

جلد اول تاریخ قاجار و تاریخات ملایم آنواریج

سال یادست ای دو حادثه آن دو حادثه که نام هر یک از این مردم که یاد کردیم قاضی ابی اسرار دجای خود
 متوجه حق استیم را به مع انقضای حق و بعد از آن سال از بهر ترحم و مساعدت خاصه بامی بر سخت طعنه های
 ساخت فردا که متنبیلا خاوار در کج و ابرو آن کوچ دادند و اطلاع را حال اینها را که متخاصمت و عداوت
 از دیگران سرپاوت بودند برمود و در ایمی استر امان و در قلعه مبارک آقا و کدور کما در گرگان و اوست خدشتا
 یاد سادایان خود و حاجی کسند و ایتیان در مبارک آقا و کسند که سر وی در قلعه معام گرفتند ملت طاعار
 سخاری متشنه و آن کرد که در کسند و قلعه بود و اشاق متشنه بجا متشنه آتایه و دیگر را همسر بود تا در
 مردستانها نمرل غایب و در اوتاه و قاضی از این حکومت آن بود که حاجی استر امان و در امان از راحت
 و تار بر کسان محوطه آمد و در ایمی حرم کسان از رحمت قایل از رکت محروم نماند و برادر میسر و دست
 که از شر قیاس طلب بر بیاید که مردم قاعار نا آن متخاصمت و عداوت متشنه اینها را است در رکت طاعی اکس
 باشند لا حرم اینها را متفرق و متشت ساحت اینها متنبیلا قاعار ما سیکه از جمیع قایل ایران بعد و تنها
 کمر بود و در کار مبارک و مساحرت مروی و دستند جدا که بدین عدد فیل بر تمام ایران عسله
 حسند و ملت بافتند متنبه که وقتی کین از مردان قاعار سر نهاد که و همسنگام خود را در حرم
 مانکن مرد و همان که در علامان پاستا بود با هم محسوس و دیار سده و کار ایتیان از مساقته و معاشرت
 ملکات و مساحت ایامید با الحله یکدیگر را همسنگ و متنبه یکدیگر متنبه و در ایمی آن تنوسه
 ای کسید و تا هر دو تن میان حبس و در ایشاد و در آب فرو سپیدند مردم که از دور و نزدیک کسان بودند
 خود را در دستند و خود را را ای حوا سده ماست که اینها را از عرفان ساحت و همدانگاه جیش
 آب جد اینها را آورد و کسر عا بود و رکت مردم قاعار بود و با در بر آب سیم حرق و طاعار داشت
 حمر و لیش را آورد و کسر او را در بدن دور کرد و بر سمیع اوقات که کین از مردان قاعار که شش تا تمام
 از اسهال آنسکت مار در آن داشت آنگاه که از شتم دل دلاک مکدشت و مس کوه و جینه سید
 بر رسید بر سر آتشید و در آید و آب حین متنبه و یکجاست تا ما را رشتند در این وقت و دیت
 تن از مردان افسان که از داد و کسند و مامهان سیدند ما و او را در جود و قفسه او کرد و مرد قاعار
 کمان خویش را گرفت و نمی که چو در کرد و کسر یاد و داشت که ای سواران امان آن سیکس یکسید
 که در این سواران سیدند با هم قاضی تیر در کین و ارم و دی گمان پشاد و کسر ایتیان از ماسه در
 آورم که قسم که چون تیر ماه و کار ما بر و شمشیر افند ما را و دستگیر کسید و کسید و حوا بهید یافت ایتیان
 در قاعار این سپید شده و سهای او کسند که در بدن متنبه قاعار حمر که کرد و جیش آب سکت آسماحت
 کتاد و آن بر قرقر و کسین آید و شکست و در ناف سوار آمد و ایتیان و دست و جیش
 تیر بر سر این سکت مردم قاعار حوا و در آورد و کمان ای سواران این رحم مکر سید هم اکون اگر چه
 مار حمل و هید و بدین که چو کسید ایتیان از کدور و پشایان شد و در او را اسحای که اشته حان کرد و اید
 و آید که عداوت از مردان قاعار در امان و کسند با هم کسند قاعار و در و در کسند و ایتیان و یکجاست

حکما و آل تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ

تاریخ قاجاریه

بعد از درود روز شافق سلام بر من جان محمد حسن خان بیاد و در کرسی سلور برین بساده آماده بیک کشت
 در این هنگام چنانکه مصالح کوشش برین داشت ملک هم نگار و آن بی انصاف بود و در کشت که در این
 میان آمد دست مواران از چهره داشت در محبت نام برائی خواست و آن بی صفت تیغ بر گرفت و در کشتید
 تا اگر مردم مادر شاه راسته مصافح چوین مولود خویش نمودار کرد و گواران اردوداد و چه دیگر در مصافح
 او خستند و او را خستند پس حال او را نفس کرد و خستید مقداری حدودی در کلوئیس فرو و از دند تا قلوب
 آمد آنگاه که کشید نادانمش که مادر شاه را در جان رخت برست و خستیدش در کشته تا بر شست و او را میان یل
 آورد و شکری طرم رکاشا خستند تا دیگر مادر و کاستر اما تا آن طرده تا خستید بود و این هنگام که
 و یکصد و شصت سال از تاریخ هجرت که شصت بود مع افتد محمد حسن خان راهبر و در عدت و توکت بر همدرد گشت
 تا آنگاه که کریم خان در درایت خود مری بر افراشت و بیدار او تراب و شیر داده شاه سلطان حسین را
 شاه اسماعیل نام کرده و در درایت او و جوانه و بانشکری سوده در کشته بکمر او و کشت و تیغ چهری حکمت محمد
 حسن خان را با شسته و مادر اسماعیل را و مات و در طرا بر آن طرده و شکریا کرد و چهل روز آن شهر را محاصره و شش
 هادری سوی محمد حسن شاه و در شکری از شهر بیرون رستند و او در هم می داد و در طرف دیگر سران بکرم
 تا ترکان از اطراف و شکریا و او را فرو کرد و در درایت او و بیکت ایشان را آسب داد و چند یکی کریم خان
 محاصره افتاد و در و در شکریا و خطه و ملا دید آمد و در کمران و شجاع الدین خان را که او را کوفت و او را و مقتول شد
 و شاه اسماعیل چون محنت راه آورد و کار را دیگر کون یافت از شکریا و کریم خان فرار کرده سالی چهار رستند اما آمد
 و پناه در محمد حسن شاه جستار ایجاب است که کریم خان گشت شاکی که ملک محرام کرمیت ما احمد چون کار را بیکور شد
 کریم خان با عداوت او را و انتقال خویش را که گشته از کتل ملل سر راه فرار پیش گرفت مردان قاجار احوال او را
 سمیت بر گرفتند و او را سال و از مرشد و بسیار کس از لشکر او کبیر و کشتیگر ترکان و دلیران قاجار رسته اند اما
 محمد حسن شاه اسیران را از ترکانان حریه و آزاد ساخت و شاه اسماعیل را و در کشته بطرف اشرف کوچ و او را می آورد
 با و در آن که کریم خان در در سو اوقت بود و در طریق محال گشت که مرشد لا حرم نفیم خان که از مردم سزاوار
 با بقای شش هجری لاریجانی شکری سار داده و دیگر سکی شهر بار فروش در برابر محمد حسن شاه
 در در و حاکم در آن خستند و خستید نفیم خان بخلو که در سوره و حراحت یافته گرفتار شد و لشکرش بریت شده
 پس محمد حسن خان برود تا حاکم بر برین نهاده و فرموده شد و نفیم خان را خوشه آنگاه آقا حیدر علی و صاحب
 قهر علی شهید سرانجام و نه خسته بعد از معاد و بیت برادر نوامان فرزند آن مقتول ساخت و بر تمامت
 ناز و دانی با و در آن گشت او را پس با و در کشته بکمر او و کشت و شفت و شفت بکمری احمد شاه اهل بدار
 اسپهان را و در آن گشت قند مار و کامل و هرات را می انداختن و شسته و خسته شاه سپند خان افسار را با برده
 هزار سوار قرار نمود و شکر استرانا و فرموده که اکبر خان و حکم قلیخان طابری و عباسی خان کرده و علیخان قلی
 حاجیش بکمر از ترکان مرا احسان کرد و مات و ناز و افسانان در محنت بود و قوت مقاومت به کشته شد
 بکار خویش سزود شده و درگاه محمد حسن شاه آمد و در صورت حال با و در و بیکشیش این پیش که رانیدند
 که

تاریخ قاجاریه

تاریخ قاجاریه

شرح سلط و جهان سری محمد شاه قاجار

[illegible]

[illegible]

مخصوصاً کہیں کہیں اور پورا سیر اور توجہ کشا

شرح سلطنت جهانگیری محمد حسن شاه قاجار

۱۳

و یک کرد های سرخ طریق مار در آن گرفت و آنچه در دست شد که فراوردی در شصت سال بار در آن قسم
 عار است و بر سکت مشکوف و مانند عدل میل مسکود اکنون بر سر سیم دوم محمد و لعل خان قاجار
 سحر بار و او لشکریان قاجار را بر سر راه و راه اصهارا مس داننا اما آن سوی حسن خان دولوی قاجار و قاجار
 ماس که در مل محمد حسن شاه حکومت اصهارا داشت چون را که کی لشکر بادشاه را اصهارا و بدر که طریق
 مار در آن گرفت و اما مخالف و لی براطر اردو که فصل در و دو و محمد حسن شاه مار در را را در کوسید
 مصر طحان و طوطی با و بسته محمد خان و انو خسر او و محمد حسن خان را که از فصل او والی مار در آن بود
 به سب سحری مکتبی کرد که حسن خان را از کوسلای مار در آن دفع دهد که سیم چون محمد حسن خان را شتر اظفار
 مله و اصهارا رسیده و در باغ خوشایه فرو رسد و او در آن حسن خان دولو را داد اسب محال ناب که در
 اصهارا در یک کند و لشکری در هر حرکت که هم خان بکسر فرما به موالی برست و در برف برن و داد و سوار در آن
 مساف آنا آن سوی چون کوب مصر طحان محمد خان رسیده و در اسب که حسن خان دولو بی در رستند
 سیم کرد که حاج احمد را که محمد حسن شاه را از آرد را بچان کوچ داده و در مار در آن شمس فرموده و عداوت هان
 خان سار و در عداوت و در حسن خان را و سوسه شود که سیم سوار آید که اسب تیر را کند و شود اسب سار و
 مردگان اصهارا در اسب آورده و در باغ در طریق لشکر حاضر کرده حکم داد و حمل را در قتل و بچسپه کشیده
 در صحرای مار و ششده خانان چون اسب ششده در کهای آهسته کرده و دو کوسری کرد که محمد خان چون حر
 طحان را شتر آهسته و صاف خان چونکی را اما حاه را که سواران اصهارا بر گرفت و اما اغلال رعالی خود کوسر
 اغلال حسن برود و آن حاجت در دم داده و عله ناف صبی را و عله ششده و بر می کوسر فرمود اما آراستی
 حسن خان که اما حاهان مواعد داشت چون سسر در که آید و حال را شتر آرد و اسب مع سرب از سحر
 مار در آن داده اما می هزار صرب و و و د محمد داد و ششده با شتر آرد و آن مله و دسجوح ساحه
 اسوار ششده اما محمد خان بعد از مغایب اما حاهان ششده را در و و پناه داده و آن کرده و شطرنج کوسر
 می بود در اسب محمد حسن شاه و احدی علی آنا در ول سسر و دو محمد خان به برده شد و علی آنا در کاه
 پادسا یوسف آنگاه محمد حسن شاه در علی آنا در کوچ داده و شهر ساری در آید و در وی سسر در آنجا پای بود
 لشکری مرد که در آهنگت کوسر را در فرمود و حسن خان دولو در اسب که در دم او را با کاه در و جوشا و در آن
 در او را و خود را در اسب در معانی که سب و اما آنا در اسب خان عاری که در و اما حاهان بود به کسان سب محمد حسن
 اردو سال و اسوار را در آید و آنجا با لشکر کرا و سرون با ششده و ظاهر و دماغان لشکر کاه که در حسن خان
 در لشکری ظاهر و افشا در آن سب کاه حرسه که شعلی خان به با سپاهی گاه آید و در اسب فرور
 کوسر را محمد خان کوسر فرموده و محمد حسن شاه را که در ساد اسب خان آهنگت مار در آن کند و حجت عارا
 کوسر حاکم او ساد کوسر در ساد اما حاهان مار و ششده خان حرسه طرف ساری که در ششده ساد که
 شتر کاه بود در کمر دماغ و اما حاهان حاضر شده و ساد کوسر را در و مار و ششده کاه که می
 کرده و بعد از و در و ساری بر کهای که کوسر حرسه بود و در سسر در و عداوت حاکم بر مار و سب عداوت

خان سحری

خان سحری

محمد حسن خان

مرجع مصلحت و جهانگیری جسطغیان قاجار

حکایت داده بر بهمنش که من اردو گری کا او آتشخیز و آسم صاحب اس مکتوب و ممدودی اردو ان
 کار و ده مرد آتشخیز کرد و او بخار می آید از جلا و او چو در سینه عام در جاسر
 کا که ان محمد خان مشاء و حد که خوشش داری شو آتشخیز کرد و مکتوب شهر را براد و که آتشخیز
 با آرد چون و در مسکن محمد خان آقا و قاجار او ای بر گرفت و چون او اسرار رسم کلا حور کسند
 مرشی فلان براد کس کسا و ما که در لشکر او حاضر بود مکتوب و سنا او را بر لب کرد و مکتوب حاضر او آن
 دا و کرد و مکتوب فرمود و دست بر جسطغیان مالش کس صاحب جسطغیان و در اینجا و محل و بجز
 سار و خوشش و در او پس آنکه او پیش را با خود داشت همان اردو خوشش برداشته کرد و بر عام
 بار در آن پدسا و مکتوبان کشت آقا و آن سوی چون ان احسا و خوشش در جسطغیان کرم خان معروض داشت و
 صواب چنان داشت که محمد خان سپید محمد خان آقا می به حکومت بار در آن و در بر او که پدر کس
 سکور کس که چای او به کرکس مشاء می سام محمد خان کرد و او اردو ممدودی آتشخیز کرده در اردو
 بر مسند انارت حای ممدودی جسطغیان اس حشر شده و دیگر باره حو شمر سپید داده و شتاب
 آتشها کرفت و مکتوب می با سده طای آسانی اردو و او را بار خوشش درون رفت محمد خان
 حو چشم اردو است بار کرد و خوشش را بر در سرای آتشخیز و پریشان خاطر خوشش را از
 اردو می حای پروان آتشخیز و مکتوب لهای بار خوشش پنهان کشت جسطغیان فرمان داد مکتوب کرد و او را
 و شکر ساخته و در حو حای بار آتشخیز آنگاه حق سنا حاک سار است دست و مکتوب حای بار را
 درو شت هر عاوش داشت در مکتوب پاک ملو حو داشت و در عاوش مکتوب مکتوب و در عاوش
 و عاوش که در عاوش اسرار است و عاوش آینه ممدودی مکتوب و مکتوب حو حای بار کرد و او را و مکتوب شده
 چند کرب لشکر که ان پیشش بار کرد و او را سسر و او را و ممدودی دست سنا اس سسکام آینه و ممدودی
 حای جسطغیان که سنا بار عاوش و مکتوب ممدودی ممدودی مکتوب سنا سنا سنا سنا سنا
 آمد و جسطغیان مکتوب آتشخیز و در عاوش مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
 عام جسطغیان آمد و او را که در حو مکتوب و مکتوب کشتی جسطغیان مکتوب و مکتوب آسمان شود
 چون اس می را و در جسطغیان کرفت داشت جسطغیان فرمود که کار مصلحت شکر است و مکتوب و مکتوب
 و مکتوب سام و مکتوب و مکتوب کس نام اس هر کرد است ممدودی و او را از احب و مکتوب خوشش مکتوب
 مکتوب ممدودی و او را جسطغیان سنا سنا سنا سنا سنا سنا سنا سنا سنا سنا سنا سنا
 سنا
 صورت حال را مکتوب که در دست مکتوبی روده و ممدودی است جسطغیان حای بار احصای آتشخیز
 آتش خوشش را بر درون گرفت و مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
 مکتوب و او را جسطغیان مکتوب گرفت و دست می او را مکتوب و مکتوب مکتوب و او را مکتوب و مکتوب
 مکتوب مکتوب که در سال مکتوب مکتوب آتکست فرمود و کس مکتوبی مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب

تاریخ انچه که در این کتاب مذکور است

مرجع مصلحت و جهانگیری

تاریخ انچه که در این کتاب مذکور است

تاریخ انچه که در این کتاب مذکور است

مقدمه اول تاریخ قاجاریه و تحولات تاریخ اجتماعی

۲

۱۰. اعیان متوکل گت قلیه سیف طهران مراحت کرده در ایسرای مستح آقا محمد شاه رضا قلی خان قواطلا را
 نایل گداشت و خان را بدینسان بسیار می کرد و با ماسودا است وجود آهنگت عراق فرمود تا رضا قلی خان
 مراد بر سر او سواد کوه که سحر بستران در وقت مار آقا محمد شاه کرده و شکری بر داشته تا مار را می
 در این ناحیه آقا محمد شاه به صحرای قلی خان را منع او مامور فرمود وجود در سال و بهی کوح داد
 رضا قلی خان از استماع این اخبار تاب در مکت ساورده با چار مرگاب مراد بر مویست و اهلایریت بیایه کرد
 و آقا محمد شاه عرض منعمود داشت و او مقرر مرقاب کت و با این بهر دو اهلایریت بیایه میباشی محافل را
 عریضی در حضرت و مظهر غمزه و مردم خود را در مای لاریخان کریمت و در نو آقا محمد شاه کرده و مرتضی قلی خان نیز از
 استرانا دماشکر خود تا چیر کوه مراند و در مایلیخان را لاریخان کوچ داده بدو میوست همچنان مهتدی قلیخان
 که از قتل آقا محمد شاه متاملانای لاریخان رفته بود مرتضی قلیخان موافقت نمود چون این اخبار بر کسید
 شد آقا محمد شاه جمع قلیخان را که در این وقت سحر و در دین مامور فرموده بود طلب کرد و خود سیر ساعده مهر
 مار بدینان کشیدستین صحر قلیخان را مایه در دین داده و مرتضی قلیخان را در دین رشتد و در دین صحنه بیایه
 مرقت و صحر قلیخان شکست و در میان درخت کستان مامور دین خود را یکسو کشید و دیگر مار را به اعداد
 لشکر کرده در درج احکامت نمود و در مایلیخان در مردم داد و لشکر او را بهریت کرد و در سال پیشان چون شیر
 دمه مرقت در رضا قلی خان را دماشکر کرد و مصلود مراد در آقا محمد شاه و مار طیفان و چشمان
 او را بر جل و ادای محل داده از نقش تقاعد در دید و دیگر مار را در بیایه و سوار و شکری ملایم صحر قلیخان فرموده
 مار را می لاریچاش فرماده و تا مرقت و آبی مایه را که در دین در جانان مقتدی داشت آنگاه او را مراد و س
 آهنگت استرانا نمود و تا چار دانه که مراد در مایه داشت که مرتضی قلیخان را که در دین مایه خود پیشان شده
 بدینجه حاکمیت در مرقاب حاکمیت چون این ادین به بصواب مقرون مییاد و حکمت مار در دین این مرقه
 صدها است و در حاکمیت صدها حاطره کرده اید و مظهر اشرف کوچ داد و در دین حاکمیت مرقت و مرقت
 که اگر استرانا در رضا قلی خان مراد تا سحر مراد یک مرتضی قلی خان کسین فرماید و در سار شده که مار در سارعت
 مرتفع گردد و مرتضی قلیخان سیر او در مرقت سیر و در آقا محمد شاه و ملتشرایش را مایه
 مقرون داشت و در مایلیخان مراد صحر استرانا و در دین مراد و در دین مرتضی قلی خان سیر اهلایر
 بیستجانی کرده و مرتضی قلی خان مراد در حاکمیت مرقت فرستاد تا مایه مراد مرقت در کاشته
 آنگاه آقا محمد شاه مایه آمد و صحر قلی خان و مرتضی قلی خان مراد مرقت در حاکمیت مرقت در کاشته
 دانت و خود مار مرقت و سار دانه استرانا در مایه قلیخان قاجار تو انور بصیانت آمل مامور کرد
 و در رضا قلی خان مراد در دین مایه مراد مرقت در کاشته مراد مرقت در مایه قلیخان آتش فتنه را
 مراد و مایه مراد در دین مایه مراد مرقت در کاشته مراد مرقت در مایه قلیخان آتش فتنه را
 محاسن در خوش تامل کرده و سار مرقت در کاشته مراد مرقت در مایه قلیخان آتش فتنه را
 لشکر برپای می کرد و مایه مراد در دین مایه مراد مرقت در کاشته مراد مرقت در مایه قلیخان آتش فتنه را

از تاریخ معاصر
 و در کتب قدیم
 مراد مرقت در کاشته
 مراد مرقت در مایه قلیخان

مرح علیہ و ہر ساری امامہ شاہ قاسم

[illegible]

11

[illegible]

قلم

موی که در گردن است

خوب است آنکه در زمانه شیرازی

شد و از بیرون و درون شکریان چون این دستدار در حساب یو کس نکند در محال توقف بر هدایت الهی و محال
افت دارد و طبع بر آید تا بکشتی در رود و راه را کویتیش کند و با که بر تیر مکن از انگیزان طاعتش در یا
اقاد طاعتان حسد و از آب سر آورده خاکه سیر و در و شتران با حضرت شهریار را در و در آگاه آقا محمد شاه
از طهران اصحاب آمد و علیان محمد را که سالها بود ای خود سری کار می کرد و بهشتی ضمیر او در حضرت شهریار
مکتوب بود و در کار ت بهشت دست اصحاب میل در کشید و در آنجا بچشم گشاده ای بر روی فرمود و در منزل
سکسار در رکعت بایکت که می نویسد از یکی جان والی کرستان با پیشکش و عریضه بدرگانه آمد و بیادش او را
سواست و از آنجا راه را در جوهر و از اسی بخاری را اسلام کرده و تاجان بهمان شد و در آنجا لفظی جان
غم حسد و جان والی کرد و همان را عریضه و پیشکش خاص حضرت گشته و استار شد که در آن حسد و جان او را در آنجا
چینا گشت و در اجالت که از بد ما بعد از در و در و مو که پادشاه طهران انجیلی بدست کرده و در آنجا
آید شمس و مقبول افتاد و شهریار را در آنجا طهران آمد و بهر در اسباب حضرت جان را در دستیار و تحفه و بهر
شد تقی جان بر روی بر محمد جان که در ای وقت حاکم شمس بود ابتدا در دو و دو تا فکری لایق تا مش گرد و در
ظاهر بود و حاضر جان مصاف و او را در هر شکسته اونی و انجاش با تو سوار و او تا در سلطنت بصیبت بر گرفت
و از اسب شمس و شتری در دماغ او را که در دست اصحاب انجیم عزم داد و محمد جان و اسبش جان عرب
عامی که حاکم نظر داد و دستان او در دیر ناویوسته حضرت قلی جان را در همان بیرون شده و پیراهن حیات
او گشت و در چهار در و در سار و در و ساحت بر محمد جان بنده و آفرین رحبت و در در رحبت و از آنجا
طس شد و هم در اسالی آقا محمد شاه در اولی همارا بر سر شیراز و طهران کوچ داد و اصحاب آمد و پیاده
قحطی جان را تا توقف اصحاب حکم داده و تو حه شیراز گشت و در مشهد آتم لسی سکس که کرد و علی قشلیان را
ساحت و تا در آنجا از ارمی سرمان داد و او اطراف و احوال آن نواحی را تا تحت حمیه عریضه و
عادت ساحت و در نیمه سلسله راحت با اصحاب فرمود تا هرا ده قشعلیان جید قطعه الکس و یا قوت
و بعضی شبها بصیبتش که در آید آنجا علی قشلیان را تا حوی از آنجا در در همان که است تا در طهران شد
در این سبک کام بر شقی قلی جان را با کویتشگری نوه کرده و بحسب ساحت و سلیمان جان حاکم کبکها تا
دو مکت میاورد و مفروض کریمت و صورت چال را را زود آقا محمد شاه محمد حسین آقای ماهر و همسر محمد
حسین جان را محمدی بیرون که بهر اصرار او را مورد فرمود حضرت قلی جان نیز با چهار کس از سال بهستان کوچ
داد و آنرا آموخی پیش از آنکه حضرت قشلیان در دست بر شقی علیان پیدا سار و در را مبار است و
حکمی صوب در حشد در اول حمله محمد حسین آقا بهریت شد و بیت بر سرگاه داد امیر محمد حسین جان را بجهت
حسب از در کانی پوشید و مردار کویتشگریش با کوا که لعلت رحمی صوب بر دست و بهر جان باسد
شیراز رحم یافته و مجیب و است حمله و کله و درش از اطلال حال آنجا که به جهت وجود بر هر هاک
گشت مرصی علیان بعد از این مستح و فیروزی دولت که حاضر قشلیان با می زرم نخواهد داشت از ارمی
کسار عریضه و عادت ساحت محاسب با کویتشگریست گشت و از این سوی در حسین این رسد

جلد اول تاریخ قاجاریہ اور محمد صالح آوارج

و اما فرمود است که راه شیراز را خواست گذرد و یک تیغ صحرای عرب گرفت و دارد و لشکری هست که او را
 باز سرارند و آن مله را با خود داشت و قاتلان پیدر یکو شکر ساحه بر می رانند و بعضی را مقتول نمود آنگاه
 در دریا یک شعله را برافراخته برسد بدین معین ساعت آقا قاجار حشا و حواله استقامت این واقعه کرد و در تنبیه محکمت
 فارس بکشت و در سینه پیرا رود دیت و چهار چرخ لشکرهای ساخته و متما و سحاب
 و مهملان آمد و در آنجا سحاب شیراز کوچ داد و در منزل بیضا گذشت و مسکنی برادر است و او عروق را باران
 و در علی شلیان که پشته اطلاع حالی را بدو پخته شیراز آمد و در آن سوی لطفعلیان مایست هر از سواری
 و بیا و در علم تفاوت مرو شده و در حوالی مسجد بروی لشکر بادشا را برادر شد و در وی حس است
 و در آقا قاجار و در قلب بیاهای که در حوض قلیان در میسد و مصطفی خان و در میره ساکن شده
 و شش لطفعلیان برادر و دیت نداد و در آن محکمت را در حوض قلیان کاشت و ایشان بر روی سخت نگه
 چون سستی در ایشان راه کرد و در یکی دیگر از اما حاشا است که حاشا چشمش داد تا نااهم میو بسته شد و در هر
 و شش بروی از او بدست گردید آقا قاجار حشا و چون آید مدید حاشا را که استیاری حوض قلیان سر ما داد
 که راه لطفعلیان انجمن شتوان مردم خود کرد و پنجس شهر را در حوضی را بخت از میگوید کار کرد و در آن محکمت
 و در مان کوشش دشمن را را کشید و در او ان مرد و مرکب محاکمت در آقا قاجار حشا م شکری
 لطفعلیان بر عیت شد و در مردان شهر را تا در دره شهر را بی بریتیان تا محنت و بسیار گسار
 رکان سیاه داد و بیکر حشا شد و در بیادگان است هر از مردم کرد و قار گشت ما چاد لطفعلیان حشا
 در قه تحس شد و یاد است از مسجد بروی کوچ داده در یکسر سکی شهر شیراز شکری که کرد و سکی حشی متعل
 رسته در دره را کشید و بیجا و تمام استوار است و چون

فتح حصار و در این ہنگام معتمدی و کاسطی ایں

مراختے ہوئے دیکھا جگہ آدھری

در آمد و د کرد و احاطه و در کانه

طایفہ ۱۰۰

علیٰ تر اسکا علیہم

[illegible]

حد و اقل در پنج قاعده و در مجله شش اجزاء

۴۲

دانت بره خاد یا شکر تاراده گشت مع انقضای امر ایسم جان هر دکنوب جوینس معدوم داشت که تیز
 در هر صراطی الطیفان و صیانت مردم و کس سر داری و سیاهی و غریزه را در آقا محمدت ه میرزا و صامتی را
 معسر بود تا در احوال صحران و لیسند آمد و سا هراده مصطفی جان را مانسته بر کس با و یار کرده
 انقاعان شیراز آمد و در دو شهر میرزا و صامتی اموال و ائصال الطیفان را در ساد و کاس را در حش
 آمد و در اقلان حتی استیاد که در کسبیدش بر دخی طارم رکاس ساخت و نایس غنیل بر دم تحمیر
 شیراز را قیوم عزم داد و نقلی صاف نمود و در محل کویم خرو دشت و در قضا بوقت کار دانی را در راه
 کار و دل تا معتمد و در سب عا در شیراز را گده گشت مصطفی جان این تسبیح ما به صدقش از مردم
 خود در شست و در ج فرسکی شیراز سر راه بود و در اول محل پتان مکر جمیع اهل انان
 حد الملکی او در سال انکاحت ناحت حلال راه بود یکت که جسدش سر قبر میشد و او را رمی بر سینه
 چنانکه از بیای در آمد این هنگام لطفعلیان که کس براده و چون یکت حبس کرده با مردم و ما که
 بیرون ناحت و در راز مصطفی جان بحر دشت آمد و اس بوی که مصطفی جان پریشی در رم آرامی لا و
 کمان گرفت و چندا که تیر در کشش شتیر نام کرد چون خنده تیر بر دخت شد دست بریده و در سب
 هر جا در میان آن دو مرد و در حمله مردار بیای رفت عاقبت هر دو شکر از هم جدا شد و لطفعلی
 جان نجا کجا شد و مصطفی جان را شیراز گشت حاجی امر ایسم جان صورت ایحال و میر دست مسرعی رک
 سیر معروض داشت آقا محمدت ه جان محمد عا را اما چرا کس بر دخی با مویر شیراز فرمود و لطفعلی جان
 در نشت و ناست اما این میر دو هزار لشکری بر سر و دهنش کرد و در مسجد بر دی شمس فرمود این هنگام
 جان محمد جان رسید و هر دو لشکر صف برور و حرکت در آمدند و در ساد کیر و دار بسیار لشکر لطفعلی جان
 هرفت شد و او با جاکر تفری موده بر رتاق سر راه کرد و هم در آنجا اعداد کایر داخته دیگر ماره چهار هزار
 مرد بر سر و دهنش ساخت و در اس بوی جان محمد جان و مصطفی جان در ارض کلسا و در آمد و مصطفی جان را
 آنجا کافه شیراز آمد و روی جید از این مکد تیش لطفعلیان بر شست و در برق و نادر لشکر کاه جان
 محمد جان شجون آورده و در هر جانب ناحت و در دم ساخت و کس در دشت و در آن لشکر کاه شوات
 کرده قهرم لی سبیل مقصود مراحت بود تا آنرا نوبی آقا محمدت ه از آرد و با جان راحت الطیر را قیوم عزم
 داده و در از می جسد تا محمدتیس تانسی را طلک تا محمد علی محمد میر آقا محمدتیس هانی اعلی آنه مقاصد
 و معات الحان فرمان داده و کرمانشاهان معر که دو آنجاب ماطهران آورد و در قضا جان امت و که دور
 چپا دشت همد هم رنج آتانه در سب هزار و دویست شش جری آقا محمدت ه و جیبان که در
 سلطنت کجبه داشت و اما جان حضرت حق میگردد و ناکاهش بر صیانت عارض شد و قطع حق کرد
 سبیلان جان قاعده که قرب مکان و دانت قهرش بر شهربا کرده عا جان در کاه را دید که
 جیبانی دست انصراف داد و یاد شاه را اندستباری و احکام و جیبان مسرای محرم عا آورد
 و میرزا شیخ و میرزا احمد صامتی را که طمس عا ق نو و مد حاضر نمود تا در رکس دل موسی

کتاب
 در هر صراطی الطیفان و صیانت مردم و کس سر داری و سیاهی و غریزه را در آقا محمدت ه میرزا و صامتی را
 معسر بود تا در احوال صحران و لیسند آمد و سا هراده مصطفی جان را مانسته بر کس با و یار کرده
 انقاعان شیراز آمد و در دو شهر میرزا و صامتی اموال و ائصال الطیفان را در ساد و کاس را در حش
 آمد و در اقلان حتی استیاد که در کسبیدش بر دخی طارم رکاس ساخت و نایس غنیل بر دم تحمیر
 شیراز را قیوم عزم داد و نقلی صاف نمود و در محل کویم خرو دشت و در قضا بوقت کار دانی را در راه
 کار و دل تا معتمد و در سب عا در شیراز را گده گشت مصطفی جان این تسبیح ما به صدقش از مردم
 خود در شست و در ج فرسکی شیراز سر راه بود و در اول محل پتان مکر جمیع اهل انان
 حد الملکی او در سال انکاحت ناحت حلال راه بود یکت که جسدش سر قبر میشد و او را رمی بر سینه
 چنانکه از بیای در آمد این هنگام لطفعلیان که کس براده و چون یکت حبس کرده با مردم و ما که
 بیرون ناحت و در راز مصطفی جان بحر دشت آمد و اس بوی که مصطفی جان پریشی در رم آرامی لا و
 کمان گرفت و چندا که تیر در کشش شتیر نام کرد چون خنده تیر بر دخت شد دست بریده و در سب
 هر جا در میان آن دو مرد و در حمله مردار بیای رفت عاقبت هر دو شکر از هم جدا شد و لطفعلی
 جان نجا کجا شد و مصطفی جان را شیراز گشت حاجی امر ایسم جان صورت ایحال و میر دست مسرعی رک
 سیر معروض داشت آقا محمدت ه جان محمد عا را اما چرا کس بر دخی با مویر شیراز فرمود و لطفعلی جان
 در نشت و ناست اما این میر دو هزار لشکری بر سر و دهنش کرد و در مسجد بر دی شمس فرمود این هنگام
 جان محمد جان رسید و هر دو لشکر صف برور و حرکت در آمدند و در ساد کیر و دار بسیار لشکر لطفعلی جان
 هرفت شد و او با جاکر تفری موده بر رتاق سر راه کرد و هم در آنجا اعداد کایر داخته دیگر ماره چهار هزار
 مرد بر سر و دهنش ساخت و در اس بوی جان محمد جان و مصطفی جان در ارض کلسا و در آمد و مصطفی جان را
 آنجا کافه شیراز آمد و روی جید از این مکد تیش لطفعلیان بر شست و در برق و نادر لشکر کاه جان
 محمد جان شجون آورده و در هر جانب ناحت و در دم ساخت و کس در دشت و در آن لشکر کاه شوات
 کرده قهرم لی سبیل مقصود مراحت بود تا آنرا نوبی آقا محمدت ه از آرد و با جان راحت الطیر را قیوم عزم
 داده و در از می جسد تا محمدتیس تانسی را طلک تا محمد علی محمد میر آقا محمدتیس هانی اعلی آنه مقاصد
 و معات الحان فرمان داده و کرمانشاهان معر که دو آنجاب ماطهران آورد و در قضا جان امت و که دور
 چپا دشت همد هم رنج آتانه در سب هزار و دویست شش جری آقا محمدت ه و جیبان که در
 سلطنت کجبه داشت و اما جان حضرت حق میگردد و ناکاهش بر صیانت عارض شد و قطع حق کرد
 سبیلان جان قاعده که قرب مکان و دانت قهرش بر شهربا کرده عا جان در کاه را دید که
 جیبانی دست انصراف داد و یاد شاه را اندستباری و احکام و جیبان مسرای محرم عا آورد
 و میرزا شیخ و میرزا احمد صامتی را که طمس عا ق نو و مد حاضر نمود تا در رکس دل موسی

حدود آن سیج قاهره باریک محلات مسیح التواریج

هواست آلوده و دج و نیر ابرکت باشد که راه صواب که ام است عایم در دم و بیم با محاسن عراق تقسیم
 سرم فرمایند و آن معروف است اما گران در کاهیم و اصحاب سرکار در مقامه و مقامه کاریم هر یک کام
 محاور و سارده مار آهیمج را می و سوانی میت جمیع مراحطت و کوشش برقرار داریم و ایشان را چنین فرستاد
 و فرمود اس جوانان را هر دیر دخت جوان و سارده با ما دارد اس نوری و میل جوتی نمود و اس را قتل انیان
 سخن چو اهریم کرد آگاه روی شایع و کجول فرمود که دای نگر مگر است ایشان را گفته است جوتی جوتیست با نسیم
 تا اچیت پیران که سال را ما تهرید سخن کسند نوری ایشان را در ایم پس آقا محمد شاه ما پیران تخریط
 که در ای آسمان ماحت بر رکان قاهره عرض کرد در اس سیرستان پیش آید و خلف و آلوده مشکل بدست
 سود و لشکریان را رستین صفت کرد و صواب است که شهریار ما در اس نود و رستان مای بر دو و رسانی
 لشکر را سار آورده به کام بهار ما آید در رکان آور ما بجان عرض کرد و ما نظران ناصر و دشمن را های که است
 یکو ما شد چه بعد مسافت هم را در محافت اما فی باشد اگر تخریب در اس رستان در آور ما جان قاتل فرماید
 و لشکر ما را استقام و بهسد و به کام بهار ما را و ای کجید جوانی فرستاده سارده صواب بر دیگر است آقا محمد شاه در ایج
 ایشان فرمود به ما صصدق کرده و در شورش جوتیست بهد بر رکان قاهره و شرفران پسند و کرد و
 که ما را می جوتیست یوید و بر رکان آور ما ای سیر صاحت اهل جوتیست اختیار نمود و و اسج اید و کمود
 که در اس جوان عوج و حرار و بهسد داد یا حوا بهد گفت قاتل بر رکان پیران و هر بهسکان بیاد و دیران لشکر
 در اس سیرکت عارچی را نشو است و مع داد و در اس سیر روی اسر ایم جلیل جان داشت چه در اعداد او
 کتک اس مصد داشت ما اهل جوتیست و پاوت و ما ایجا رسید کون شایع سر برداشت و کشتند و دیگر را ایجا
 سیر هم تا این قلعه را ما حاکم است ساریم و اسر ایم جلیل جان را ساریم آقا محمد شاه فرمود و ما یکو سخن کرده
 اتا جوتیست و کسل جوانان شد و ام صوابه بیژان کار کیم کاه کوچ ما یه داد و ما و لشکریان هر کس به و
 آخر دق خود را ما حشیت محل کند و دو در برست و هیولی را بیکه های کسند ناس حکم کم که کجا خواهم شد سخن
 سارین همد صبحا و تا مدت لشکر کاره یکو کرد و ما کاه آقا محمد شاه عار اس سیر نقیلس کرد و ایندشت
 لشکر اهای در و برداشت پس را کمار ما و ما در هم نقیلس کوچ داد و در سرل تر ارای می سه و آخر دق را
 که است حاجی اسر ایم جان اعتماد و دکه را امر تو قهر فرمود و اس اها ما رکی جان و امی کرستان متوری کرد
 که با شمس اسر ایم جلیل جان را بقول داشتیم و در اس نوری حیند حلت هادیم و ایکت ما لشکر می که
 عدد در مل و شمار مل دارد و اس نقیلس چو ایم شد جوان این ملک را بعد شاه اسمیل صوفی آقا عار دولت ما
 در شما دما کت پیران موده ما یه در شریعت عقل بیرون نوری و کهر سیو مدی رکی جان کرد و اسر ما صید
 صحت و دما به پرداخت و از نظر سیربانشکری ساخته یه حک و ایزه ناحت سار مله سق
 عرض حک مصد پیوسته شد مردان کار را را تا و سخن و در چنین دست آمد و اس به کام مادی بر و
 لشکر سار در و در کرفت و قایل کر خیده و اسه ما رستاده است چاکه محال در یک یا فریت ما حک
 داد و لشکر اسریش ایشان را بخش و در سخن معلول شده و طرفی در او شهر گرفتند و این وقت

شرح سلطنت و پادشاهی آقا محمد شاه قاجار

۴۰

کس نامدار اسف خلقی عابد را غلبه نمود که عابد سر دمک بمشائی و شهر داری مادی کار سلطنت و ملک
 مسوومی کسرم و قشمن با دفع و چنگم علی جان چون شکری که داد و سواد یک ماسا حه شده اس با چار
 شهر طران در آمد ایا بهر سوز در خاطر داشت که بعد از شاد و ده و کشته دولت و ریکا داد و جو اند و دوسی
 مان داشت که مراش را در حاص برادر اسب چندا که وجع و شرف را ورا سپید و اید و در نخستین عهده میفاد
 اس پس حکام را مان قاجار که در کار کسر ادا و ده و دود رودی در ریکا و کهن شده و اورا دعوت نمودند
 و عهده نگه سپیدار نا که در دایع حامی داده و حرو مال و کمال ثمری بخواند داشت صواب است که حسب
 مراد را پذیرفت رمانی و دینده دولت را فرمان برادر آتی بهم سر براف و من پشال را ده و فاشی
 مسئله بدست شد و اورا کیمشند و رانده بد و لطمه زدند و علی جان را بر دمکت اشال بیرون شده و کاه و کمر
 پیشه بر مار مار و فعلی شاه چون چپان در دواست که کار او ماری و دادر اصلاح ماهر و زور و کمر
 در احوال دارالاناره و کس سلطنت حامی کرد و کس لطلب علی جان و کس ادا که اسب حاضر باش
 با مساور در امر سلطنت راهبهاست بر کمر که ماری صفت و پیش است پنا ماصا و جان اشکریای کران
 در ظاهر و در شش و ده در سلطنت بر کمر که ماری صفت و پیش است پنا ماصا و جان اشکریای کران
 حامی پیش که ده آه است دارالاناره و کمر او و کس در علامان خاص بود که در حب آلاب حرب ارفه و
 و اسب و کشتن اسب حمله ملامر دکان و کشتند و کمر و چپان را در مان سر از ریش روی او صر مشند و حمال
 بود که سر و کس علی جان بر فعلی شاه و در دوی آمد و در مجلس محبت و صفا مسجدمی شفاف اس
 موس چون در رانده و دارالاناره آمد و پیشک آفاسی ملامر اسب که ارش روی او بودند مار داد و علی جان
 کس اس محاسن شوری و در امر سلطنت اسب - آگس جان عوام چون علی جان در آمد بهم در حال حکم داد
 مامان در رانده و ملامر مان و دارالاناس در که اسب آنگاه و در جلوی علی جان در آمد و اورا احد
 کام در مامان و ای بود و کس بهم در صحن و در آمد و کس بیرون که حد است مامان در آمد و
 انوار نگار اسب اس صحن و علی جان کران آمد و صحنی مامان در کس در مانع حقایق در شش و ده و سده
 فصل باف با چار حلقه منکر که در و کسر و در شش پا و شش پیش پیش جران مامان در کس پیشگاه آمد اس
 بر مود با صودا و ان کس چون علی جان راه نگه داشت که در مانع انوار داخل بود و در کس در را
 بد که حامی مود و در هر دو چشم با سپاسا شربت نمود و خوف مامان در شش و ده و در مانع انوار
 سر را اسب آتق جان و در کس که شقایق و الطاف ملکا - اسب و در ساحه مامان پشال را در حورده
 ملامر مان در کاه و کاه و در مسوع افاد که و فی علی جان آرا محمد شاه چپاک شده و در حاضر شدن بدکا
 معاهد و در رانده آقا محمد شاه که مونی کرده که مان فی علی جان حرا و شش در صحر کرفی و سپاسا شربت
 مامان کران که مامان کران که شربت و در مامان بود و کاه مامان می رود اسب که حرا و در مامان کس
 فعلی شاه در افرمود و در کس علی جان شتاب و اورا از من ملین خاطر سار و حاضر در کاه که کس از سبیل
 خود او چنان کس و اورا حفظ مان مامان که در مامان دفع او بر و و حرا و کس شش مع کس شربت شربت شربت

نماز در مجلس عزا و عزای

خلد اول تاراج قاجار ز محلات شاخ ایلواج

۸

ملک مسجد حاشا و یک تیراده آهنگت حراسان زوده پناشگر سربار حراسان موجب شگفتی و ریتابی
 مصارفه ان ثابت اگر سر حراسان بیک وقت افتد از شقایق است نامه عبید ماسته فطنت است و در
 باج اورا کوتوی کرد که ناماد طلب بکات موردش و تیر حراسان تقاضا بخواهد رفت و اگر کسی زاد را بیکار بخت
 مارا نشیر خراب عاود کرفت بکین اصرام افتاد اوله حاجی امرایسیم جان را رفیق طره بازمانی باشد حجت
 اسراف و در آگاه و مایه تسلطه اسوی در کجا کجا بیل فرمود و سلیمان جان و امیرایسیم جان و مراد قلیجان و دولورا
 قهرم در کشتن ساست و مراد قلیجان شقایق را که بچکا و اورا و شقایق و معانی بکشتن بچکان و بیکر شرسای داد
 و حکومت سرباز و کرورد و راه سار و جان ترا در کشتن معوض فرمود و محمد علی سلطان برادر و دیگرش را لقب عالی
 مشعر ساخته سواران شقایق را که کبیر و آگاه و سر حراسان را بقیسم عرم و آگوستین اقتصاد اوله امرایسیم جان
 قاجار داد و هر تار بر کبیر کبری درود و ششده دوم و پنجه الحرام حیران قلع و تیر میر آتیه یار جان را پیش برود فرستاد
 و عهد قلیجان و دولو کبیر جان قاجار فریدی را تعلق و اساحت و ششلی شاه درود و کبیر ششم و پنجه اسراران بجه بیرون
 درود و سرباز بیکر حیران و سرباز میرزا اسد الله جان لاری در بیکر بکشتند سرباز دانا و
 نمود آتات داد و اساتیش را سراسر اساحت و در بجم عرم و در داد و بی بریان شد و سرباز و خواسته که در شاپور
 حقیقی مارا احماتی از لشکر کبیر نمود و محاربه سسر و در فرمود و در حیران داد که در دایان لشکر بکی قلع را که حقیقی حیران
 تعدادت آتیه یار جان بود و شرح سار و بیکر بکیران حکم بوشش افلند که کشتن کاک بکشت کرد و در آتیه کویج
 داده و ظاهر سسر و در فرود شد و آن طره در محاربه کرفت حقیقی مارا فرمود و آتیه کویج داده و تیر سیریت اور
 برادر و مع انصاف چون کار بر مردم سسر و در مع کشت آتیه یار جان را در دراری و در اعت بیرون شد
 و در ششلی که تاین رمان باطله میداشت همراه میرزا اسد الله شتوی در و در مار و نمود و در سکت حیران عرم
 سلطنت شد و میرزا اسد الله آمد که اسیر پشاد و سالار از چهار بجهرت معاف دارد تا از جان و مال اطمینان
 است کرده و کرفت طهرم و کاب شود و هم در این رمان و دیگر مار و طره و در جان جان باطله به پایا آورده
 شاه رمان بر سید و ارقی و شش کشت که از تار مت حیران آتیه یار جان و حیران بیات از آن حیران و
 طبعان که پیش کرده و در عظیم و خاک اند و او که شهر مار و در حیران سید انان و به تالمیس از رجو کبیر لشکر
 او بر دیکت میان اطمینان بی دست کرد و در حاضر حیرت نمود و اگر حیران کسبده محت را نشان تمام
 باشد مارا اطمینان عالی بر فرار و توج و سسان زوده و در اند ششرا و طرست و در احمات معقول راست
 و حکم داد تا لشکر است حادثه متا بکیر و حقیقی جان را در کجا ریش و در طرست داشت و شاپور محمد سسر
 افسار که قهرم کاب بود و کهای که حجت و مار که در کای حراسان حکم رفت که در اسباب و اساحت و سرتش
 که تیر کابل و قد و است دستا و در آمد و بیت و قهر ششرا و ظاهر سسر و در کویج داده و راه بر کرفت و در
 سرباز اسرار بکین قلیجان در کاه و بیوست و در آتیه قلع امرایسیم جان اعشاد الله و له بر سید و امیرایسیم
 جان عرب و عجم توقف حیران را نمود کشت و در آتیه قلیجان معاف کرده چهارده روز و در کبیر کبیر ششرا می
 نظم طایفه کوکال و بیوت توقف فرمود و در آتیه سسان آمد و در عین و سرتش را سراده و تیر بیکر

سواران آتیه یار جان

کبیر حیران و سسر و در حیران سید انان و به تالمیس از رجو کبیر لشکر

کبیر حیران و سسر و در حیران سید انان و به تالمیس از رجو کبیر لشکر

شرح فلسفه جهانگشایی فیضی شاه قاجار

سندی که ایشان محمد قاسم خان و چند موالات بنکد داشت و در غرض سرنگها تواما بودند و دشواری و صواب
متمم فاسم خان سار و به عادت شاه که در چپ دانه در میان مردم معوی و کرامات مثل کشت و جسطعیان
شوق فرادان و در انکس خاص ملک بود و در اصل او اسب داد و نگار و فلسفه فرمود و سبب ساری برکت است
شرعی و در آتشکار کرد و با کمار و جمل و در شمع آگاه که فلسفه آتوف وانی کرد که از سر و فصلان محمد کجا
پروان کار نمی جاسم خان پس در ناظر سطلی خان عالی کرد چاک بر ش که محاسن ریکان بر دخت
مسکود چن طلائین درم حرمه در در و محمد قاسم خان مای می اسباده چون محمد قاسم خان اسبک است و طخت
بدست که محسن فرمود و جسطعیان احسان درگاه خود را که از محال و بیایار و اگر او داشتند معنی را
با سپاه و حنی محسن کوه انوال استانی را با خود داشت و در شمع ریح الا اول شاه را و محمد معنی مرزا که
سپرد او بود و کارشان بر دخت نامزد و کاس طغر کوچ داد و در نظر من می پاده و فراهم کرده و سر
تمام شهر اصحاب و تاده که کورسان که در حرمه شاه حاجی محمد تنس خان را در حکومت اصحابان مردان و شاه
محمد معنی مرزا و محسن حاجی محمد تنس خان را در حرمه مرزا کرده و مرزا در صدق و کد استان سخن جوئی سکود
بر همگان سبب و با عادت اول مردم شول شد و شش در دسم تمام خوش کرد و محمد قاسم خان را و در
بر کشید و با خود چون فضلی شاه اصحابی اسبکسان فرمود و محسن ک که در دخت و جسطعیان
قاجار را که وی اسودا ش را و با خود و با شمس فلسفه تنس مرزا در نظران بر توف فرمود و میرزا شمع
عظم با طارم حدس که در دهم دیایوف و اسبکسان و اسبکسان که نامور و کمرسان بود و درگاه
آه و داد و مرزای چش را و در دخت تنس مرزا را بر ایستل آسان پادشاه و عدد و داد حاضر شدن درگاه
ایشان تنس شاه بود و مع القه شهر را با اطفال و اطفال شمع ریح الا اول حرمه سپرد و در
در راه اصحابان بر داشت و آنسوی چون جسطعیان بر شمس طاف در کمره مرزا و با دلا حرمه فلسفه
اصحابی که که معنی مسیح بود از حرمه و قلات آگه که در دخت معنی در دخت و در محط و حرمه
و حاجی جعفر مرزا کانی را در اصحابان مساب خود کاشت و خود و عادت محمد قاسم خان نظر سلا حرمه
کوچ داد و با مردم سپرد و با طلائین شگری که در اسبکسان جسطعیان را محمد قاسم خان همی و در
محمد کد که چون از اسبکسان فضلی شاه راه محال سپردی و در مردان حکایت لنگر را که آشی و مرزا در کجا
سار کس را که مسکود آشی و سار عادت و با و بران ساشی هم کون بر و ان بر پوسر با و چاک که
که سار و انار مرزا در کار سار و معالجه کی و پیشان را عرفت چاک و و مرزا سار که مرزا ای مردم از سار
و مرزا در اسبک و کد ل با و چو به در شاه مرزا و محمد معنی مرزا را با مع کد و ان جسطعیان فرمود و کون که
کشی کار رسم و اگر سودی مردم مردم اما انکار و سار هم کد و در که محمد معنی مرزا در دخت سار و مرزا در
عمر دی سار و داده و آنار آنسوی فضلی شاه و انکار کای سار و شهر اصحابان و آه و حاجی جعفر مرزا کانی
فرار کرد و محله اصحابی که کد و سار و سار هم خان با شمشیر حصار و هلاکت و و مرزا و کد و مرزا
بر قاجاری جسطعیان نظر کجا کانی ز سار و آه و در آسما معروف و حرمه سار و کد جسطعیان مدینه

شرح سلطنت و حکمرانی محمدی شاد دہلی

سلطنت اسماعیل خان دامغان را بر ما جمعی حکم داد که سرعت داشته باشد تا سلطنت موسی سرود و شاهزاده عثمان را
برادر اعلیٰ خان است سلطنت را تا سرود و صفت کسان فرمود و اسماعیل خان را حاکم چون از حاکم سرسازد که او را
مردم خود را سلطنت موسی و خود و دو شصت سرود و پنج اولی کون داد و دامن او را بر صدر و معلوم شد
که از این اسماعیل خان بجا دارد دولت ایران روی بر کشته و شاه را دادند و کس که از حاکم سرسازد که او را
که است سلطنت کس است که سرورده است و آن که کس را از اسماعیل خان چون بد است جمع می کند که سرورده است
ما اگر نه پس بود و اصل علی یک و از شراب هر کس را و کجور سرود و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است
فرموده و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است
بنا علی بن حسن آفرین سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است
بر سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است
چون سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است
اسماعیل سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است
عاطف حامی داشت چون اسماعیل خان بر سر اسلام افتاد و سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است
نوی کرد و سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است
ساره کجورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است
و است سلطنت از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است
آن اعلان حاجت و اسماعیل خان که کس را سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است
در هر سازه آن که سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است
فرموده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است
که کس سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است
فرموده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است
ما و من سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است
نود و شصت و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است
است سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است
حاکم و حاکم خان خراسان نوی حاکم و سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است
از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است
در سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است
و است که سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است و از سرورده است

سران بران رسیده سینه رسوی آوردی فرستد و حلقه بده

از میانه صادق خان و حاجار جمی کران ام کلوار و دشت

معاذ بن مسعود رضی اللہ عنہما

1954

صلوات پنج قافله از مقلدات شایع است

تصحیح از قاضی میرزا محمد باقر

و روی در افتاد و جان بدو هم در آن آن جسد تن را که ما او بود سرگردانستند و بر پیشینده را بر ما یکدست
 او قطع کرد و دعوای او را در اعتدالت کشید و آن را حای حسن کرد و در دوستان حواله کند و دنیا کس را به غیر
 نیکو نگذارد و این را بهر دو تنگتر است و سخت خون کار به یکدیگر دید و رحمت تمام ما مردم خود کشیده در رفت
 و ناسب در ده نایب استاری زاده در آن جزیره تنواری کشید و این پنج حقیقتی است و در دست است و در
 در سخنانی حای داد و درگاه نایب است و در دست و در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 اخلاص طهران در حضرت شهریار را در اخلاص طهران در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 برده سر کار آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 که عالمی بحر بود و در سر حیران روح ظاهر و جیسند و علم اعداد و بر حساب و علمیات یکت میباشند و در آن
 که اگر توفیق در آن پاک و در ما و پیشینده که دیو دیوار در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 نفس را شرافت و آن است و چهل روزه میباشند و در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 بر معروف است و آنست که حای میرزا محمد در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 و صورت سرور و تقدیر پیشینده بر دو در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 و در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 یکت که در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 عبد العظیم را در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 که در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 را در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 هیچ آگاه نشد و مع آنکه در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 کوفت و در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 ما در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 همی و آنستند و ما در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 باج و آنکه اگر آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 که سرخی رسد و در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 این قتل با در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 بر در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 جیتی طرا کرد و در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 عدد در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن

شرح مسند و جامعہ فی فضائل سادہ طار

[illegible]

مجلس شورای اسلامی

دہشت گرد

صداقی تاریخ قاجاریه و مملکت فارس

۹۸

این اندر معانی طایع است و با دست و پا و چهار دست و پا سال در بر رانده او در حادثه سده که از یک
پیش پس میاید و مسافرین قهقرا در هر حال بر بر و در هر روز می شد که گس در است کجا و در کجا
تمام برین منزل بود و جان و مال و دست روی تا ادانی می رسد
و قانع سال بکار و دوستی است و چهار چرخ و ما و در دست و پا کجا و کجا

رسد بکار و دوست و است و چهار چرخ و در دست و پا کجا و کجا
ت کجای که کسیر از احکام شش بود و در تهر یا و تاه و بعضی شاه و شاهزاده و حیدر علی میرزا و انکلی و محبت
کجاست و میرزا قاجاری علی با برادرستان صاحب احکام است و در علم و شرفی دست بود و وزارت کجاست
شاهزاده و حاکم حیدر علی میرزا و انکلی و در هر دو سیاحت و در جلیق با که داشت و میرزا علی کجایی را
که از این پیش کجاست و شاهزاده و بعضی جلیق بود و در وزارت وی اوست مراد و حیدر علی میرزا و کجاست
الملوک لقب داشت و در جلیق و در هر دو سیاحت و در جلیق با که داشت و میرزا علی کجایی را
موسوی و حاجی میرزا و بعضی است و در جلیق و در هر دو سیاحت و در جلیق با که داشت و میرزا علی کجایی را
وزارت و کجاست و صاحب و بعضی میرزا و با صاحب و در هر دو سیاحت و در جلیق با که داشت و میرزا علی کجایی را
و صاحب و کجاست و صاحب و بعضی میرزا و با صاحب و در هر دو سیاحت و در جلیق با که داشت و میرزا علی کجایی را
صاحب و کجاست و صاحب و بعضی میرزا و با صاحب و در هر دو سیاحت و در جلیق با که داشت و میرزا علی کجایی را
افا که چون که در جلیق و در هر دو سیاحت و در جلیق با که داشت و میرزا علی کجایی را
سر بود و در جلیق و در هر دو سیاحت و در جلیق با که داشت و میرزا علی کجایی را
نامور و کجاست و صاحب و بعضی میرزا و با صاحب و در هر دو سیاحت و در جلیق با که داشت و میرزا علی کجایی را
که با شاهان کوچ داد و در جلیق و در هر دو سیاحت و در جلیق با که داشت و میرزا علی کجایی را
نامور و کجاست و صاحب و بعضی میرزا و با صاحب و در هر دو سیاحت و در جلیق با که داشت و میرزا علی کجایی را
در کجاست و صاحب و بعضی میرزا و با صاحب و در هر دو سیاحت و در جلیق با که داشت و میرزا علی کجایی را

باشد چون بجز و بعضی میرزا و با صاحب و در هر دو سیاحت و در جلیق با که داشت و میرزا علی کجایی را
در کجاست و صاحب و بعضی میرزا و با صاحب و در هر دو سیاحت و در جلیق با که داشت و میرزا علی کجایی را
حرف کجاست و صاحب و بعضی میرزا و با صاحب و در هر دو سیاحت و در جلیق با که داشت و میرزا علی کجایی را
تا کجاست و صاحب و بعضی میرزا و با صاحب و در هر دو سیاحت و در جلیق با که داشت و میرزا علی کجایی را
حاجی حیدر علی میرزا و با صاحب و در هر دو سیاحت و در جلیق با که داشت و میرزا علی کجایی را
تبریز و کجاست و صاحب و بعضی میرزا و با صاحب و در هر دو سیاحت و در جلیق با که داشت و میرزا علی کجایی را
و فرقه و در هر دو سیاحت و در جلیق با که داشت و میرزا علی کجایی را
لید و کجاست و صاحب و بعضی میرزا و با صاحب و در هر دو سیاحت و در جلیق با که داشت و میرزا علی کجایی را
آنکه شاهزاده ایران و در هر دو سیاحت و در جلیق با که داشت و میرزا علی کجایی را

معدول تاریخ قاجاریه از مجدالدین فتح ابراهیم

مرد حضرت شهریار مناره که در لاجرم پس مرگت که خاک بهاد و قیامت اسماعیل علی دانات ایشان جو
 دسی گشت دینی بیکت بریلو که راه آتوقده و خلف مردوسیان مسدود داشت سرور شقاق و اهلان
 معنی ارقایل که در غلبای و حصیان نایت در روح بود در عصر بیست هجرت که کشیدند آگاه و شاهزاده و محمد علی میرزا
 کرده و حضرت یاقه از شتافت و در کمال قراوی برادران سکونت داشتند آنگاه که آیه الله مدینه
 بر دل کرده یکدیگر را دیدار کرده و در وید یکدیگر کشاد و جدا گشتند آنگاه در ایراد انستاس سر کرده و در ادنی
 سرانجام مرگشان داشت گشت و در هفت یا ده کمر داشت شتافت آیه الله مدینه با این یکدیگر جید و در
 چمن کشتی تو قف فرمود و او شایع جان در بشیر را با مردان و لیر با راحت که کسب قراغ و دواچی قیاس و
 مقرر استمال ساخته اند و در طاعت دارد و چندی در سوادش احوال را که بود با گویند پروان تاحت که سپاه
 روسی را فکری کند و حری آنستین جماعتی میبود و در کنار آن همیشه با گویند در و سپاه و در چارستند
 و یکدیگر در امانند بر حجت و محر و سر بر چسکی مراد کرده و تاحت و روسیان را منتقل ساخته و در پای
 ایشان را در راههای مراد و چل داده و در کا و شهر را در فرستاده آنگاه که آیه الله مدینه کمر کوچ داد و در ابرق
 اردو با دکه مصیقت ظاهر بود و تا خواص مراد در آگاه و کوکوبکت مارون و بر دی و دیگر حصی و چنان کمال مراد زاده
 طو و صفوف حضرت آیه الله مدینه پیوستند و کتونی صبح یکدیگر پیش کشیدند و آیه الله مدینه شرح آنکه اگر معنی ارصد و
 ابراهیم بدست و کس شویند و در درایان مکتب از آن آرد و در وید یکدیگر حسد و دشمنی که
 با حاکم ایران پیوسته است با عقبا و در وین ایران و در کس مشیج و معوض داریم و اگر بغیر ایران ایران بودیکت
 امیرالطو و کس مراد کرده و کا و صلاحو ما هم در تانبه آیه الله مدینه ایشان را نورد و در تریز سرود و نامه ایشان را
 در سال حضرت یاد شده داشت تا هر چه حکم شود و در واد مسدود و در ابراهیم مراد که پیش گرفت و تا وقت تفرقه
 و مصومت طریق و سورت سراجی مسافت کرده و در کونکون و لاسرود و بر غلبای قاجار و حاجی محمد جان
 قرا کوز و را و می رسیده بنظر قابل بنظر پروان تاحت و حودیر حشمت کرده و مسکه آن را می کشیدند آیه الله
 چون این مدیه کرده و کرده و بجزرت آیه الله مدینه پیوستند و سورت و اطراف کشیدند و آشنوی چون کوکوبکت مدینه
 قایل در عقبا و آیه الله مدینه لاسرود و بیکون و پیشین و در میان ایشان پروان و در تانبه لاجرم تبسلی تمام
 پروان شتافت و امیر جان قاجار در حشمت قران قاجاری شهر کجرا ایلان را و و حصی از و سپاه که ما و در بارش
 طبعه شمشیر را در راحت و در اندک ساکن شد و در مدیه ما و در که اگر از اسمای دولت ملیبانی حاصل شود و در
 پیادیم آنگاه امیر جان با حضرت تند و در یوقت سموح آیه الله مدینه فستاد که بعد از راحت شمشیر را و در تانبه
 طو و صفوف دل قوی کرده ساخته حکمت شد نایت و در نو اچیکه در دران کی فکر کا و سا خد کوکوبکت
 و تبسلی بر دیو پیوسته است تا تاحت فکر و کس در دم را تبسلی سرود و در و چون در و اصداد امده که در قلعه های
 داشتند امیر جان آگاه شد و این را در حشمت و است بعد از اصحابی این سر را آیه الله مدینه دل در حاکم بهاد
 با یکدیگر شکر ترانیه دشمن بر می گشت و در و آعروق را احای که است و در حصی قیاس توانو را بخر است
 مار داشت و در و آجک حکم طو و صفوف را از دست ستاده و نهاسه ششیا سر گرفت و در آشنوی بر در میان

معدول تاریخ قاجاریه از مجدالدین فتح ابراهیم

چشمه
 شرح جزایر و بلاد
 مسعودی در این کتاب

حد و اقل رنج قاعده در محدوده شش احوال رنج

۱۲

استخوان
از کمر تا گردن

نصفه
از کمر تا گردن

پساک شده در روز و در شب است و او دیگر مردم عاقل شکایت و دود و دوسرادر کرده و سر و بخت هرج و مرج آنرا
آورد و شش عاقل در آن روز و شبها در او آلودگی و رنگی میماند و بسیار در دود و دود آلودگی میماند
مستطی را از پیش عظیم کمر و کس هرج و مرج آنرا در عاقل شکایت و دود و دوسرادر کرده و سر و بخت هرج و مرج آنرا
داشت و در جسم عاقل و او را به میر و در رک و در بایست تسلطه طریق عاقل شکایت و دود و دوسرادر کرده و سر و بخت هرج و مرج آنرا
او را که در یک سی و شش عاقل و در بایست تسلطه طریق عاقل شکایت و دود و دوسرادر کرده و سر و بخت هرج و مرج آنرا
رقت مستطی و در اطناف عاقل داشت تا که عاقل را در عاقل شکایت و دود و دوسرادر کرده و سر و بخت هرج و مرج آنرا
هرج و مرج آنرا را با شکر راحت فرمود و در بایست تسلطه طریق عاقل شکایت و دود و دوسرادر کرده و سر و بخت هرج و مرج آنرا
با جمعی از عاقلان حق در کاه و پیوسته و در عاقل شکایت و دود و دوسرادر کرده و سر و بخت هرج و مرج آنرا
شهر و اما در اطناف و در بایست تسلطه طریق عاقل شکایت و دود و دوسرادر کرده و سر و بخت هرج و مرج آنرا
مع انقباض و این کار را در بایست تسلطه طریق عاقل شکایت و دود و دوسرادر کرده و سر و بخت هرج و مرج آنرا
جسم و عاقل طریق عاقل گرفت و در عاقل شکایت و دود و دوسرادر کرده و سر و بخت هرج و مرج آنرا
که عاقل در رکاب خود این هسکام را در اسامی دولت خود هسکام شد که در اطناف تسلطه طریق عاقل شکایت و دود و دوسرادر کرده و سر و بخت هرج و مرج آنرا
اگر شش معلوم کرد و شش را و مقول فساد و در جسم عاقل شکایت و دود و دوسرادر کرده و سر و بخت هرج و مرج آنرا
و میر و در رکاب است و در اطناف عاقل شکایت و دود و دوسرادر کرده و سر و بخت هرج و مرج آنرا
انقباض حاصل نموده تا در اینجا و در این هسکام مود و لگو بیک و در بایست تسلطه طریق عاقل شکایت و دود و دوسرادر کرده و سر و بخت هرج و مرج آنرا
بایست تسلطه طریق عاقل شکایت و دود و دوسرادر کرده و سر و بخت هرج و مرج آنرا
اگر این اسامی را عاقل شکایت و دود و دوسرادر کرده و سر و بخت هرج و مرج آنرا
کش و در اطناف و در عاقل شکایت و دود و دوسرادر کرده و سر و بخت هرج و مرج آنرا
و میر و در رکاب است و در اطناف عاقل شکایت و دود و دوسرادر کرده و سر و بخت هرج و مرج آنرا
و شرایط عاقل شکایت و دود و دوسرادر کرده و سر و بخت هرج و مرج آنرا
و عاقل شکایت و دود و دوسرادر کرده و سر و بخت هرج و مرج آنرا
قایم مقام عاقل شکایت و دود و دوسرادر کرده و سر و بخت هرج و مرج آنرا
بیکدیگر را در اطناف و در عاقل شکایت و دود و دوسرادر کرده و سر و بخت هرج و مرج آنرا
نمک و در بایست تسلطه طریق عاقل شکایت و دود و دوسرادر کرده و سر و بخت هرج و مرج آنرا
حیوان فساد که حاجتی از اطناف شیر و در عاقل شکایت و دود و دوسرادر کرده و سر و بخت هرج و مرج آنرا
واع و عاقل شکایت و دود و دوسرادر کرده و سر و بخت هرج و مرج آنرا
حیوان فساد که حاجتی از اطناف شیر و در عاقل شکایت و دود و دوسرادر کرده و سر و بخت هرج و مرج آنرا
واع و عاقل شکایت و دود و دوسرادر کرده و سر و بخت هرج و مرج آنرا
حیوان فساد که حاجتی از اطناف شیر و در عاقل شکایت و دود و دوسرادر کرده و سر و بخت هرج و مرج آنرا
واع و عاقل شکایت و دود و دوسرادر کرده و سر و بخت هرج و مرج آنرا

محلہ اول روح قاصدہ اور تعلیمات جامعہ اسلامیہ

[illegible]

طیماں محاکمہ دروہا لکھی ہر است

محققان مرکز تحقیقات سرطان، کار و سرطان

مقدمہ اول تاریخ قاریہ اور محمدیہ تاریخ انوار

116

[illegible]

معدنیہ میرزا احمد کا کسی صاحبِ علم و دلی

[illegible]

مدلول تاریخ قادیان و تجدید تاریخ اُتراچ

شاهزاده محمود میرداد را که ترسانه و سوار و دوا و جسد و ملک کیل ساعتی فرج آید جان افشار پتیمی باشی و
 پیرش را از آن حال علامت بعد مستحاطه علامت خدمت و شد و در دست پیرش را از آن حال و علیا و
 قلیان و محمد حسن خان و دو لور را لشکری پر عاشقی برد استند و او را گرفت و در دست پیرش را از آن حال و علیا و
 موکت و شاهزاده لشکری که در درون قدس علی داشت و در دست آید و در او پیرش را از آن حال و علیا و
 در او جان لشکر که که در وایا قسطنطنیه و عتس میرداد و سوار و دوا و جسد و ملک کیل ساعتی فرج آید جان افشار پتیمی باشی و
 بر داحت نامدار آسوی چون کس در درون قدس علی داشت و در دست آید و در او پیرش را از آن حال و علیا و
 وادعاست بیکر تقسیم غم با بیرون داد و در حیرت و عجز و در دست آید و در او پیرش را از آن حال و علیا و
 مدید که در یک زمان با دو دشمن بر دست پیرش را از آن حال و علیا و
 بهستکام تمام اعدا معاضعت بر انجنت سرگردان و زنی در وایا قسطنطنیه و عتس میرداد و سوار و دوا و جسد و ملک کیل ساعتی فرج آید جان افشار پتیمی باشی و
 شفیق صدر اعظم ایران او موافقت نمود و ایامی بکریه و بیایان و در دست آید و در او پیرش را از آن حال و علیا و
 بر آرد و یکی را داد و ایازان و او را در وقت لا حرم پیرش را از آن حال و علیا و
 مذکور شد سرور و در کس را دیدار کرد و شهریار تا حصار از انجمن او جان شهرت بر سر سرور و در دست آید و در او پیرش را از آن حال و علیا و
 نواحت و نوازش مراد او کرد و سوزن سیم و در دست آید و در او پیرش را از آن حال و علیا و
 ظهور او مرود و وایا قسطنطنیه معذور حرکت موکت شهریار و در دست آید و در او پیرش را از آن حال و علیا و
 ناخدا امرا تا در پادشاهی دیدار کشتار شود و آرد و ایازان که استند فایم مقام را و در دست آید و در او پیرش را از آن حال و علیا و
 و محمد و رکا و پادشاه استعانت و سوار و عطف و طاعت کشت و او را ایامی بکریه و بیایان و در دست آید و در او پیرش را از آن حال و علیا و
 گمان را بر سیم و در دست آید و در او پیرش را از آن حال و علیا و
 کار بیکونه کرد و صورت چند نامدار و نگارنده او بیکونه کرد و

[illegible]

[illegible]

مدلول تاریخ قاجاریه و تحولات تاریخ ایران

۱۳۴

و میباید فرموده اند و احاد و اعیان و دوداران و امرا و دولات و حکام و دلیات و سرحدات و مملکتها را
 آنگاه در غرور و استوار باشد پادشاه و اولاها و انگریز فرار و ادیبان که بر سر امور و امرا و ایران میباشند
 را در آن زمان و سر و دار و مملکتش روی دهد دولت بنیاد آن میان کاری میت نامشاه وقت
 حاکم باشد و اینها را اگر اعدای دست و ایلم و لایقی و معانی و حاکمیت و نفوذ ایران را تا آن دولت بنیاد
 که در آن کوکبت و اعلا میاید و اگر اعدای دولت بنیاد که بر مابین اعمال نکرد و سیرا و سواران کرد و در دول
 و تصرف در حاکمیت و نفوذ دولت را بر آن بجا میبرد کرد و فصل سیم مقصود و تکرار این چند نام است
 که در دولت قوی شوک و عافیت را در او کوکبت یکت و دیگر کامند و شرطی که دشمنان در سراج و عدال
 مسعت میباید و طول نیست که او اعدا و مابین یکت و دیگر هر دو دولت قوی و مستحکم گردد این چند نام
 محض از برای روح مستعد و در سراج و عدال استغفار و در بر قیاس و مراد است و سفت و تها و
 مودن و حاکمیت و نفوذ و شکست و فاج و مود و است و حاکمیت و نفوذ و سفت و تها و مراد است و سفت و تها و
 در سراج و عدال است و حاکمیت و نفوذ و شکست و فاج و مود و است و حاکمیت و نفوذ و سفت و تها و مراد است و سفت و تها و
 فصل چهارم چون در مکتب حاصل از حصول چند نام و نفوذ که میان دولت بنیاد و سراج و عدال
 حس است که اگر اعدای سراج و عدال است و حاکمیت و نفوذ و سفت و تها و مراد است و سفت و تها و
 بنیاد انگلیس و در آن زمان و سراج و عدال است و حاکمیت و نفوذ و سفت و تها و مراد است و سفت و تها و
 آورده و در مکتب و سراج و عدال است و حاکمیت و نفوذ و سفت و تها و مراد است و سفت و تها و
 اگر در سراج و عدال است و حاکمیت و نفوذ و سفت و تها و مراد است و سفت و تها و
 در چند نام مقصود که من بعد میان دولت قوی و سراج و عدال است و حاکمیت و نفوذ و سفت و تها و
 مقدار آن دو سراج و عدال است و حاکمیت و نفوذ و سفت و تها و مراد است و سفت و تها و
 در سراج و عدال است و حاکمیت و نفوذ و سفت و تها و مراد است و سفت و تها و
 داد و سراج و عدال است و حاکمیت و نفوذ و سفت و تها و مراد است و سفت و تها و
 که در سراج و عدال است و حاکمیت و نفوذ و سفت و تها و مراد است و سفت و تها و
 سراج و عدال است و حاکمیت و نفوذ و سفت و تها و مراد است و سفت و تها و
 مشار که اگر انگلیس از مملکت و سراج و عدال است و حاکمیت و نفوذ و سفت و تها و
 بکسر و فصل ششم اگر کسی در مملکت و سراج و عدال است و حاکمیت و نفوذ و سفت و تها و
 عدال و دولت بنیاد ایران میاید پادشاه و اولاها و انگریز فرار و ادیبان که بر سر امور و امرا و ایران میباشند
 دولت بنیاد ایران و آن میاید و سراج و عدال است و حاکمیت و نفوذ و سفت و تها و
 که در مکتب و سراج و عدال است و حاکمیت و نفوذ و سفت و تها و مراد است و سفت و تها و
 تخرج سراج و عدال است و حاکمیت و نفوذ و سفت و تها و مراد است و سفت و تها و
 میان دولت بنیاد ایران و آن میاید و سراج و عدال است و حاکمیت و نفوذ و سفت و تها و

معد اول فاساریه از مکتوبات مباح اتوار

۱۳۶

در سبب همد نفی آن سکه سکی مستر و ما و کفر قار شد و اینها را در رنج کسبید و حیات ما هر دو تن را در دکان و شهر
در سبب شب بیکم در آن خود و هلاکت کرد و حبس بر حاکم کشید و هرگز آن خویش فرود آورد و آن حجر بر سر آمد و در
رمان ما دست و آرد آن پس بکدامت قتل خویش دست یابد و او را در دکان و آرد و شهر را بزرگ
نبرد و تیس سال در کمد و در هر دو سال اصفی جان کشتن برین سبب در جهان بگذشت و سر ایش بر سر
و حبس و عیش بیکت ما هم محالقت ها کرد و در روق و شکست یفشاد و در سر و جعفر فلجان و علی
و دایع جهان کست و او در میان کار کرد و در حاکم و ویکار و در حضرت مایه تسلطه انهار
الغالب سیمو معد و وی مردم شکی سر را طاعت پرست و اعمیل جان بر تافتد و کار در آن دوست
می لیس او را کرده و اسی جو شد و در صحن در ستاد و در حاکم اعمیل جان و در حکومت شکی قوت یافت و در هر یک
برادر جعفر فلجان اعمیل را خوشان خودید و کار ما را تسلطه آید

و قانع شد بجهاد و دوست دسی و بیکت بخری و دست و دلی خواهر م

در سبب بجهاد و دیت دسی و بیکت بخری و دست و دلی خواهر م
الغالب جو شد بیکم در آن خود و هلاکت کرد و حبس بر حاکم کشید و هرگز آن خویش فرود آورد و آن حجر بر سر آمد و در
رمان ما دست و آرد آن پس بکدامت قتل خویش دست یابد و او را در دکان و آرد و شهر را بزرگ
نبرد و تیس سال در کمد و در هر دو سال اصفی جان کشتن برین سبب در جهان بگذشت و سر ایش بر سر
و حبس و عیش بیکت ما هم محالقت ها کرد و در روق و شکست یفشاد و در سر و جعفر فلجان و علی
و دایع جهان کست و او در میان کار کرد و در حاکم و ویکار و در حضرت مایه تسلطه انهار
الغالب سیمو معد و وی مردم شکی سر را طاعت پرست و اعمیل جان بر تافتد و کار در آن دوست
می لیس او را کرده و اسی جو شد و در صحن در ستاد و در حاکم اعمیل جان و در حکومت شکی قوت یافت و در هر یک
برادر جعفر فلجان اعمیل را خوشان خودید و کار ما را تسلطه آید

جلد اول ریخ قاهره پاره خدات شخ انداز رخ

۱۵۶

علاء الدین علی بن ابی طالب

و عاتقیان ایجابی که چه خوشی امیر که جان را در تن می داشت چون اسپهبد و دود تا ده راده را دست
 سرار یا داساقت پیر و شده و مان و مال را در تنم یکس پیش است مسکا که اسیر را که شد بختی جان
 ستاد و ساکنم برود و سکنه جان یا ستاد تا کم در دهر و مساق و قتل جان نمایه و لو تا کم جان ارجیان و قوه جان
 کیو و لو تا کم را و کان شتاب و دهر بخت تا سراد و شمشیر و دلا که بواجت و دوا استیافتند چون عاقل
 ایسا را بختی ساحت بهمان با داد و دیگر گشتن ساکا و ما در آن گشتن آید و حوا این حراسان شیشگی لاتی فراهم
 کرده و مار و مسر و در طرق مشهد مقدس که شد تا کم و کان و در آن مله که داد و دود و هر اسوا که است و ایر
 نکات و در و دما کا و سماع آهسته شده است ششم حادی آلا و حره و تحسیر برات را تعظیم عرم و داد و در
 شهر مشهد حیدر و در و چون در سکت و شت عام مرد و آید و قنده جان قرائی بر حضرت آید و در سرتا بر آید
 میرا آید جان شغوی نامی اتفاق قنده جان در و در شد که قلعه محمود آید و در دست گیر و ایشان را ده که گشتند
 و تا بر آید در شهر بسیار شد و در و در و محمود آید و قنده جان بر دیکت سا هر آید آید و معروف و بخت که میاد جان
 در و در و قلعه می فرمائی یکی که آید ایکه بختی جان بر آید و در و در آید و در و در آید و در و در آید
 و بخت و در و در آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید
 اس سید چون شیر عصا که بختی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید
 و بخت جان و اسالی را چهار سوی حکمت و در آید و در آید و در آید و در آید و در آید و در آید و در آید
 راده از شش روی سیاه و سپید و شمالی بختی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید
 حلهها شتران که در و در آید که رانی از صدق حره و داده و در و در آید و در و در آید و در و در آید
 بختی جان و بختی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید
 و بختی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید
 شمشاد و در و در آید که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید
 نرم که در و در آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید
 که در و در آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید
 قرائت و در و در آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید
 برات شش که در و در آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید
 و معروف و در و در آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید
 راده و در و در آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید
 استیلا سحر و در و در آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید
 که در و در آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید
 در و در آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید
 و در و در آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید یکی که آید

عبدالاولیٰ تاریخ قاضی رتبه ار محمدا شمس طابع انوار
۱۵۸

[illegible]

وقایع سال پیرارود و بہت سی دستہ آجری و دیگر سارے میراثہ محسن خان عظیمی

[illegible]

مدلول تاریخ قاضیاریہ مکتبہ تسلیح ہوا رنج

وهم امر در گوهر حکم رفت که شجاع السلطنه از محاصره تبریز دست بردارد و حسن خان قاجار شرفیاری را بروج
هرادش را اخطار رساند و حال تشویر قلعه کبکی را بدو دفع سادست قلیان مقرر فرمود و شاهزاده محمد تقی میرزا را مأمور کرد
که در محاصره تبریز معاضدت و مساعدت محمد رحیم خان را سرانجام دهد و در امور کرب و جملد تقبیلان و محمد
خان دولوی قاجار را مدد و یاری سکندر خان را در مدد و یاری شکر که اگر محمد رحیم خان را مدد می دهد و در
و جین مقدم بر آنرا کند استند و مساعدت او را در مدد و یاری سکندر خان را در مدد و یاری شکر که اگر محمد رحیم خان را مدد می دهد و در
و سکندر خان را مدد و یاری سکندر خان را در مدد و یاری شکر که اگر محمد رحیم خان را مدد می دهد و در
مساحت قزوین را برگزید و در آنجا سکندر خان را در مدد و یاری شکر که اگر محمد رحیم خان را مدد می دهد و در
و آنکه ویرودی میرزا و امانت و یاری میرزا را در مدد و یاری شکر که اگر محمد رحیم خان را مدد می دهد و در
و است تمام بهر سادست و در آنجا سکندر خان را در مدد و یاری شکر که اگر محمد رحیم خان را مدد می دهد و در
در سرانجام میرزا و در آنجا سکندر خان را در مدد و یاری شکر که اگر محمد رحیم خان را مدد می دهد و در
آورده و در آنجا سکندر خان را در مدد و یاری شکر که اگر محمد رحیم خان را مدد می دهد و در
مکتوبه افشا و که سعادت قلیان و در قلعه کبکی را بدو دفع سادست قلیان مقرر فرمود و شاهزاده محمد تقی میرزا را مأمور کرد
که استند و در آنجا سکندر خان را در مدد و یاری شکر که اگر محمد رحیم خان را مدد می دهد و در
توهمانی را که در آنجا سکندر خان را در مدد و یاری شکر که اگر محمد رحیم خان را مدد می دهد و در
پادشاه و مأمور است بهر یار و مدد و یاری سکندر خان را در مدد و یاری شکر که اگر محمد رحیم خان را مدد می دهد و در
هراد تو را و در آنجا سکندر خان را در مدد و یاری شکر که اگر محمد رحیم خان را مدد می دهد و در
در ماری و در آنجا سکندر خان را در مدد و یاری شکر که اگر محمد رحیم خان را مدد می دهد و در
ساخت و در آنجا سکندر خان را در مدد و یاری شکر که اگر محمد رحیم خان را مدد می دهد و در
توهمانی و در آنجا سکندر خان را در مدد و یاری شکر که اگر محمد رحیم خان را مدد می دهد و در
مگر که سعادتی که در آنجا سکندر خان را در مدد و یاری شکر که اگر محمد رحیم خان را مدد می دهد و در
قلعه مأمور است بهر یار و مدد و یاری سکندر خان را در مدد و یاری شکر که اگر محمد رحیم خان را مدد می دهد و در
مقتدا و در آنجا سکندر خان را در مدد و یاری شکر که اگر محمد رحیم خان را مدد می دهد و در
حصار داد و در آنجا سکندر خان را در مدد و یاری شکر که اگر محمد رحیم خان را مدد می دهد و در
دوای سردی که در آنجا سکندر خان را در مدد و یاری شکر که اگر محمد رحیم خان را مدد می دهد و در
چنان شده که در آنجا سکندر خان را در مدد و یاری شکر که اگر محمد رحیم خان را مدد می دهد و در
و اگر امارت در آنجا سکندر خان را در مدد و یاری شکر که اگر محمد رحیم خان را مدد می دهد و در
ایران فرمود که همیشه در آنجا سکندر خان را در مدد و یاری شکر که اگر محمد رحیم خان را مدد می دهد و در
که اگر بخواهد حساب شجاع خان را در مدد و یاری شکر که اگر محمد رحیم خان را مدد می دهد و در
مرد و تو هر قریب طاعت و محاسن و جواهر هم سپرد و اگر که ساخته عذاب و قناتس چوین می بایستی

مجلس اول تاج قاعدیه در محله استیضاح اقوال

۱۴

تجلیه نامه از سال اول دوم

در مسکو که تبارک شد حاصل جان کرد و پس از مرگ که حاصلی با مراد و ادبی کامکار بود و تا حقی ارعاد و مل
 مده آن مامور شده و عده قاعدیه جان می آید. له از هر فصل حساب بخوان راه دست در دست و شایسته و حضرت
 طهران کرد و امیر قندهار قسم جان تو اخوان را بر نظام قبایل محبتیاری داده و امهال داشت ایو قف
 میرزا ابوالحسن جان شیرازی که سعادتش بکثره رفته بود و رسید و محتایب سلاطین روم دست و فرات را
 که همسکام عود دیدار کرده و در مساید معادل صد هزار تومان زر مسکو که کار دادان انگلیس ازینکم
 کار برادران بران مصافقت کردند و ناخود است و سنا و و وقت اسماک این در دولت انگریز
 ایس شرح رفت و نیز حلقی مصای و میدهد بیاض اسلحه عتس میرزا سپا و و دیگر مکتبه نظام الکس
 ما و سا انگریز نهیت و میدهد بیاض اسلحه معصوب میرزا ابوالحسن جان نرسنا و دست سعادت میرزا
 ابوالحسن جان رسال بود و هم در اصل میان دولت روم و ایران که سالها طریق مودت گشته بود
 ارات صورت آما و ده گشت عتس از هر آنکه سلیم پاشا کم باید و در شتر قسم قادی صدرا طوما ایل و
 عتس از محال تا لادن تحریک داده و راسی روم بود و قبایل سیکی با میرزا ایران برکون و است چند آنکه
 حکمران حق و اردوان در دست و ادیان حق که در مملکت و مساحت دغ داد و گمرا که چون داد و پاشا
 سلطان پاشا را مودر کرد و در ارت بعد از آنکه گرفت صادق بیکت میرزا سپا و پاشا که و پناه
 دولت ایران گشت حافظ محمد پاشای بر عتس از روم و ادیان بیاض اسلحه خواستار شد تا خاطر اردان
 کرده و رفته اردان روم و است صد اردو و ددان راسی و عوامی داد و پاشا و در مملکت اساحت
 و بر محتایب حافظ محمد عتس از پاشای عتس در حرکت قبایل سیکی و غیره و مخطوطا و قادی و مکتوب
 خاطر و مکتوب گشت که چون تبیین انشی عشرت را نه داده و مال پاشا را مساحت شاد و دیگر آنکه و الوده سا هزار
 عیسی میرزا سپا در ارت بیاض اسلحه عتس از روم و ادیان بیاض اسلحه خواستار شد تا خاطر اردان
 اردو و دظا هر اردان روم و عتس از روم و ادیان بیاض اسلحه خواستار شد تا خاطر اردان
 عتس از روم و ادیان بیاض اسلحه خواستار شد تا خاطر اردان
 حاجی رجب جان و حاجی علیان که رومی اجار مرآتین مردم ایران اطراف سرایر و روم و در دست
 شد و مسکاچی که بر عتس از روم و ادیان بیاض اسلحه خواستار شد تا خاطر اردان
 و چپدتر اردیکان خود شش شده و اظهار صانع که و در مملکت و عتس از روم و ادیان بیاض اسلحه خواستار شد تا خاطر اردان
 تا مساه ایران با اسلحه عتس از روم و ادیان بیاض اسلحه خواستار شد تا خاطر اردان
 حاجی انگریز پاشای شیرازی بود و سعادت مصر بر یک محمد علی پاشا فرستاد و بیکت قندهار که بیامستر
 ناخواسته و ترسیع داشت از هر اوان و عتس از روم و ادیان بیاض اسلحه خواستار شد تا خاطر اردان
 اسعود و تنجیر راسی و عتس از روم و ادیان بیاض اسلحه خواستار شد تا خاطر اردان
 و سعادت احوال راسی می آید از هر اوان که رومی عتس از روم و ادیان بیاض اسلحه خواستار شد تا خاطر اردان
 اطلاع مکتوبات و ایران قندهار پاشا را داده و خود را اسپهبد پاشای در محلی مودت

کے لئے یہ سب کام ہوئے۔

حظ و ملت گرفت لاحرم مایه تسلطه تصرف حکومت شهر رور را مخصوص شتال بیکت محمود دیا تا فرستاد
دائر ابراهیم خان یا کوئی را نادود و حق سمر مار تریز و مراغه مامور داشت که او را در عای خود کسوتولی و داد و عدا
رسیدن ابراهیم خان عدا که ماسا چاره گشت و مایا رسوخیتس که رقه بیاهند که دولت ایران گشت محمود
در میان کوی و سلیمانیه جلست صورت و در کرده دارد سلیمانیه شد و او دناش چون این بلد است و خوشم بود
محمد پاشا حاکم کوی را رخصت و تا اهل مال محمود پاشا ملازمت کوچ داده و موصول او دنا را آخا را داد و فساد
روانکه اسلامول دارد و محمود پاشا صورت حال را بدست سرعی و حضرت مایه تسلطه عرصه داشت
و لیعهدی توای یکی را ابراهیم خان فرستاد که اگر در انداهل و مال محمود یا شاتها و و زری حدود حق
کمال جوابی گشت ابراهیم خان را سلیمانیه بر سر که گوشت بر آمد و ارجا رسوی حصار داد و توهمای مار و کوسه امان را
داشت که ماسا حاکم که گوشت را در جویع بیرون شده و مرغان بر واری کرد و بیکتس لایق فرستاد پس را
ار آخا کوچ داد و فساد اهل مایا حصار انداخت و کار قلعه کیان سخت کرد تا فر و مرغان و جویت و دنا را
محمود یا سا هر که در آجا بود گرفت و ار آخا کف آتاب منزل آمد و اطراف موصول را مانگر بر و ده که
در اداحت مرد موصول چون قنات آورد و قنات را روی خود میداد محمود یا شاد و مرغان او را
مار و دی ابراهیم خان کمال یافتند و آتیه و را در خود و مع داد و دنا ابراهیم خان از آخا بر سر کوی آمد و
محمد یا شاد را در قلعه کوی حصا مانداحت و ساز مقنات و سازت بسیار است محمد یا شاد احداث و زرد
چیل و بحر و خوشیتس واری کرد و همه رده و همه رده را در رود و پیاں کار که بای اصطلاحش ار کار شد اند
حج و مراعت بیرون آمد و در آن بها دگر اگر در اسلامت که در دنا راه عدا کوسه و بی کفقت قلعه کوی را
مار که او را ابراهیم خان این جس را بد بر متا رگشت و او قلعه را که بسته راه عدا گرفت اریس را در ابراهیم
قلعه کوی در رقه شتال بیکت را شکومت از داشت و چهار و عزا و توب تا ماتمت قور حار بدست که در
تا توها را در دور بهم گشتند و تو رهانه را محل داد و بدر کا مایه تسلطه آمد و از دنا را محمود پاشا
حاضر حضرت شد و ابراهیم تسلطه اتفاق و الطاف ملکانه میدید و کفقتی تازه طبعه آرازه گشت و باز
سلیمانیه شده حکمرانی برداحت

و تا پنج سال بچراورد و دست فسی ده شش هجری و دو کرم صاف و نیک و دلبین روم دایران

چون یکبار درودیت و بی همت سال قمری را در جنت نبوی مسکنی آید علیه و آله کند شت در روز جمعه بیست و هفتم
رجب بعد از نماز ساعت و بیست و هفت دقیقه آفتاب را میان آتش و شاه ایران مغلطی سازد هر که
در روزی طرارداد و جیش عید بر قانون کرد در عنوان امروزه و سال ایام سلطه عثمانس میرا معروض
داشت که محمد رفیع شاعر عسکران و قروم چو فرای سلطان محمودان ملک روم مدائن سبزه
که در میان دولت ایران و روم کا و مصالحت کند تهنه یار تا عدا و اسام این امر را جنت یاز یا لیل سلطه
مازاد و فرستاد و او را فرستاد و ایام سلطه میرزا محمد علی ستونکی استیانی را داد و او را در آن قروم و آ
تا با عسکران و هر رخص کردند و دو حسد نامه کی زمان با رسی و آن را بر ملک ترک کرد و او را داد و بدست

شرح مصلحت و حکمتی شاهی شاه قاجار

۱۸۳

در دهم و بعد از آن که در جمعه روز اتحده علی باداران سید و آتشی چند آمدند عسکر با سلاح
فرساده و معرودم قاتم برها و در نیمه سهرمادی آتحره سخت فدی که کس و سواد و دود لب
روم بود آن چند آمدند و در گذشته نظرات آورد و در حبس فرماں سرور الوفاقسم سونی کاسی اورا پدر
شد و برای عدل و عدالت اسان الدوله کاتب داد و بعد از غسل بد سلطنت مکتوب روم را
سرور عهد نامه را که مصر عام بر بهاد و خود را و بعضی از آن بخار شش و بکونی با طرشا پشاه ایران را پس
ما مدلاحرم سرور انواله قاسم نام مقام را بر خود و ما با محنت فدی سخن کرده آن کلمات ملوک صبر و شایسته
داشت و عهد نامه سام سرور اتحده علی و ستر عسکر و روم اردو بخاشب آنگاه قاسم خان سر بهنگ سرور
با اتفاق محنت فدی سرور و مسمد و عهد نامه مدد را بر سلطان محمود خان میر و آتشید را حبس کرد
و صورت عهد نامه است عرض از تحریر آن کسای سلطنت آنکه در آن حد سال است نوع بعضی
از حوادث سال دو کس مجلس اسلام بر روابط صلح و معرود و روابط دوسی و اغلب قدیمه مدد اعجاز
و محرم و مؤدی تحریر و کد در سده و بود متحصصای تته عامه سلطنت اسلام و عدم ر حله
طرس مکتوب و ما و دویج اسکوه حوادث و او صلح و اعاد سلط و مودت و تقدیر دوسی و محبت
از جانب دو کس مجلس اهلما در عتب و مواجب شده و بموجب فرماں پسران الملحمه شاه شاه مکتوب
ایران با اعدا و شمل شاه قاجار عهد نامه ملکه و اعدا ملکه با مودت نامه و اب و عهد دوراں حشمت سرور و اعدا
اس عهد ملوک و چاکر خان شایر نوکارتا میسای و مخصوص کسده از جانب دولت عله عثمانی ستر
و فرماں الملحمه سلطان عاری سلطان محمود خان محمد و کاسا ندر سمات دلی و لاسا در آن لروم
محمد اس د آف پاشای عسکر کاس شرق عباس سده بوداں محمد ملوک در مدته در آن لروم
با حاکم عسکر کاسا لاه طاعت و اعدا و ماد که کالت با جمای مبار که عهد محاسن مکتوب کرده و مصلحت
مبار که اس آتس بر تیس بافت اس تیس از فراد که در اینج بکوار و کعبه و سماه و در عو حصا لود عهد
نامه و اعدا کشته حدود و کسور قدیمه و سراط سالعدا امر فتح و سجاد و زو و فرادی و کله سسل اسرا و اکتف
سحق متس در دولس مجلس ما و و کمال اسان آتد و سسل ثانی و عربی و مسر و و مار کان آن و حاس
الوجه و علی حاصر شده در ماں دو کس مجلس حراط و دوسی متحصصای اغلب و محنت اعدا و کادار شد
اعداد اس شمس حلاف و حلاف بوده در مسانه و دود و سنا که که تودی که در سرب و در دوسه ما
سلم و معرود باشد و فرج ساسا مد و که و اصل حدود و مدته دولت ملکه عثمانه مناشد و در آتسای حتر
مالک در سرب دولت محمد اسان آمده از ملکه مسری و ارامی و طالع و صفا و قصه حال تحریر از اینج
مکتوب مسر لوی تته شمس در نظر دولت عثمانی ما با تسلیم بود و در اوقات حمره مله حصا لود حمریه
که فرماں طرین را لاکم و اعدا ملکه سسل کرده آنچه در اسامی را و محلاج الیه آنها با سدار با کولات
و حمره اعطا بود و ستر قداط طرین اتصال بناسد ماده اول و دوتیس حلتش را در امور و اعدا ملکه دیگر
ماده مله مله اما اعدا حاکم اعدا و کد و مسان مد اعدا عا بر مد اسه از حمله محالی که در تو جهات و

در دهم و بعد از آن که در جمعه روز اتحده علی باداران سید و آتشی چند آمدند عسکر با سلاح

مجلسی مسافت که در حین سیر احداث و در دیده با چهار سوار و بیج غرود و توسل در کمرستانان
 مردان سوار و مالیه مسلح تاجت و در کردار حکم پورستان و دوشمنج را کشت و در دست خدش از روی
 عرض تیرج ساخت و در عشر آخر شوال این شهر بر صحرای درمید و در اندای این صلاحت محمد حسین میرزا تاجت
 الدوله لقب داد و حکمران او در کمرستانان بود و حاکم و فاعل در مسلح متوقف کرد و اما داد و پادشاه
 این کردار سختی بسیار گشت و عرصه از روی حکمت و شیخ موسی را شاعت بر بحیث شهریار مجرب منزه
 داشت و دستور می نمود که در این شرایط در آن مرقوم افشا و سختی که از خاستن نفع
 ار و در بحسب حاج میر محمد دوم آنکه خراسان ترفیع که در وقت و مالی کاظمین علیها آله صلوات
 ساز و بدینکین اردویران دولت ایران باز جای بر مدعوماً تفسیل آن اعتبار افاضات حیات فاقم
 بر سواد و میرزاخان دولت ایران سپاه ستم آنکه در ارضی عراق عرب و عتبات و داجم را بپس
 حجت مار مدد و عوی شمری عمده تهمیدین تیره که دارند چهارم آنکه داد و پادشاه هر سال چهار تومان در
 مسکو که بشکریه عفو که در کاه فرستاده و بحد و قایح کار حضرت میرزا صادق مروزی را مفاقی حجاب
 تیغ میوه رود و بعد از مدتی که در این شهر ایستاد و داد و پادشاه کرد و بهاد و حلی مهر رساند و بکن
 اراضی مد و قلعه مسلح و داد و کردار مدد و در و در و قایح کار تعداد داد و پادشاه اطاعت
 اقیان و پیشرفت و میرزا صادق را کار و بار فرستاد و هم در انبیا ل جواس حراسان و در نهان کار
 و امان ایران ای کرد و که شجاع تسلطه حسیلی میرزا را کنون میگردانست که سوار در قیاط احتیاط و شاه و بر
 که و هوای سلطنت سرکشند پادشاه کار آگاه بدین محسوسان کذب قرانات جینی قبیله و اما چون
 شجاع تسلطه باین تیره تشدید بستوانی حاضر حضرت شد و ناصر الدین محمد سلطان حکومت خراسان را که
 فرو که داشت و ناصر الدین محمد جوی حسیلی میرزای مراهرای فارس حسیلی تیره تا ماصحان رقت چون
 مرچسب سخت مکنه و در اسامی اسامی و داد و استول شد و حسیلی میرزا را به تیر از بر گرفت از میرزا
 شهریار و بهادر شاه از عیسی قبیله میرزای حاکم تهر درین را طلب و به تیره حجتا تسلطان لقب داد و کثرت
 حراسان فرستاد و میرزا ابوالفتح مستوفی اصحابانی را وزارت و در کشید و برادر او عیسی تاجت
 تسلطان را موبدی میرزا را که کشیکچی و ایلخان ایل قاجار و حکومت فزوی فرستاد و و عدالت
 ایلخان را میرزا اسد الله خان و بی که در و کار شاه شهباده قاجار شاه و تا ای وقت و در سرباه و این
 در کاه بود و که داشت چون میرزا اسد الله خان سب وزارت لشکر و اسوسیه و نظم حزنی و کتبه
 خود پادشاه و خاطری کمال مشول داشت فرمود و میرزا هدایت الله مستوفی را به بیات خویش
 سجد مت کشیکچی که انت و در و بی وقت میرزا اسد الله خان و در لشکر میرزا مسال ماشی لقب
 یافت و هم در این شهر با و تا عدد و سفر سلطانیه را ترک گفت و در نوای حلی طران در و ایل حلی طران
 میلاق فرمود و هم در ایام آنکه تیس خان صدر اعظم اصحابی مرغین شد و مع جبارت سب و هم
 صحر و دایع و کاه گفت فرمود اگر مرچسب عبداله خان امین الله و که که مستوفی الممالک و کاه در کتبه

تاریخ
 حسیلی تیره
 اسد الله خان

و در آب اعظم سر رانفت و هم در سال شهر مارا عدد ملا علی محمد کاشان جامی حدائق الصالحین و غیره را
هر یک هزار تومان در رسو کوک بداد و از مثل شهر مارا و ساب و الد و پاد و سایر یک ستم کرد و در مارا تپه
الحرام کم شد و اس حرا شهر را بظلم کرد و بفسر نمود و مارا لومی مرز مقسم نمود و د حاجی عبداله حد اده در
سید الحرام ساد کار کرد داشت ما در شهر را از ان ذکر کرده باشد مت محرمی باشد که سعایم در در دجا مان
نام یک اسمی بود آنجا و در شهر اول جلدی آنکه سید عباس جم سحر کرد و در آنجا طهران آمد
و در آن سال بیکار و در دست سی و نه جری

در سنه پنجاه و دو دولت سی و نه هجری چون سه ساعت و پنجاه و هفتاد و شش کعبه نور و چهارم کعبه بر کشت
خود شده پنهان گردید و شهر را عظمی شایسته چشم بود و نامش هم کذا شد و در و چوبه دوازدهم
شوال در طهران - کجا رسد و در و پنجاه و دو کعبه داد و چهارم سنه و دوم و قندهار و حسن سلطان را
نگه کرد که در و پنجاه و دو کعبه کشت آمد و داد و کار بر داران مساهرا و پنجاه و دو کعبه کشت و در
محمد و مساهرا و در و پنجاه و دو کعبه کشت آمد و داد و کار بر داران مساهرا و پنجاه و دو کعبه کشت و در
کشت و پنجاه و دو کعبه کشت آمد و داد و کار بر داران مساهرا و پنجاه و دو کعبه کشت و در
علی میرزا که در سال یازدهم کعبه کشت آمد و داد و کار بر داران مساهرا و پنجاه و دو کعبه کشت و در
و عاقبت شایسته رسد و در و پنجاه و دو کعبه کشت آمد و داد و کار بر داران مساهرا و پنجاه و دو کعبه کشت و در
باصدار و کعبه کشت آمد و داد و کار بر داران مساهرا و پنجاه و دو کعبه کشت و در
شیخ اسفندیار و در و پنجاه و دو کعبه کشت آمد و داد و کار بر داران مساهرا و پنجاه و دو کعبه کشت و در
و پنجاه و دو کعبه کشت آمد و داد و کار بر داران مساهرا و پنجاه و دو کعبه کشت و در
امداد و در و پنجاه و دو کعبه کشت آمد و داد و کار بر داران مساهرا و پنجاه و دو کعبه کشت و در
که و پنجاه و دو کعبه کشت آمد و داد و کار بر داران مساهرا و پنجاه و دو کعبه کشت و در
که و پنجاه و دو کعبه کشت آمد و داد و کار بر داران مساهرا و پنجاه و دو کعبه کشت و در
سلطان کعبه کشت آمد و داد و کار بر داران مساهرا و پنجاه و دو کعبه کشت و در
امداد و در و پنجاه و دو کعبه کشت آمد و داد و کار بر داران مساهرا و پنجاه و دو کعبه کشت و در

و علی سال پھر اردو دے ۶۹۱ ہجری و دیگر سفر ساجہ امراں مامعہاں

[illegible]

مکتب
تاریخ و جغرافیه
در ایران

تاریخ و جغرافیه
در ایران

ریت کسید و او که که حاجت روتب اورده و دو خوش قدم هر ایشین نهاد و او مدو قله مانع بود
بر دست کرد و او مدو قله مانع بود و او مدو قله مانع بود و او مدو قله مانع بود
پسرون شود تا این سال که مناصبت میوه مدو این مصافات معادلات مدو شود و
وینوف در شتاین کلمات وقت که ماقریه مانع بود او مدو قله مانع بود و او مدو قله مانع بود
تا او قبل امیر بطور فرماں نرسد دست باز دارد این به کام هم گذرد و او مدو قله مانع بود و او مدو قله مانع بود
ربیع الاول سنه هزار و دویست و چهل یک تا در همان رت بدو در و برادر او مدو قله مانع بود و او مدو قله مانع بود
چون او مدو قله مانع بود و او مدو قله مانع بود و او مدو قله مانع بود و او مدو قله مانع بود
و یکیش کز لای او مدو قله مانع بود و او مدو قله مانع بود و او مدو قله مانع بود و او مدو قله مانع بود
اما بعد و مانع بود و او مدو قله مانع بود و او مدو قله مانع بود و او مدو قله مانع بود
جمادی الاخره اثنی عشره و او مدو قله مانع بود و او مدو قله مانع بود و او مدو قله مانع بود
کبیر کار و سپاه را تقسیم غزم داد و هم در سال باب القسطه عتس میرزا دختر شاهزاده محمد قلی میرزا را
از برای فرزند خود جهان کبیر میرزا عقد دست و دو خوش قدم را مدو این سپهزاده را مدو قله مانع بود و او مدو قله مانع بود
و کس اتدو قله مانع بود و او مدو قله مانع بود و او مدو قله مانع بود و او مدو قله مانع بود
و مدو قله مانع بود و او مدو قله مانع بود و او مدو قله مانع بود و او مدو قله مانع بود
این سال ایالت افغان دلی کردستان رت از جهان بیرون بود و حکمرانی کردستان بجز بخش خراسان
که شرف مصاهریت دنا داشت معوض گشت و هم در سال محمد حسین خان قراقرز رت سرایانی
کسید و رتسم خان ولد اکبرش سجای بدو کار فرمای بیاده و سوار دقت و کور لوگنت و ملازم خدمت و بیاید
نامی ساراده محمد میرزا شد و هم در این سال یوسف خان که می سپهزاده و حاکم عراق که بطلم افغان
متحول بود و او مدو قله مانع بود و او مدو قله مانع بود و او مدو قله مانع بود و او مدو قله مانع بود
داشت و اما اسکندریس جزش افروان از هجده و دو سلامت نظرت و کراست طبع و شهاست خاطر اقرار
داشت حامی مدو گرفت و خدمت و او رت شاهزاده سلطان محمد میرزا و بطلم افغان شهنشاهان که می نمود
گشت و هم در سال محمد قلی توره و عوار و قیو خراسان را در عاظر گرفت چون در سال محمد رحم
خان دلی بخار از هم در گذشت فرزند او محمد قلی توره سجای بدو در رت و عتس میرزا و عتس میرزا و عتس میرزا
و ترکمان و ساراده و ساراده و ساراده و ساراده و ساراده و ساراده و ساراده و ساراده و ساراده و ساراده
مشهد مقدس بر آمد و لشکر کا می حکم و شجاع السلطه حسنعلی میرزا و قیو این بدست که در حضرت او لشکر می
در حدود رزم خواند میان حاضر خود از قضا هم در او شهاست عظیم تر اکم گشت و در بی مشکوف ساراده
و در صری دم سرد و نوزید و سورت سراجان شد که بیشتر از لشکر او در هم و او مدو قله مانع بود و او مدو قله مانع بود
مردم قلی توره در خدمت تمام اذ آن و این سپهزاده مرا پیش گرفت و اما مصی او در مردم خود و افغان بخار
ادامی حشر برفت و سبکجا مردم از شهر شهید بیرون شده و لشکر کا و او مدو قله مانع بود و او مدو قله مانع بود

جلد اول تاریخ قاجاریه از محمدتاج السراج

۱۹۶

سپاه را در محمد مراد را با نورسخت و حراست تبحر و قلعه محکم فرمود و محمد قلیخان قاجار را با جماعت حواص و د
 حسد الملکی و نظر علیان مراد را بشکر مریدی ملازم خدمت او صاحب وجود و دست خوشی بچشم گشت
 و حکم داد با لشکریان در اطراف قلعه لشکر را بر دیکت برود و کار بر مردم شوشی سخت کرد و قلعه گیلان را در
 چاره با لشکر اسلام سار را سپهر طرا کرد و در سپاه ام داد که اگر با در مال و حال و بیانی می باشد از در اول
 سپاه اسلام در آن قلعه و ستانعت با و سا اگر اندام در وی چند مردس مامله و تشویق بیای برود
 آسوی مدور ف که در خدمت امیر اطور روس سرداری نام بر دار بود سپاهیان را جماعت روسیه و بلاد امر
 و قراق سار او را مایه عزاده تو سه معاخصه محاسب کجده بسیار گشت و در کار تشویق که تمام آن مختصر
 محافهت بود یاد کرد و لیوندا می محمد مراد چون قصد مدد و فک داشت ایستاد ایستاد که می در وجود محاکات
 محاکات در دیده پذیرد و زم او شد و قلعه محکم را بطریق علیان مردوری سپرد و امیر جان سردار که شکست و شتر
 آهیس بیکت بود هم ملازم رکاب شاهزاده محمد میرزا گشت و در ارمی جنگو و در دوشکرا یکدیگر دیدار کرد
 حکم استوار گشت تا یک کمر و در سر حاکم و شتر او بوش شکست بالا گرفت امیر جان که در میان آمد
 و در مایل فک و لب فک او چپ و راست در مایل و کاه و کاه و شکست بر قتل او آمد و چنانچه در وقت
 همان جا بود و لشکر اسلام که هم از دست با لشکر عد و وقت حدود دهنشده چون سردار در گشته دید و بخار
 روی بر گشته شد و در دوف بهم در آسور که چپ او در هم صغر و در انپس این طر سیدر گشته است شکست فک کرد
 طر علیان مریدی چون این محاکات از نزد و ف داشت تا س در دیکت با و در قلعه را که داشت و طر قلی
 را داشت و لشکر روسیه را فی و دانی شهر و قلعه افرو کرد و فرستاد از آسوی چون صرا بیکت مدد و طرف کج
 در صر تا بیست سلسله مر و ف را فاخته شنب و مع او در احاب تهر و در دست از می صر و تشویق را در است
 و حکم داد که مدد فلی جان جان شیر ایل و اوس که ساکن از ارمی سر ایل مع اسد محاسب قریب و مع کوچ در دور
 می توانی سپاهی که حاضر حیرت بود و گشته است و فای مدد و فک تا فک کرد و فنی بر سید که شهر و قلعه محکم
 در پس آگنده بود و با جار مرد و شده لشکر کا در است که در فک می سپاه از در حمت را در پاسا سار در گشته
 سار مقامت فرماید از قضا هم در آتش متفوج که کین او خولان شکوی روسیه و در با جا و در اتر سالد
 از طریق نقیض بر سید و مدد و فک و سبوت و با مدد و و شش میست تیم صر سار تا شکست طرا گشت
 نمایه سلسله ملازمان رکاب سواران عبد الملکی و سران از عراقی و خستیار را در زمینها در آتش سپاهیان
 استراماد و اندوان را بر میره کرد و در جا بخیر میرزا را و دوس و دیگر از مردمان خود و فک های او و سرار
 سواران و با چاهی را در سیرا من و فک گشت و در دما حاتی از و سیرا من و لشکر در میان بکنجا و گرفت
 در آسوی مدد و فک و در اجساد را می توان ساخته لشکر حیرتین را رصف کرد و سواران ستر اقران
 راست در دست و در دما سرار و تو کار و در قلعه شد خستین نقیضان عراقی و در مددانی سار و سار
 کووند و بر پشته که در آنجا که در ای و محافهت روسیه سپاهیا که در ده و در دیکر کشت برود و در اول حمله سپاه
 بر حمت داد و در پس از آن سواران ایران را ستر بچشم شد و با کرد و فک و در آتش سواران فک و فک

شاهزاده محمد مراد را در سپاهیان را در گشته شد و در آنجا که سوار

فک که در دست داشت

در اعتدال بخت را در تبریز و سده درین راه و مرض اسهال و داغ همان کشته و جان فدا و بدین چنان
 کرد و هم در ایالت سده محمود اصفهان در مردود و کامران میرزا شمس نصیبانی کرده و بیگانه شدند و او
 هرات بیرون شده و قابل مزاج و مسرور و انگیزی کرد و در داغ پسر بخت گشت کامران میرزا بخت
 شجاع السلطه که در ماکد اهر اسان و دسایه گشته است و در مود شاه و دود خواجه اسان بل مارکی
 با بعد سر اکیل هرات ساحت و کامران کا مرد و مود شاه محمود چون این بدست ازین سینه و
 در حالت با عیس و عرسان شتافت از جماعت و رکت و در کمال عیاد و ازین سوار بر حاشی و باران
 قصد سرسرمات و ارامی کامران میرزا پسر خود و جهانگیر میرزا را بداند و در بخت و فتحه این حال با
 سواره حراسانی در باغ شاه حامی کرد و این محمود از منزل سر حشمت یا بغیس ایلغار کرده و دوازده مورد
 بکر کلاخ سرایش شده و بخار هرات که در واد کرده و حاشی با دفع محمد اسان و سواره حراسانی نبات
 تا نیم روز بخت لاکم هیچ حال را طریده است و شاه محمود و در سر مرد و دوازده چنین با بکر
 باقر کرد و در جمعه حسین و در بخت و کامران را در قلعه هرات حصار داد این به حکام شاهزاده که کامران
 بیم کرد که ساد مرد و شهر روی شود و شاه محمود را در واد کرده و آسود و در حالت حال و در حضرت
 شجاع السلطه معروض داشت و سواره و در دختر اول و پنجمه او را میثا و در واد کرده و بکر و در محنت
 عوریا آمد و کامران میرزا و قوی کرده و با لشکر ساخته آمد و هرات بیرون شده و مادر سار
 مخالفت کرد و بعد از کشش و کوشش شاه محمود شکست شد و در طریق فرار بکر گشت و پس شجاع السلطه در
 جین سنگ سنگ لشکر کا کرد و کامران میرزا را امرای اصفان حاضر حضرت شد و در واد کرده و او را در
 سواره کا مرگشت و شجاع السلطه را اسرای چنین خود کرد و شهر واد کرده و مساجح حصار
 شهر و حرای چنین را پیش داشت و شجاع السلطه او بیان آن همه خواهر پسر شاهزاده یک اختر
 عقیق افتاد کرد و در مردود و در واد کرده و پسر را در باغ پسر سوار و در شهر هرات که گشته در دختر اول محرم
 صاحب مادران اکتس کرد و در واد کرده این فتح و غلبه و شاهی معروض در کا و شهر یار ایران است و در هم
 در ایالت اصفان قلی توره و در واد کرده و در قلی توره و غلبه و شاهی معروض در کا و شهر یار ایران است و در هم
 شد و در دختر اول شهر واد کرده و در طریق مرد و در واد کرده و در واد کرده و در واد کرده و در واد کرده
 لشکر کا کرد و دست به واد کرده و در واد کرده و در واد کرده و در واد کرده و در واد کرده و در واد کرده
 اصفان کشته و در هم قتل و در واد کرده و در واد کرده و در واد کرده و در واد کرده و در واد کرده و در واد کرده
 که او در واد کرده و در واد کرده و در واد کرده و در واد کرده و در واد کرده و در واد کرده و در واد کرده
 هر کس از خواستار بخت جهان و است که شجاع السلطه با سبای شاه که بخت بیخون تا بخت بیخار بکر
 حار و در حشمت بکر و در طریق فرار و پیش داشتند و آله قلی توره تا سر حشمت توانست کتید و در آسما
 بر میدر یک آهنگ حار و در واد کرده و در واد کرده و در واد کرده و در واد کرده و در واد کرده و در واد کرده
 بر میدر یک آهنگ حار و در واد کرده و در واد کرده و در واد کرده و در واد کرده و در واد کرده و در واد کرده

دعا سلسله سلسله

دش قلی سلسله سلسله

لشکر کانی شاه حار و در واد کرده

جلد اول تاریخ قاجار و تحولات تاریخ التواریخ

صفت دیدار اسرار سر ترا فریاد بود و دیوار قصه تلخه تا لبین ستیافت و بهیجان کرد و فری کرد و روی
 ندید و جایا بطریق مزاحمت گرفت اما آنکسوف که کاریل خدا آفرین غشش کرد که آواز و س عور کشت و باران
 قراحد و اع همت عادت تا فکند و بعد تاجی دولت ایران ستانزاد و تجریر سران شمس هراد و سوار و چهار هزار
 تن سوار و بیج عراوه توب و در آن راهی لشکرگاه و دست چون این بدست است از شیر آتشه بدیشان کین
 بختا و در سکا هموار آس نای لوها مارا انجا بخت کشا و دادر آس بگو لهائی آتیش مبارکس در آستان
 سر و د آنکسوف را قوت در کت تا مدومت تا حکمت داده سر چوین گرفت و انخیزد و حتر آخر نوال معروف
 و درگاه وادستان و افشا و سهریاد اصل و این سبکنا هم فریاد تا قند علی از در باب که در و با هر جواس
 موضع بود که در قسمت معادل چهار تومان در سکو کت برآمد و آس بر فقه سطره و صد موسی بن عمر علیها
 اسلام بنو قوف داشته مملکه قوم فرستاد و دو دور در ششده هشتم تهر و پنج زوار اخلا فطهران خمید چون
 رود راه از اینجا شت داشت و از آسوی که رود از این رو سینه بیاضال مکر و ف را اتفاق بجای سوار
 سیر و چهار هزار تن سالکات و هزار سوار و قراق و چهار عراوه توب و از بیج یکسایر بچینند تا لشکرگاه
 حسان ساری اصلان شجران یکسده در پی راه و قرا و لان سیاه و ایشا را دیدار کرده و ساری اصلان را گاه
 حشده در میان روح بسته و آعروق و حسن یکله داشت و چهار هزار سوار و دهر و یک سکر کین گرفت
 این جنگ نام رویان بر سید و مسد کت لشکرگاه و در آمد و در قلعی ایشان ساری اصلان و مردم
 او با تیهائی آهت تا حث و شیر و آساعت براد و جمعی شیر را تاج کند و باید نیارال مکر و ف چون
 این مدید قوت سار زنتا دهر و عا مد با عا تو سکا حشین که دشته راه و فرار و پیش گرفت کرد و بی
 سواران و سال ایشان گرفتند و هم در آن شت کما رود و آس بر فقه و سبیل صی در آب عرق شدند
 و جمعی و شیکر کسد ساری اصلان گرفتار و اسیر برداشت و در سبیل ایشانرا عا و درگاه و پاسا
 نمود و در مرل میاج پاسدیر و سوار و بیجکا و حور کذ حث و بر حسب فرمان این حله را بدار اخلا فطهران
 حمل و آدم تا تلبیس مان شت و شوم آتخا و اردوی بدست ای از بیج طرف تریز کوچ بر کوچ شدند و اوقت
 حان فاد که در سبیل با صد عراوه آذوقه و هر مردم و انعطیس سکا ساریان حمل میداد که در
 حصار داد و ان کما لشکر شود حسان ساری اصلان این بدست و شب سکا کام تا قس بر و عرا و نا
 آرد و اناح و نمود و کجاها مارا سکر گرفت و انخیزد و شیر بر کتوف حضرت پا دتا و اقا و تهر
 ماهه از آن شیر بر خمیر و روده و در حین قله لشکرگاه که در آقا و رویان چون از حصار داد و ان
 سودی مدت کرد و بدست و دشته سکا سکا حشوا تنافند و قصد تفرقه عتس آما که از شحات
 مایا تفسه عتس سر را نمود مایا تسلط این بدست و ارمده حوی محال چو رس براد
 و احسان سید کلعلی نرا که از پیش حکومت سکا و ان داشت ماسما و حوانی سحر است قلع و حاکم
 ما سر و د و محمد بن خاں و دولوی قلا دارا که روی از خنثیاری ما و همدستان کرد و حان خاں حاتم
 احسان شهر و در حفظ میوه اسلام و پیچیده و در نهان مایا و انال بقا و بیج اوا سالات ناردت

سرخ شمشاد و از آن در اینجا

در ایران مجلس شکست شود حق ارباب غلبه داشته و اموال و دود و دیو و دانا اگر از کوسیل یا کار کردار یا کولر
استعلام نماید که حاضرین کونزال محکم انصاف که بخار استرهای جان ارباب طلبت یا بدو و ولایت روسیه
که پیش از استیلا بر این محقق کردن این مطلب سامی حلیه خود را مصایقه می آهسته است این قرارداد که در
این فصل متحرک است هم در زمانه ای ایران که در ولایت روس می توانی مکتب تجارت بخشد مرغی
خواهد شد فصل تملک یا یکی که تجارت بجهت سامی را که غلبه حاکم می شود و ساقه آله که گشته اند محقق
و شکست نماید قرارداد است که در هر کور سامی که توسط متصرف روس ایران آورده یا از این مکتب پرور برده
شود و که انکسار است و محصور که ایران که توسط متصرف آید دولت که در پایداری عزت را از اجتناب می سرحد و تفتیش روس
و ایران ولایات روس برده و بنود و همچنین از متصرف روس که در پایداری ایران با همان راههای پرور میسر و کما
فی السابق در وقت پرور روس دو اصل شدن برود و که در پیچ و خم گم گشت که در وقت دو عدد از آن
همچون حرکت و گمراهی است و خواهد شد و اگر دولت روس لازم داد که قانون تازه در حرکت و تفتیش
مقدور است و متصرف روس که در اس حالت بر حرکت مرور را که در اصل است و ضامناید فصل چهارم
اگر دولت روس ایران دولت دیگر در حرکت است و متصرف روس میسر و کما در اصل است و ضامناید فصل چهارم
از حرکت و اولین رئیس مجاهدین خود کرده و بملکت دولت مرور و در وقت فصل چهارم حاکم است که در
ایران موجود است برای مالی بیکار منتهی است که در داسار و مکان محصور برای وضع است و در حاکم
بیدار میسر و کما در وقت روس ادو و بنود که در برای سکنا داسار و مکان برای وضع است و در حاکم
اعاده نماید و هم ملکیت تحصیل کنند و متعلق دولت ایران آن ها را داسار و مکانها داسار و مکانها داسار
شدن در وقت ضرورت و تحصیل کار کردار و یا کوسیل و سبب استرهای متصرف روس که ایشان صاحب
مصایب تر حاکم فی نفس کنند که در وقت ملاحظه نماید یا متصرف روس است و فصل ششم چون و کمال و کار کردار
دولت امیرالمومنین صاحبان امور ایشان و کوسلها و تر حاکمها در ایران است و کما در وقت روس ایشان
سایه و دختر ایشان و در وقت حاکم برای استیلا بیکار میسر و کما در وقت روس ادو و بنود که در برای سکنا
داسار و مکانها داسار و مکانها داسار و مکانها داسار و مکانها داسار و مکانها داسار و مکانها داسار
و کار کردار دولت ایران که در وقت روس اسناد مرسی و خطوط و کما در وقت روس ادو و بنود که در برای سکنا
داسار و مکانها داسار و مکانها داسار و مکانها داسار و مکانها داسار و مکانها داسار و مکانها داسار
روسی از حمایت ایشان بهره مند خواهد بود و کما در وقت روس ادو و بنود که در برای سکنا داسار و مکانها
داسار و مکانها داسار و مکانها داسار و مکانها داسار و مکانها داسار و مکانها داسار و مکانها داسار
در آن صورت و در وقت روس ادو و بنود که در برای سکنا داسار و مکانها داسار و مکانها داسار و مکانها داسار
الطی یا کوسیل یا کوسیل در وقت روس ادو و بنود که در برای سکنا داسار و مکانها داسار و مکانها داسار
است و در دلائل که در وقت روس ادو و بنود که در برای سکنا داسار و مکانها داسار و مکانها داسار و مکانها داسار
فصل هفتم همه ادعاها و امور متعلق به حاکم که در وقت روس ادو و بنود که در برای سکنا داسار و مکانها
داسار و مکانها داسار و مکانها داسار و مکانها داسار و مکانها داسار و مکانها داسار و مکانها داسار
یا کوسلها و طایفه امیرالمومنین و طایفه قزاقین و عادات دولت روسیه مرع می شود و همچنین است از عادات

شرح سلطنت و حکمرانی محمدیہ عالمی

21v

[illegible]

شرح سلطنت جهانگیری فیصلی شاه قاجار

۱۱۹

آنکه در میان آن صفات لدوله دارمندان شش مرتبه از سلطنت آرد و به مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان
 کرده بود و در سبب جویندگی و شش مرتبه از سلطنت آرد و به مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان
 شده آن را از مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان آرد و به مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان
 انصراف شجاع السلطه از ادانها و مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان آرد و به مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان
 از عین سراج و حکمرانی سرور در مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان آرد و به مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان
 حاکم طغرل را در سبب جویندگی و شش مرتبه از سلطنت آرد و به مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان
 طغرل را در سبب جویندگی و شش مرتبه از سلطنت آرد و به مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان
 بر سبب جویندگی و شش مرتبه از سلطنت آرد و به مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان
 حاکم در هر حرکت حدی که از مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان آرد و به مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان
 میوه شد شاه از ده در مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان آرد و به مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان
 سر با سپاه خود در سبب جویندگی و شش مرتبه از سلطنت آرد و به مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان
 والی هرات با دو هزار سوار و سواران شش اسب و ده قندهار که در مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان
 محمد خان قزاقی چون کار به سبب جویندگی و شش مرتبه از سلطنت آرد و به مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان
 داسه - که در مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان آرد و به مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان
 حاکم هر بهد که سنان و سنان را در مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان آرد و به مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان
 بر حاکم هر بهد که سنان و سنان را در مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان آرد و به مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان
 چند بار نمود که سنان و سنان را در مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان آرد و به مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان
 بر حاکم هر بهد که سنان و سنان را در مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان آرد و به مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان
 در اسب که در مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان آرد و به مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان
 مشهد مقدس پیش گرفت و سوار ده هزار و حرکت در مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان آرد و به مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان
 مراجع کرد که در مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان آرد و به مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان
 آمدند و در آنجا در مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان آرد و به مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان
 بر او یک شش سواران آرد و در مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان آرد و به مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان
 آن را در مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان آرد و به مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان
 پس آمد و در مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان آرد و به مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان
 بر او یک شش سواران آرد و در مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان آرد و به مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان
 این مشهد را در مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان آرد و به مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان
 سرور آمد و در مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان آرد و به مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان
 از آنجا مشهد مقدس شتافت و در مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان آرد و به مکتب ساجی که در مکتب و حیات و سنان

سنان

حکایت نازک قاضی در محاکمه اشخاص

۲۲۲

سوار رسید و مسامحه در معاصی این محرم و شمس درگاه پادشاه نمود و گویا این گزینش بر طرفه نفس
 است و آن سخن حق محرم است که باید و فرستاد و او را نشان در سزای و تلافی تفریق و تفریق
 و معاصی اسلام را در سال جزای ملام داد و در معاصی اسب آقا یعقوب که کتیب از حبیبان سرای طاعت
 بود و سبب امیر و ان میرسانه حبیبان طاعت داد که در سال دیوان و ست و سبب کشت در در خانه
 سزای که باید و سبب که سبب و سال را بر او و اطهر و سبب کشت و گفت اگر کار در آن را بر او و سبب است
 باید قطع حق و سبب در روز آتش و سبب که سبب علایق اسب سبب که سبب که سبب که سبب که
 که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که
 و سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که
 سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که
 در آن سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که
 سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که
 درگاه رای و فرستاد و معاصی این محرم و سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که
 و گفت که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که
 این محرم و سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که
 حواس دیدند که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که
 که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که
 فرستاد و سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که
 میباید فرستاد و سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که
 چون این دیدند که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که
 آنجا در روز و سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که
 نمود و سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که
 هر کس نظری در دراه و سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که
 موقوف مای که باید و سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که
 سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که
 آورد و سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که
 مورد عیانت و سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که
 همه مای که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که
 حضور و سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که
 آنکه کار در آن دولت را گویا سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که سبب که

نکته

قرائی در اسلحه و در سالهای همدیگر است و در این احوال سرحد قدرت سردار سردی در صافلی جان نیز
 تا این طار از خود نگذاشته و در این میان که سرحد و میرزا در صافی فرمانی را که بکسیل حضرت شهریار
 داشت و در استار شد که بجای از شاهزادگان حکومت خراسان را بخود گرد و ما او سرور کلس طار است
 کند و شهر شهید را از تصرف قرائی باز رساند شهر را تا حد استولانی حراسا را با حالت مفروض است
 راده احمد علی میرزا را که از آن حکومت امتداد فرموده میرزا و سیدی یاس کبکالی که مردی داماد بود وزارت
 او را کشید و در سر نشاند ستم هر دو رسد بکجه را و دوست و چل و چل بهیچ بهیچ علی میرزا را و حراسا را گرفت
 و ساسی را رسوده و بیاده طارم دکانها و گشت و مصطفی قلغان عرب پیش مست که از پیشین حاکم بشیر بود و پس
 سال مجد سار در از الحلا و میریب بخود استاری شاهزاده و شریب حکومت کرشیر را در بر گرفته و در حاکم
 انصاف است اما آنچه سار را در دو کشته و در او در هم ریچ الدانی دارد و چمن جباران گشت و در صافلی جان
 ایلیانی و مصطفی جان شد و در آنجا حاضر حضرت شاهزاده شده و ولایت بشاورد را در آن دیکی سیر
 و برای مسیح قلعه شهید و در قرائی میت هر از رسوده و بیاده و کجی کرده و ششتر عزاد توپ در سار
 کشند و در کجی شکلی شهید قبال هر از و قمری بر در رکاب سار را در طارم شد و مسید محمد جان
 طارم حاکم کلات که در شهر شهید با محمد جان عهد است و در چل و چل و دردی کار را طارم که در کستر
 او را رفت محمد جان تراف و در رکاب شاهزاده شتابت و بیبا و جان هر از که حاکم حاکم و ما هر دو
 او را که کار داران دولت پیر از خود داشت و کد لشکری است و طارم از او می ترست و سید رتبه
 بر داشت محمد جان تراف را در همه حله او اب طارم را در دید ما عار دکت و شهر شهید را که وقت طارم
 خود را ترست سید رتبه داشت و شاهزاده احمد علی میرزا هشتم شهر حرج در او کت منهد فرود شد
 و حاکم خراسان و لشکر ما را در حاکم انصاف داد و آنجا مصطفی قلغان عرب را حکومت ترشتر نصبت
 داد و امیر بستی جان عرب را که حکومت طغر داشت طاعت و استقلال او را کت مصطفی قلغان
 چون برسد حکومت می کرد که در او آن محال را منفر دگر و در قتل سابق جویش را بر سر کار آورد
 مردم شهر قتل ایبه قسر و ندبل بر خویش توانا شد و ما د کسر آنم شد و او را گرفتند و محو سس شدند
 و در او دکنشتر شد و قی حاکم حکومت بر داشتند و کس حضرت شاهزاده فرستاد و صورت
 حال را نمود و در کار گذاران او خط و رضا کردند و هم در ایوبت حرج فرمان داشته و بیجان
 سر داد و ساری اصلا و در او را در الحلا و کشتند و در آن حاکم ساری اصلا و چون از سواج اس
 امر الحلال داشت رانی به یار اعیان در کار داشت و راه کمر و ابید و در حاکمات مالیات اختیار
 محاورت کرد و حسین خان سردار ما بیکه قریب بود سال روز کار برده و در حضرت شتابت
 در ردی حیدر حکومت فرید و چهار محالی اصلا و پروا حاکم و در آن حاکم و هم کمال هزار
 و دوست و چل و چل بهیچ و در دو کشته و سیم و پنج میرزا احمد انو است و سید رتبه و در بر منسل و
 وق در کتنت و در پسر جان ایچ آقاسی ناشی و کتنت و سید رتبه و در کتنت و سید رتبه و در کتنت و سید رتبه

فصلی که در استار خراسان از او در کتنت

و فاشت میرزا احمد انو است و سید رتبه

[illegible]

شرح سلسله و جهات سحر مخفی شاه قاجار

۲۳۱

ما به و آخر و در هر دو مسند و مقام را که سنی گران و در کوفه از طریق اصفهان داده و دارا متولد شد و سحر و جادو
 فلکبان سبانی را لشکر خود ملازم رکاب شاهزاده کش و عیال حسن جان سپید را فرمود که تو سخا و دور
 ما به داخل داده و یکسر مار عریانی از ده جلایان قلی مساف کید و در بهمان برکات تو کشته شود و ساحت
 دور و در همه مار و بهم شصان را شتر را تو بچ داده و سرور منصور خان عالم بهمان دلیل راه کید و در دستار دل
 با کار در آن برادرش سلطان سحاب که چرخه سادی و دو پسر از وی سید محال و کرک محال محمود و
 در نوع مختلف قار و در صفت بدست می شد با مادر او دو و دو سال بعد از چرخه کید که از او و دو تا
 لشکر مرده هر چه خود کرد و در درازای جلایان و شنب جان که احاطه همان شتر و می به و
 حمد و در و عیال سید که در فرا کوی صفت لکوان آمد و در مقدار اسیران مرل چون به کلام مانا و شکر
 رسیده و حال و در کس سلطان را و اما مرکه و در بهر بار و از غسی با کل اعداء و رف و کامی و در مقام و در حبه
 احاطه در آن صورت چنان ملایم های توانا پس برود و خوش بخورد و مرا و دیگر کوی شد و سخا و
 اعدای سلسله ای و اسباب و پیوستی کشته بر بهم جان سحر حاجی محمد حسن جان صدر و امه های که سرف
 مصاهر و در شطارت و اسب هم از کل آن اعداء چون مردکان پسران داده و در سر و اسب
 حکیم سنی اصفهانی جان اسب که سبی در عداوت سید نه است نصی جان فصل کرده که طاهان و در مرل
 سراب بهرام احمد که آن است و بیت معروف است که مرکه قشاده و داد اسب کاه کرده و با ابله ساپرا
 حمله مرل از مرل جلایان در صفت انصاف حاصل کرد و در بار و مرل سرباز کوح داد و در بهر شش
 سخا و سلطان می اسناد و بهمان از و در کسک سربلشکرمان بر جمع نام خود کرده و از آن مرل
 لب و حرا و ماد که در و در کسرا و داد و بهوی نام سر و در و قلی مساف کرده و بخدا و آب که در سال
 در طاهر بهر بهمان حمد و در سید با و اسخا و آنجا برکات و سب و داد آنجا که کو به شاه و شاه و بار
 خود را و ماه و در صفت ساه و در شش بود و در آن مرل چون شش سحر را و در بهر سید کردن و بخبر و فلک
 کرد آن را می و در شش بر آید و در کسیر برادرش مرل شده و صد و در آن رکاب کسک شاهزاده و تمام
 السطه هم در مرل که به ساه و از عده و شش و در رسیده و در سم بد و سانی بر و کسج مسافر عالم کسب
 مرل آن مرل مشکش خوش کند و اما داد آنجا فرای رفت که سید را و در پس دی سید سیر کرده و در آنجا لک
 عریانی را در صفت ط و در و در و در و کسک و در شاه شاد آنجا و ساه و در مرل که به ساه و کوح و ا
 در ارض نام بر مرل و در سید مرل که سید که در سوار ساسد که در حبه و در کس و در شروان عادل و آن
 در سب خوش چرخ کس کرده و در حسی را که چای و سید بهر و در آن آورده و در حسی سب و در حسی سب
 تقریب و سید مع الفقه سحر را و اما در عده هم بهر مصالح دارد و شش سید و در طاه سبانی سیدی
 که ساهزاده محمد علی مرل از و در کس کس کرده و در کسک کس حاصل فرمود و عده کسک آن سید و کسک آن سب
 و در سب و در حسی سب و در کسک سب و در کسک سب و در کسک سب و در کسک سب و در کسک سب و در کسک سب
 محمد علی مرل که در و در اسب که شهر را و اما در و در کسک سب و در کسک سب و در کسک سب و در کسک سب

و بجا هر درج طول آن سه است و قسمت روح قطره ای روح اشعاع دارد اما قطره ای که بر تنبیه است تحت
روح است چون بر مرآت است و مست روح شود اما المله شاه است بختند دارد هم مصان از سوخته سلفه
در قول کوچ داد و بعد از عمر در آتاکای پروں شده و بیهوشیم مصان در قفسه حسرت تمام قابل مردوست
و در این ایام حقیقت لشکر را از اسبیلان سخاوت سائیس بود و جس بود ای روح هم اما اقا و
و قانع سال بجز او و دست و چل و چرخ جری و عهد کردن است فایران در چرخ مافیل

[illegible]

جلد اول تاریخ قاجاریه از محمدتقی خان التواریخ

۲۲۴

نیت که در مردن ملکه هر چه بود است و در آمد و عزا دای تو س را بر مراد نیت نصب کرد و سبها بهیان چپ
در است و در شد و چون حسام السلطنه بر سید روس سوار و فی براد و لشکر جهشتی که است و حکم دروش داد
سبها او در لشکر بران راه فراد گرفتند و قوت لشکر شجیلی میرزا را احاطه نیت یابی توانست و او را حرم
حسام السلطنه محو کردند و در برابر آن نیت برآمد مردم غلبه در بدین چو این و بسبب بدیدد و کمرشواستند
در یک که در یکا و هر یک شد و در نیت که رفت مردان گشتناری و باطلان و سکو در دقایق اقبال حاضر
همی کردند و سوار مرد و مرکب نجا که انداختند و میرزا و عیال خان کلیایانی که با شجیلی میرزا بود و در هر یک است
و مل نیت و یکین در مرد دم سکو که با کلو نیت شکست و در نیت که ساختا است سکا سوار و در حرم خان سکو که در
و بر بود و دقایق شجیلی میرزا تاحات و راه بدو و یکت کرد و در نیت فرار و در کربان نظر علی میرزا را گرفت و او را
بر بر آمد و شجیلی میرزا و عیال بدین سبب نیت و نیت سبب سکا سوار و در حرم خان و نیت که در دست
از نظر علی میرزا را در نیت و در نیت شجیلی میرزا را در نیت سکا سوار و در نیت که در دست
مرد و در حرم خان و نیت سبب سکا سوار و در نیت شجیلی میرزا را در نیت سکا سوار و در نیت که در دست
بر کال و در نیت که در نیت حسام السلطنه و در نیت سکا سوار و در نیت که در دست
ما سحر کال و در نیت که در نیت حسام السلطنه و در نیت سکا سوار و در نیت که در دست
او سبب و عروقی و احوال و اتفاقا لشکر که شجیلی میرزا را در نیت و عروقی و در نیت که در دست
حسام السلطنه فرما کرد و نیت در نیت و در نیت که در دست و در نیت که در دست
حسین میرزا را در نیت و در نیت و در نیت که در دست و در نیت که در دست
حکمت کرد و در نیت و در نیت و در نیت که در دست و در نیت که در دست
حای کرد و در نیت و در نیت و در نیت که در دست و در نیت که در دست
و در نیت و در نیت و در نیت که در دست و در نیت که در دست
بر حاکم و در نیت و در نیت و در نیت که در دست و در نیت که در دست
و حکمت را در نیت و در نیت و در نیت که در دست و در نیت که در دست
نیت میرزا را در نیت و در نیت و در نیت که در دست و در نیت که در دست
لشکر که در نیت و در نیت و در نیت که در دست و در نیت که در دست
نیت و در نیت و در نیت و در نیت که در دست و در نیت که در دست
است و در نیت و در نیت و در نیت که در دست و در نیت که در دست
مرد و در نیت و در نیت و در نیت که در دست و در نیت که در دست
ما حکمت و در نیت و در نیت و در نیت که در دست و در نیت که در دست
نیت و در نیت و در نیت و در نیت که در دست و در نیت که در دست
حسام السلطنه و در نیت و در نیت و در نیت که در دست و در نیت که در دست

مقدمه اول تاریخ قاجاریه و تحولات سیاسی آن

۲۳۶

و معادل هر سال در دوران محمد علی خان مسعود و نظیر علی خان قاجار قریب بیست و یک ساله
 مدتها بر سر داشت و تا آنکه با یکت قصه ششمرای ملت امر مراد علی خان و در سیر و در عرصه آخر مدتی آنکه سر
 او را نشان مراد محمد علی کیل مسعود و هم در ایستاد عهد آرمها خان حاکم کرد تا بیع خان حاکم ملوکات در
 که در مملکت کرمانست یونیه و جیشا و مدی حکم مود و او را در فرمان برداری شجاع آسپه فرما کند ار کرمان مار دشت
 شجاع آسپه و محبت شده در ملکان کرمان شکری کرد و در سر سرود تا آن طره در محاصره امداد قتیور
 مراد ای جسر سبی سرای فرما بعد از یکس را که وقت در آناده و سوسن متوقف بود هم مراد یکت خوشی طلب
 مود تا در شجر قلعه معاونانست و چون بی عادت کار داران دولت این ماسارت کرد شهر را تا حدار پستید
 که اگر او را در محاصره بود و مع فرما در اداری و در مملکت کرمان قتیور و حکایتی نامه که جسم بیعت آلوده میسر را
 سیر قل سلطان را در حکومت مرو و در سر ستاده داشتند که بعد از ورود و شجاع آسپه دست ارم محاصره
 مار دار و در طریق کرمان سوار و بعد از ورود و سیف آلوده میرزا و در شجاع آسپه را در حصار داد و آن طره
 ابرام مراد دست شد و دست به راه ایستاد و در کشید و گاه که عهد آرمها خان دست و میرزا که حکومت بود
 مطلق سلطان نفوس فقه و ایکت مراد و سیف آلوده میرزا و سرحد حکمرانی مشکلی است شکری فرام کرد و
 او در دار و مرو و سیف آسپه در مینا و در این مدت محمد رنجش و مروی در بر
 شاهزاده مروی شده و در اوج مد کاغذی گفت و محمد کاظم خان سواد کوهی که مریدی ملا دست و در کوه کلا
 مردم عهد آرمها خان در کدست در بایان مراد شاه فرمان کرد که با سبب آسپه را برای نظم حراسان مانور
 حرا هم داشت بیکو آنکس که سمت قلعه بود و احتیاج آنکه در حاکم حراسان تو در چون این مسو را سبب آسپه
 رسیده و در هر اوقات سر مار و دیت و حج عزا و در دسل مروی شده و در سکان تاحت و در اسکا
 و لیعهد نامی محمد مراد را با سر مار و تو سکانه او را داده و در آن قسم فرمود و خود و میرزا اوالی قسم قائم مقام
 و معدودی از طار مان و کاسب در در دار و در هم تعان و داد و او را محلا و نظران کت شایسته و هم و در کت
 نیز در اوج سوار و در عهد آرمها خان که سیر و آنجا شجاع آسپه را که بی عادت کار داران دولت مرو
 محاصره اقدام نمود و در دکان داد و دسبب مروی حراسان شود و لا حرم با سبب آسپه میت و چهارم شحال
 از دار و محلا در پیرد شده و در و در گرفت و چون در سیرال عهد آرمها خان و تاحت و در بایان
 تا بیع و کسب شجر تا و در مسعود و مروی مراد کت سحاک مود و چون شجاع آسپه حصار در و با سبب آسپه را در
 عقد استماع فرمود و تواتر مردم در در دست راه کرمان بر گرفت و با سبب آسپه شجر بر در آورده کاران
 مله در عظم کرد و سیف آلوده میرزا و در حاکمیت ما که داشت و چون طلب امتداد محاصره علف و
 آرد و که مدت لا در دست چهار در در و آن کرمان شد شجاع آسپه چون این مدت حسین مسعود و در
 بلا که مراد را تا و در سیرال شحال مروی مراد کت و چون راه نزدیک شد و میرزا که در دست و تاحت و بیعت
 پرداخت و چون شهر را تا حدار آنکه در عظم شجر دست را محاصره شجاع آسپه کیل فرمود و در عظم با سبب آسپه
 فرمود و در بیعت که شجاع آسپه را در آن حسارت که در حصار و او بر کرد و در میانک شود و در حاکمیت در

آوردن شجاع آسپه از مرو

در وقت جنگی
 خان و در
 سال و در

سوار آسپه از مرو

جلد اول تاریخ قاجاریه از محمد صالح آملی

و عطف آرد و مسما و خود را یکی کرد و بعد از چهارده روز که لشکر با دژ آن را نمی توانستند بشهر بیاورند تا بعد از سه بار درگاه
درخت انصاف داد و آنجا را در گرفت و از طریق کنگاگان و دریا علی مسافت فرموده که شش فرسخ
محرّم سال هزار و دو دست و چهل و هفت جری در حق فخر که از راهی چهار محال است فرو شدند و آنجا حدیقه
حال این که در آنجا توجّه و مع حساب جنگ فارس و آن شیراز فرمود و او در فتنه با قاضی میرزا حسن
فرمانروای فارس که تفصیل سده سلطنت می شناسد با خود دوست انزاده در آنجا حساب فارس مراحت
داد و تشایرا و سلطان محمد میرزای سیاه که در آنجا اعیان اصحاب درگاه شاهنشاهی آمدند و پیشکش و حق
خس و هشتاد و پنج گاه که با سلطان کرمان پیوسته حضرت که حسین خان مراد ابرو و اسرار حکومت
چار محال و نظم قاضی محاسبی بر کجاست و در اول شهر مهر آرد آن را می بصر کرده و در چرخ سکه در آن است که کلاه
کرد و در هفتم در آنجا کلاه بوقی فرمود و این هفتم کلام ادعوی میرزا حسین علی میرزا شیخ السلطنه که سالها در
سروار حکومت در آنجا که در قمر دی سار و دماوند آتشی ترنگ را در آنجا که در آنجا می نایسند
از بهر دعا و تضرع و آن در آنجا که در آنجا می نایسند که در دهم سر و سراد حقایق که در آنجا و
سحای آن در دهم و سرورید و در آنجا که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند
عقاب و عقاب و شاه و در آنجا که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند
سلطانی حرکت کرده و حیرت آنکه در آنجا که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند
کس و سلطان السلطنه در آنجا که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند
که در آنجا که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند
ماست و جسر و در آنجا که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند
نه نالی و در آنجا که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند
ده هزار تومان و در آنجا که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند
حاسب چه روز آرد و در آنجا که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند
حدس و در آنجا که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند
این باب السلطنه و در آنجا که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند
حسره و میرزا و در آنجا که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند
میرزا حسین علی خان و در آنجا که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند
ساخته و در آنجا که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند
عبدالرضا خان و در آنجا که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند
از قمر و در آنجا که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند
ریح آسانی و در آنجا که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند
و تفصیل حال که مردم در آنجا که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند

سلطان السلطنه و در آنجا که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند

در آنجا که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند که در آنجا می نایسند

مقدمه اول در بیان فواید و محاسن این کتاب

و ما کس بدرد مردم خود و کس در مجلس و در درس و در امتحان گرفت و تا هر آینه که در دست آید و به نظر هر کسی
سالی را در میرفت چون ساعت جهت رسیدن کس طلب و بیا به جمع اصغر و لیلها برست آن کاه
بر حاشیه رشت را و آن بد و خد کرب دارد و او و حواس سید میانی بر روی در رفت و صورت حال را
دارد است اهل کس مردم خوشتر از طلب کس که در او هر حاشیه که در این طریقی میگذشت صد سوار سوار
در سواد و جدا که در دو سال و دو سه شش سال و در این است مدع اقصی بعد از اقصای کلمات داد و حوا ثانی شایسته
میوانی حاشیه سید را فرمای کرد که محال بود سر کاه و ملا بر رایت فرمای حاشیه بدو تا در میان
ساحرا در دو سال و در این سوار سوار کاه میرزا فصل آنه بیانی استونی را نامور فرمود تا بر رفت و در
از بعد از سال و دو ای ملک و بیجلی میرزا در ملا کاهی حاصل کرد و به کمر از آن را حاشیه آن را امی ناما خود کوچ
داده بدو کاه و در دو سال و در این سوار سوار کاه میرزا فصل آنه بیانی استونی را نامور فرمود تا بر رفت و در
تا صادر فرمود کاه را حاشیه بر قافون شریعت فصل دهم و حکم داد تا ایشان را چسباندان با صغیران شود
محصو حاشیه سید محمد با مسمی کس بیانی که در دو سه شش سال و در این است مدع اقصی بعد از اقصای کلمات داد و حوا ثانی شایسته
ساحرا در دو سال و در این سوار سوار کاه میرزا فصل آنه بیانی استونی را نامور فرمود تا بر رفت و در
کرد و هم حکم ایشان را فرمای کرد و در حاشیه قافون شریعت فصل دهم و حکم داد تا ایشان را چسباندان با صغیران شود
مرقوم داشت و شهادت تا صادر کرد کاه سید بیجلی میرزا در انشراح حکومت داد و میرزاها و اندک بر سهالی را
با او همراه کرد و اما اگر مردم مردم کس بیجلی میرزا در انشراح حکومت داد و میرزاها و اندک بر سهالی را
از قتل خود متوقف ملا میرزا در دو سال و در این سوار سوار کاه میرزا فصل آنه بیانی استونی را نامور فرمود تا بر رفت و در
پذیر کرد و هم در این سوار سوار کاه میرزا فصل آنه بیانی استونی را نامور فرمود تا بر رفت و در
تن از صلا یکت طوط و بیا به سه سوار سوار کاه میرزا فصل آنه بیانی استونی را نامور فرمود تا بر رفت و در
حکمت فارسی است آف بلخ خود کی حمل رشت را سبکت فرمود و حشلی میرزا فرمای نامی فارسی را
در حصا انصاف و ادب سوار سوار کاه میرزا فصل آنه بیانی استونی را نامور فرمود تا بر رفت و در
میرزا ملازم کاه سوار فرمود و سینه حشتم حاشیه اولی از انصفا کاه کوچ داده در راه و طوط و قلم قلم مسافت فرمود
و یکس عره حاشیه آفره و او در طرا کس این حکام تا به راه داده ملک گاه ای نامردان و سخی میرزا حاکم
کیلا از رجم طای طاعون شریک و در توقف طرا بود و در حاکم کیلا از رجم طای طاعون شریک و در توقف طرا بود و در حاکم
طاعون در گذشت و این ملا در ستر ملا و امیر ای سبکت کرد و حاکم که سالها در کراسانی همین بهای
مرد و مرد و آرد و اینجا سبکت بود و یکس مردم را در میان برداشت و در طرا را را می اندکت کرد و بر
و اصحاب و کاستان و قلم محوطه عایدات مایه تسلط حاکم تسبیح رشت از راه اصحاب
و کاستان قلم مسافت کرد و در راه و حاشیه و در این سوار سوار کاه میرزا فصل آنه بیانی استونی را نامور فرمود تا بر رفت و در
سمانی و در انصافی و سوار کاه و صلا و حوا در سوار ملا در امت رکاب داد و تا ملک مسوا
را به و سوار سوار کاه میرزا فصل آنه بیانی استونی را نامور فرمود تا بر رفت و در

از کتاب که در این کتاب
مقدمه اول در بیان فواید و محاسن این کتاب

ملاطول ارتانچ قاجار د مملکت ساس التورنج

۲۳۲

کرت ارمان قلعه مروی شده کزنی کرد و هر بیت کشت ابو قوت میرعلیق میاں عالم طمس که هم ارعرس
 بود آتشین طلب برزد و مروی قلعه رفت و قتل می نمود و هر یک سر و میرزا آورد و
 حصر قلیان برادر و دختر او که بسور و قلعه بود و همچنان طریق طلیان گرفت و مروی شکرستان برادر و بیت
 او در کارداران دینس و پادشاهت سر و میرزا را اسیر حبس در ماه کتید و حکم پویش داد و بسط خان امیر
 تو سکار و سحر ماران ملاطول طرار او چار سوچی سکر کا پیش برده و وقت حصار می کشید و در کار و حال
 قوت شکست حصار او کوه ساخته در زمانه که چنان کار و قلعه کجاست سخت شد که شش و چهل
 حصر قلیان را تقسیم عزم داد و ده ایلی را انترش نمود و پسر رکش شقاق علما و احب ان شهرنج و کسار
 کرد در آدبیت و مروی در کار و هانا و شاهزاده مروی شود و پسر در امر و در کس و پسر هم در میان بود و سله
 اصغر خان غم سلطان را با حویتی را شکر سخط و حراست می داد و آن قلعه در کجاست و حراست می کشید و در قلعه
 و چون حاجی میرزا پسر تیمور سا و خان چنانکه از پیش بر قوم افتاد و در فرار برادرش شاهزاده محمود و فرست
 دست کرده و ابل جوش سپید شد و سر کجاست و شجاع اسلحه باقی سپه کام حکومت حراسان داشت
 مقدم او در سر رک شمر و چون کام را میرزا پسرش شاهزاده محمود و کجاست و در شاه سپید خان که
 کس او در کار و حال بود و حصر حراسان کرد که او کارداران ایران است و او کجاست و کام را میرزا تخت
 حکومت چه آورد و در سفر او حراسان شاهزاده محمود و سلمای و او در کجاست این سپه کام شاه سپید خان
 سر شد که حاجی میرزا را با خود برد و بسته هرات کوچ و در کار و حال را از ایران کسیر و در اجرام حاجی میرزا
 او در تاجید ریه کوچ داده و ترشیر آورد و مار بایست اسلحه است و او در هرات شود این سپه کام
 که حصر میرزا شکر قلعه سلطان آما و در آمدست و کجاست این حاجی میرزا در و در طمس کجاست و در سر
 حویتی مروی سد و چون بی سپه کام بود دست قرا و لال سپاه که قرا و کشت این حصر کجاست و میرزا
 و او شکر کسیر شده برای دفع قرا و لال مروی حصر و قرا و لال در آن شاهزاده مقول ساخته شد مع الفقه
 بعد از فتح سلطان آما حصر و میرزا را با و تا قتل می حصر و حویتی قلیان برادرش را که محسوس او بود و دیگر
 برادران و حویتی و در آن روز شهادت نمود و در حصر و حویتی طرار کجاست اسلحه سپه

قوتی پسر از امان حراسان

و قایم سال بکرا و دوست و چهل و هفت هجری رسید و سر او در کار و مادر شاه

در سال بکرا و دوست و چهل و هفت هجری حویتی یک ساعت و سحر و در وقت ارتب جایا رشتند
 بعد هم شوال بر کشت آفتاب سحر و ترف تحویل داد و شاه سپاه ایران فغانی است و قاجار ملاطول کام
 حصر بود و مروی سر و با و تا مدافع آنرا می کرد و کجاست و در کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست
 و در مدد آن از دشت قرا و کجاست حصر حراسان کرده و ملاطول حصر است و بایست اسلحه است و این سپه کام
 کجاست کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست
 و کارداران بکلیس او را توتخت و او را توتخت و حکم داد و پسر او را توتخت و کجاست و کجاست و کجاست

وضع شده

سج سلسلہ و چائے شکر شعلی سادہ و حاک

۲۵۷

دلی پرورد سمانی آرد او چسما
 کھوں سو - کراشد دست جو کسانو
 در دوسره دلی صبرم کرد پیش
 بجا و حرامم محبت بجز آن ساپور
 و کرمه دلی حسن عارف که مراد
 کر صلاح سا عارف مار بر شد
 رقی جو صمیم صفا بر در ساپور
 چه دوسره آن در دوسر بکر سلطان
 که ن مرد می شد سوشن شست شاد
 یعنی سده در در او اچام است
 سخای عشق عسا به دعای سم بحال
 عارفان بکام عشق بجا که کوسر و کس
 - آن دوشن بکامی - آن بکلاه کمان
 در صمیم ساد و دیر دوست خوش
 بکام عشق در جهان کرد و کف کای راوان
 عدد بخشش عدا درون بکام سرپ
 به کف اده که هر جوار حرام بر ماه
 ساپ عارف سکا لیداری اس کار
 ساجس بر کفشد ماران ساس
 سوکت سر دلی وجه کرد و راعدا
 معنی سده که با چار صبرم در مود
 عفتای سده به نام بر در هوا
 مر سارا اما به سخای حقی حاصل
 عارفان چی جس مود ساد و سادلی
 حوش سج کل در سرم کف دلی
 مکر که کسه در صمیم عود و مار کشم
 اگر دیک - بر رفته نام مار حرم
 حلال بر مود سده شکر و اخوان
 اداس کرد یعنی سده دل اسوار مود

سو - کند و داد حشرش بر دود و ان
 به حرم او کند و ساج دوسر مشک
 به یک سلسله و مرکب کوشت آه
 در نگه و در ساسان عارفان
 در کم و کف ساد و ساجس لم دول
 نود که در دوسر ساجس سکر
 رسد و در ساسان و در الساجس کس
 بهور سدر آن بکله شکر و مار
 دوسر بر دود و دوسر بر دود
 سدی داد سدر در آمد و مود و ط
 سخای لایق ان سخای حس حس
 به جوشان جوار و مود شوی و شش
 - آن حسام عالی به آن سچ
 بر دود و در ساسان شوق معرکس کس
 بکی بر سپید آفر بر دکانه مس
 فراح بکمان بر مس و درون کف
 بهاد و به سجع و مان مرغل
 عارف کس که در مس سر بر دود
 بهی مود و در کاف و صمیم و ساسان
 مع سر دود و در ساسان
 سراسر شکر و دود اسر بر دود
 ار آن بر دود که سدر و کسان دود
 و شاد و ساد و سخای حاکم
 در دلی جس مرکب حرام است
 - لایق سدر و سچ ادرم انکس
 حراج محبت حاکم حاکم ادر دود
 مشکم تاک و تالش ادر
 حرام بر دود ساسان نام داران
 مرم در دود ساسان سدر دود

سج سلسله و چائے شکر شعلی سادہ و حاک

سج سلسله و چائے شکر شعلی سادہ و حاک

سج سلسله و چائے شکر شعلی سادہ و حاک

مقدمہ اول تاریخ قاجاریہ اور محمدت شاہ التواریخ

55A

۲۴۸
 سخاوت فتح یلداں کو کشن بود سبب
 سوی مرد لرستان و خاک داور مرد
 مکان های سپید در گرفت نو که کند
 در درون بر نصرت شد آگهی برود
 تفتی شد است و دو دیو رسوا بره کداز
 اراین مساه جو آگاه گشت نصرت شاه
 بخت را بد رشتنا بر دخت شاه
 کو خسته آسوده حیر در رم آدای
 معنی شد است و فردا رستند مرد دیو
 اگر کو یه کجی سچ ریح نامه
 رانامه دو بد و سخا است بیکت دگر
 سوسه دقتی سه ولی بکاه پیام
 اگر بر می بر نامت روح سدا سر کداز
 مگو که راه مشا در بر مر کردون
 کو قلم انگو کشودیم بر تو این سستکو
 چه بود که مستانی بکاه و آتش
 کو فراموش کردی مرد ختمت شاه
 مگر بدی آن سسکت همکست در میدان
 به دگر کا مایه برسان که سینه تیر
 مای نو دگر کوئ که سدا فرار و فرود
 سپه دار سرور آرد و چو یو کشیکه
 اگر میدان را را ژ و غاستی برود
 و گر نه هده اس خستی و ملاه مکش
 طمع کن که نه ناقله ایم و تو سدا
 میں که آب سه در و دو دایچواں
 چه دیں تو را که نو دلا ماسه حجت
 سا که سر سده و نو یه کداز سه
 سخن رسیده به رس به بیاد بیکت
 کریں بودا مکر نام جو و همایه کن

که نو در حو رای داور سیاه کش
 سده براد مگردا سیل بیان کن
 مگو به حاداده مگردا به شش
 که بر دمی بر مگردا حرمی راکس
 که روی مایه کد بر تو نیست یا لاول
 سخا است بیکت کو سپیده وین مع
 ولی برتن بای را بر عفتا سستک
 حوال کو سس کریں را بو ای و داس
 به دگر مارتا مده حشر ووش
 و گر نه مارا دگر کام از دنا مکن
 به دگر و دگر که سپه دار مویاں
 و آتش آتش کسده کن صایاں
 دگر به بر سخن پوشش حاجای حشر
 مگو که کو به ساید کسید بر کردون
 گر قلم آنگه سپردیم بر تو این نام
 به دگشتی و سپردی بر تیر و نام
 که حاداده یو رشتیکت ورم پیش
 مگر به بدی آن تو سدا نام و خوش
 بکاه و کو به بر آتو به از ستم تو سس
 سا ماسه کو سس و دگر سان کد بر نین
 چان بر روی تو سدا و چو به تیر
 مستم است و خاد و این محسول
 چو شیر خصال بر ملاحظه کن
 هو امیر که به تو آتشی و ما حشر
 میں که خاک لرستان بود و لاول
 چه دیں تو را که نو دلا ماسه حجت
 سا که سر سده و نو یه کداز سه
 سخن رسیده به رس به بیاد بیکت
 کریں بودا مکر نام جو و همایه کن

[illegible]

حداولاً بیرونی قضاوتیہ اور عملیہ تسخیر و تہواریج

१०

تافت روی سیاه قفقاس و نادر و
 ربی چو سپهر آگاه کاخ تحت حمایت شاه
 بر سر فرود می ساخت خوش دراک
 قفقاسی نه اودم آن ژود نا مدار سوز
 نه است که در فراخته نادر افراس
 پس چو خبر از او قرار داد و
 به دست راه پشمار چهار سوئی کشید
 و کمر صیاح کمره دار برق حرم سو
 بای با و همی ده چهار دور نشست
 در ده شش سر درون در ده پشمار و
 به کاروان کشیدی و کمره راه شایع
 حریر رسید به جاهای که کار جهان
 ساد حاد و دست مست و خاک عراق
 ملک سخاوت به بخردان یار و کمال
 مراست بل که درین کار خود شوم یار
 باج ملک آن راه بخردان گهشتند
 رسد آید بر دست کارهای برکت
 ملک سرود که کرمان به بسیار تویم
 سحر سپهر ایران مدام و اور است
 نادر و مد آنجا که بخردان رستاده
 ملک ریخت بجا بر دست و طلسم بود
 این سپهر ایران به صهر ملک
 سرداه حرم آورد یا دستاه و سرود
 سر زخم شاه و وفادار عراق
 بخون ساحل ابدیت این کرد و گشت
 نرنگتا نچو ثامن و دادر سرور
 همان بخواری را ملک فرج حشمت شاه
 از این سکت کرد او دوا صد هزار و
 کرد و نادرشش بری چو مرد گاه

حضرت مولانا محمد رفیع الدین صاحب دہلی

قرآن مجید کی روشنی میں اسلام کی تعلیم و تربیت

11/11/11

چنانکه کار کرد که ما کرد و ما
 مرد آرد و ملکات آرد و ملکات آرد
 نه تنج یاد هیچی کرد و راک و نوس
 کشد رحمت سرا که بی چون لایس
 نه جانی که که کرد و یاد آست
 چه بود که تفرقه سپهر بر همد کردن
 هیچ داده و زور نامی تنجست تن
 رسید جنت در دوزخ تنجست در
 چو شیر کر بی طعمه حشیده و طعمه
 خلق کار سی ملکست در آید و دید
 نه رز که سهادی و کر یکا دج
 شکست در هم و تنجست گشت و آست
 سکتست و بر آست آست آست
 نخت ای رشتا تا دج و رز و د
 برای حاده سارا چگون است مد
 که گفت شاه چو در غیش بود نه
 و یا کسی که پس از سر که ترو عقل
 کسی که و ادای راه ساحت چون آست
 کف کرم و دلا دل و سباه کست
 که دای شاد و کستی بود و قریب و قریب
 امیر و پوشکر و دوسه شیر شنگ
 حلا و پیمستی ستود و دوا و
 که ای مردم چه دورج مرم حول کلش
 تنیده که فسانست در مصر لعل
 سیاهه اری این کار زرن و داس
 سین بر آست این مشکیت یاسین
 در آن کائناتی نه نه بهر داس
 نه است لطف کل زول و لعل
 مرم در مرم بهمش کرده و کرد

4

حکله اول تاریخ قاجاریه از تحولات تاریخ ایران

۲۰۲

در ترم مست و بر بهشت و دنیاخت مهر
کمان کی که خوشتر شوم در آن به کام
سیاه من شناسد سحر و مارده دور
سحان که در راه اندرون رسد سزار
نمخت و حواست عا و طلب بود سیاه
جز بر حسن مسد شد را سزا فدا و
بچی سیه که کاه و راج شمسد
معمر روی در سحر بر و ر
کار آس های و شکست که فرمای
نظام مسته وقت بر و همچو کلکات
نکرده حواسد بهشت کاک نکرده
سراں فرج قتی یکت دانستند
اگر که در کشت پید این کرده آمد
برج و مارده بر آید و د مکتو د
چند سپاه سپهد شهر در شد و کرد
و کرد صلاح ساد سر دشت شاه
کمون بگرد سر خوش بگرد و کوش
سود و حشمت نه حوال بر و د کرد و
رست و حشمت و کاه ساره تاد
بهداد و اوست بر قتی نه و کشت
کون ساری شاه صد هزار و درست
که در کسد به کاه ساحت چو ر
و کرد روی و در و اید و دل بگرد
قتی نه این سحان چو سید شریف
بخت اربابی بکارد چاره ساد کرد
بهداد شش چو پریشده دیکت سال
سوکات وی و شاد روی در کرد
نه یار و سرم تا تار هر سستد
سین قتی نه روی در که کاست نهافت

که کسد بر مصلحتی تو را سحر سحر
که در و پاشده بهمان بر و ابر محس
نه کج و کوه و مارده سدر و دوس
نکام سحر کام را در و کسد
دل استوار گردیده شد که تو بدتر
روان شده ساد سیل سار کن
ررکت مشرو و سحر و رنجستین
ساعده علی اید و حمره او ر سحر
و بدتد رسا و کجک تیرا و دل
قطار گشته پویه در و چو ککات کل
سحقاس و دشت کور و ریش
که میتد سر جاش مرد آسپرین
که بر تو ساد و چو مر حکان لوکن
در حسان کسد بر معمر و حشمت
سحر و مارده آن شهر نامن و سحر
مشت و کشت که بوشن یکد و حشمت
سپیل ارجون مکرین نموده ارج
مود و حشمت اید و اطراد و دل
بهانه حوی کشت و دشت حشمت و دل
که بر و دشت چراغت در و طراد کس
مومیا قی با کستنه مایه کس مشن
در و اید و اید و اید و اید و اید
ار این بهشت و دال و حمره و حشمت
که بهشت در بهشت احوال سسلائی محس
صمد پرستی و مهم نه ام و لوت
هر آنچه است سرایم سحر اید و کون
متر سار اید که کالی جو کج در و اید
سوی شکوی و دال و دتوی مر و دین
ولی نام را د سینه و دتوی و حشمت

مشت
کمان کی که خوشتر شوم در آن به کام
سیاه من شناسد سحر و مارده دور
سحان که در راه اندرون رسد سزار
نمخت و حواست عا و طلب بود سیاه
جز بر حسن مسد شد را سزا فدا و
بچی سیه که کاه و راج شمسد
معمر روی در سحر بر و ر
کار آس های و شکست که فرمای
نظام مسته وقت بر و همچو کلکات
نکرده حواسد بهشت کاک نکرده
سراں فرج قتی یکت دانستند
اگر که در کشت پید این کرده آمد
برج و مارده بر آید و د مکتو د
چند سپاه سپهد شهر در شد و کرد
و کرد صلاح ساد سر دشت شاه
کمون بگرد سر خوش بگرد و کوش
سود و حشمت نه حوال بر و د کرد و
رست و حشمت و کاه ساره تاد
بهداد و اوست بر قتی نه و کشت
کون ساری شاه صد هزار و درست
که در کسد به کاه ساحت چو ر
و کرد روی و در و اید و دل بگرد
قتی نه این سحان چو سید شریف
بخت اربابی بکارد چاره ساد کرد
بهداد شش چو پریشده دیکت سال
سوکات وی و شاد روی در کرد
نه یار و سرم تا تار هر سستد
سین قتی نه روی در که کاست نهافت

سراج سلطنت و جماعت ستر فاضل ساجد قاضی

۲۵۳

نادانان سپیدش شمع فدا
 ملک کدش در عرصه که در بیع برک
 دگر دهن بهان ملک کرد ملک فدا
 سن اردو ماه مدار بهر رمار آید
 خوشد کا عداد شاه داسرود
 سهر سلطان آماران سینه پیر
 در رف برین علی شهراد که در
 لشکر سد و شش سباع و سرود
 سارک لاراس سکامی در اوس
 در عرا شده و مدار عاظر و کدر
 دانی سده پزار در نوع حسن سوال
 سخن کمر صبح بود در میان
 بدشت رم بود بهرام برک کر کش کش
 هم که ملک در حد حب و حق کرد
 سهرابی و کمرار فاصه واحد
 اگر در اوان رسکو چنارین کرد
 دولت سده دو هزار و دویست
 جسمه ماکه رماه در سده شش
 دراج طغش و مدار دهن ملک و

کمره داس و برسی و ساه نادکش
 در ادا و تملانی و سراج
 در ادا و فسانا نهر ادا و دوش
 دو پند و سر دشت کویا پسر
 سب را و پسر سنا و سس
 مظهر آید و پهلوی ملک فاسس
 مرزا پسر و طعلکان مشردن
 سحر است و شادی رماه و درون
 که از غرای کز ارباب و در کن
 در ادا و سده دانا و پسر
 حرام سده حراد سب و صون
 نظر اگر در در و در و در
 نام در و پسر و حرج و پسر
 هزار مرید در ادا و پسر
 بخش رسوده از ادا و در
 عجب حوس و در مش سده و در
 بی عای سبب در که در ادا
 که نوی و سب و پسر و در
 در و در کز رس و در و در

درین سده کسی از سده نگوید

بهین کن که اس شش و شش درین

از این پیش مردم افشا که عدا و در میان بودی و باقی طری مراد گرفت تا با عدا و در میان بودی و مردم عدا
 راه برات مشرق اش در میان داس و در ادا و در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس
 ما و در عدا و در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس
 سحر است و در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس
 ما و در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس
 و در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس
 مکن در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس
 در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس

درین سده کسی از سده نگوید
 بهین کن که اس شش و شش درین
 از این پیش مردم افشا که عدا و در میان بودی و باقی طری مراد گرفت تا با عدا و در میان بودی و مردم عدا
 راه برات مشرق اش در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس
 ما و در عدا و در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس
 سحر است و در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس
 ما و در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس
 و در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس
 مکن در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس
 در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس و در میان داس

جدد اول ريح تايه انجذبت بالرياح

[illegible]

حد و اقل پنج قاعده و پنجکشت خاتون

لاصفا بطنه را بران خنجران

صورت بطنه را بران خنجران

انگیز و در سراسر آن مدبر را تقی علی نامی تکی المملکت ساحت آنکه دیوانی سران پادشاه بنور کرد و
 مسووعیال بر روی داده و در حد و اقل پنج قاعده و پنجکشت خاتون است که ساحت آنکه و ماس
 آنسلفه معادل تمام هر دو توان در سکوت از شهر را خط گرفته است سحر حراسان یافت و نوردهم بر بیع
 آنکه آنجا ساحت آنجا این ساحت که انواع استقامت و لام و شکست ایران ستر و کشت محمد علی میرزا
 مکتب آرای زرد زان و حاتم سلفه خرد نگار و سرور و جوشند که در حکمران حوافض عرب و محمد شش برادر
 پس میرزای بهار آنکه در حاکم سنان و حور اها مست و اعلای طاعون طریق حضرت که فرستند و در دار انخلان
 آنسلفه مست و در هر طرا بر دیکت به پست نزد قیصر تبریز و نوردهم که شت و برادر است و
 طای نور و در ایران السرو را در دیت هر اترق با بود کشت و مزاج با دنا و همچنان در اوجخت و نه تن
 در اترق تبریز و در کدانت عصاره ادای حدقات و اخصای صنایع چو روی سودی و دیدار شد
 شجاع آنسلفه را در حمت فرموده تا حمت و کشید و در شد و دستاری برادر از رخی که کیسویه و دشت
 استن را اظم کرد و سحر که مای کند و در آن مکتب فرما که در است و آنرا از آسوی چو بایست سلفه
 راجه حراسان گرفت بر مصلحان سوادش اهنوی و حسنیر ملازم رکاب او کشت و مصطفی قلی خان سمرقند
 سنان و در اصفهان در عرصه راه و در چوبست و در بین کیوش ده روز لشکر کا که در تاشکیر مار دران
 و اسرا و در سبده نه و در آنجا طرف حوشان کوچ داد و فرمان کرد و نا و لیله دانی شت هر دو و محمد میرزا
 به شمر هرات شتای بگردان و در دنی نوا می جید سپرو در حورو میرزا است که آرد با سجان و سلفی
 حال شاد و نوایر شیطانی خان عرب حاکم طس و ایراسد آنکه حال عرش که قاسات و دیگر حوا این
 تاشکیر تایی حور و طرم رکاب شد و در مکتب قاسم میرزای اصفهان سپر حاجی حور و در تاشکیر
 اصفهان که میر کیسه حور و کاران میرزا او در دود و سبده و در تاشکیر هرات سرت گرفت
 و در اصفهان بیرون شدن و بایست سلفه در حور و اول حور دی لاوی را حوشان کوچ داد و تاشکیر هرات و در
 انوالکسم قاسم مقام را مسواره و دیاد و که در رکاب و است از نهایی شاهراد و محمد میرزا گسیل مو و
 آقا شاهراد و محمد میرزا آستین بار می گویند و حور سمرودا که چیا و محمد خان و در شهد مقدس محوس
 بود و لکن جماعتی که سلفه قلعه گویند و مقرر داشتند و در دست از حور است و در تاشکیر و انوالکسم
 لشکر یان سمرقند که در دنا و در حور و در حور و در حور و در حور و در حور و در حور و در حور و در حور
 و اصفهان را که در آنجا حور سنان و در سمرقند آگاه شاهراد و حور و در حور و در حور و در حور و در حور
 آن قلعه مار که داشت و در هرات بود و در دنی که سلفه قلعه حور و در دنی که سلفه قلعه حور و در دنی که سلفه قلعه حور
 تاهرات مسافت است به اترق آسوی سپر کامران میرزا حور و در حور و در حور و در حور و در حور و در حور
 مسافت حرکت کرده و بیرون فرستاد و در دنی که سلفه قلعه حور و در دنی که سلفه قلعه حور و در دنی که سلفه قلعه حور
 و در دنا و در حور و در حور و در حور و در حور و در حور و در حور و در حور و در حور و در حور و در حور
 کتاد و در حور و در حور و در حور و در حور و در حور و در حور و در حور و در حور و در حور و در حور

فرمود ای در رسد و مثل آسمان جزوی بود و سوار را با مدار نمود و با جمعی مرادی حاکم تسلطه
 ایشان فرمود با حاکم خادس کوچ و در و سال و عوای را که از چهار سال پیش ساجا بدست ما خود دارد
 و فرمای کرد که عدا که خان این دولت را به دست هزار و سوار و پیا و ده از قشای فرما هر را سوار کند و بعد
 مسمی بکسمار را که کوشا می سر او در و جمع و صرح خادس را بر سر بر رهم ردا هر م فرما لغز و جمعی مرادی
 سینه شش هفت هم شهر حادی را حره احارب داشته نظر بر شهر کوچ و او بد و اس آنکه در سر انگوشت
 در بر و دل خادس را استند علی شرفی مسونی را سر و کسند و لشکرگاه مادشاه سسر و شد و در
 لسان الارض یک جولاد اصحابی مرل کرد و لشکرهای بر کرد و او آهنگ شده به و سوار و ده اسب که
 انکار و دیگر کون بود و عدا می دیگران جدا کرده بود و در وقت ران شش سوار را با عدا و یک سوار در کار
 چاکران در بار یک کشت بها ماشا پشاه و انکمال آن مش که مرکش فراد سوار بود و در هم می کشید
 روضه مطهره عده موسی بن جعفر علیا آسلا م را بر او عهده کرده و در شرف و جغرافیه و دیگر را فرمای کرد و چون از سفر
 عسات کتاب مراد است مگر دچا و س بر سار معنی شریف سید تشنه حمله آتایه و ششما خود
 سار و در آراء و مفروضاتش بخیر و در دار الحکله حکم واد مار بر نص بر فرودش می کرد و مرصاف
 قطع کرده و در مراد علی آتای شریف و آتای در صفات حضرتش مضمون بود و در ادب انانیت سستی
 کامالی خط مطلق بر آن سکت و هم که دو اسنادان فرما دمه معر بود و اس سبک از سوار
 سلطان بود و در احمد که اسنادان روح آن سوار در همه روزه شاه شاه بر بار آتای سکت مداد
 در احکام آن از تحصیل میو و با و مرگ معر بود و اس وقت که سوار مصفا شش آن هم معر بود و تا از هر مرقد
 منبر عاقل بر علی حله اسلام مرستی و شرفه حاکم سید و معادل شهر اردن مان بهای آتای احرار حاکم
 باد و مراد اجاسا که نوری سو فی براد و مراد آتایان در لشکر را با شقای مراد علی نوری سو فی بد حکام
 اس کار بکاشت و کجوه می احضر آتایان داشت اما در اصحابان روز پانزدهم جمادی الاخره در جشن
 اعدا لیت و در این است که فرقا رسد جدا که اطوار مداد و امیر سر و مد میو بود و لاکش بادشا
 عود ما اسب و روح و عاقل که ان درگاه و نو آتایان ظاهر کشت با سوار و در مان هم مرگ داشت و شمه
 و از راه کرد و در در حشده نور دهم سوار جمادی الاخره سال بکبار و در و سب و معاه مطلق بونب مل بر کی
 سبب مثل از مرقد آن شاد و در ای قریل باغ بهت سب سعاد که با دار عاقل حاکم
 کرد و در اسب ماسی اسبابه پیا و ده و خوشی را سوار لشکرگاه بهر سوار اسوار کرد و نو در
 فوت کرد و بادشا از ماسی شش و ترا آتایان مرادی که مرگ را در امیر زمان بود و سکی بد و هم در
 که بعضی چند تا در دو م فرود سوار و کال و با و ان برده سوار ای رهبر آتایان سوار و لشکرگاه کوثر
 مردم سو لیسار ناله انان و ناکت نا نا می فرود و کشتند و جدا پادشاه و از دهان ساری مل
 و کس کرد و در مار که اسب سبب سبب سوار و ده محمد رها سوار از هر کجا ماسدن و شمه سوای بر سبب
 سخا سوار و آتایان پیش داشت و شاه از ده عدا که مراد سوار و در و سوار و خورس

این خط از شاه قاجار است

بدلہ اول تاریخ قمارتیاہ اور محلات ماسح اتوار

[illegible]

مدد اول تاريج قاعاريا مجلد شاس اتوار

[illegible]

جلد اول تاریخ قاجاریه از محدث تاریخ انوار

۲۸۸

صیغ میرزا اسمعیل خان پسر میرزا علی طرطلال جو در مادرانی مستی الما که شاه تاجه و ده اسمعیل میرزا در یک مجلس است
 اورا چهار فرزند است دو پسر و دو دختر تا میرزا اول میرزا آقاسی خان دوم میرزا مسرور خان و دختر محمد خان و یکم
 در سراسر ای علی محمد خان قاجار و دولت و دو دختر و یک پسر و در نام سرست محمد خان است و دختر محمد خان
 سلطان خانم خلیص محمد خان و قاجان توانلو پسر مرثی قلیان قلم شهریار است و در اوقات شهنشاه زبیر قلیان
 شد و در عیادت عالی است که کاج میرزا محمد قلی شهرستانی که حاصلی بجز بر است در آمدند و محمد خان و کاج
 دار و که نام او محمد خان میرزا است و دختر فرزند هم محمد خان و که هر خان صیغ رستم خان پسر از بهیم خان پسر
 شهریار است چهار تن پسر و دو دختر و در تن پسر و اول محمد آقاسی خان دوم سهراسان خان سیم رستم خان که در
 و قاتید زن که گشت و نام پدر بابت و دختر سیم خان علی یکم خان از مادر شجاع السلطان است و زوجه محمد خان
 خان پسر میرزا آقاسی خان توانلو است و نیز سحر که معتقد کرده و در مصر آنکه خان پنج پسر و زن دارد
 تر است اول از بهیم خان و دوم محمد قلی خان سیم حلیل آقاسی میرزا و دختر سیم خان و نام مشهور و اول
 وی میرزا و مادر شجاع السلطان است پنج حرم و خان و اولی که گشت و در شوش تن فرزند دارد و در دختر است
 میرزا پسران اول رضا قلی خان دوم عباس خان سیم خان احمد خان و دختر سیم خان و دوم ماه یکم خان و کاج
 علی آقاسی خان پسر عراق در آمد و در آنکه فرزند است دو پسر میرزا و اول یوسف خان دوم حسن خان و در
 بیت و سیم محمد خان و در آنکه خانم رود آقا خان حکم محلات است که در اطاقه اسمعیلیه پشت در پشت نام
 خلیص از سد وی مادر آقا خان است و در فرزند است و دختر و یک پسر که حاصلی شاه نام دارد و دختر سیم خان
 حرم سیم خانم رود محمد خان قلی خان سر کرده جماعتی است که در آنکه است تن فرزند دارد و یکتن پسر است مستی
 مولی محمد خان و دختر سیم خان و در آنکه خانم رود محمد خان قلی خان پسر اسمعیل خان سرور از معانی بود از آنکه
 حست و در آنکه خان حسی خان سرور از آنکه خان پسر اسمعیل خان سرور از معانی بود از آنکه خان حست و در آنکه خان
 بیت و سیم محمد خان و در آنکه خانم رود محمد خان قلی خان پسر اسمعیل خان سرور از معانی بود از آنکه خان حست و در آنکه خان
 آورده نام پسرش سیم خان است و دختر سیم خان پسر اسمعیل خان سرور از معانی بود از آنکه خان حست و در آنکه خان
 مستی محمد حسی خان و دختر سیم خان پسر اسمعیل خان سرور از معانی بود از آنکه خان حست و در آنکه خان
 خان نظام آقا و در آنکه خان پسر اسمعیل خان سرور از معانی بود از آنکه خان حست و در آنکه خان
 و سیم سیر بر خان خانم آورده نام پسرش سیم خان است و دختر سیم خان پسر اسمعیل خان سرور از معانی بود از آنکه خان حست و در آنکه خان
 آقا خان است و در آنکه خان پسر اسمعیل خان سرور از معانی بود از آنکه خان حست و در آنکه خان
 در محمد و لی خان و در آنکه خان پسر اسمعیل خان سرور از معانی بود از آنکه خان حست و در آنکه خان
 و در آنکه خان پسر اسمعیل خان سرور از معانی بود از آنکه خان حست و در آنکه خان
 رود میرزا احمد خان و در آنکه خان پسر اسمعیل خان سرور از معانی بود از آنکه خان حست و در آنکه خان
 خان از مادرش پسر است و در آنکه خان پسر اسمعیل خان سرور از معانی بود از آنکه خان حست و در آنکه خان

جلد اول تاریخ قاجاریہ از مجلد ششم تاریخ پہلویش

[illegible]

تاجا نامہ
الذیر السلطان

دولت شامشاہ
ایران و خوارزم و تاج و تخت
کین نامک الملوک عجم و ارث
ملک فریدون و جم سلطان سلیمان
و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان
و اعترافات سلسلہ بری و عمری
است چمن بنده کارنده رب بسیار
وقت حاضر فرمودہ فرمان کردہ اید
کہ از قواعد احوال آنچه دیدہ و دوا
حرفی بنیادت و نشانیان
شرح راجح بنگار

شخص را
شخص نویس
پوچیان

خداوند
سلطان
دشمن
برهان

صواب و
شخص اول ایران
ثانی حضرت سیدان حساب
اشرف ارفع محمد امیر نوایان مومنین
السلطان مقرب الخاقان وزیر مخم
معظم اعظم والدوله میرزا آقاخان
صدر اعظم حال حاضر مقرب میرزا تقی
سهرت اک الملک مستوفی
دیوان اعلی

کتاب حلیه دوم
تاریخ قاجاریه از محمد
ناصر التواریخ بانجام
برده

شرح مصلحت های حکمرانی شاه قاجار

و حررک چه بی خشن شد جدای باری و راجعی مصلحت داده بود و آن ملاقات در کوهر داشت که با یک
 ملک را داده کرد و بی پادشاه که در از سر آمد مردی عرب و کسکس است لاجرم دشت زد و در بهاک
 محس نکت را بر مرد دشت و از جاساسان که در مافیه ساخت داد و با کاشا هراده قومی مرزاجی نام المصلحت
 و دواج کشاد و در مرد و مرد و در طرف شراد و دیکس را آمد و تعداد و در دشت را و دخی مسود و دخت که در
 مانج بر سر بهاد و دشت بر آمد و نام خوشن را پیش برادر که در دشت بهر صاحب و دخی در مصلحت شد آره و مرد
 مراد و عالی و حسن مرزای سخی آتلفه مرحوم سید که شاپشایان اسکان حاد و آن تحمل و ایلمسگری
 در مرد که بانی اسود که در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد
 که در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد
 حکومست و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد
 حل محرف نام لاجرم بی که کسی بدان داد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد
 و با تعداد مرد که در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد
 با که در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد
 در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد
 که در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد
 آناه در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد
 با شکر که در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد
 و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد
 لشکر که در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد
 مرد و اسان که با حشد شاه و چنان که در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد
 پس که با الحاد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد
 سید و بلج آله و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد
 الد و لیر و چپا که در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد
 در حاد و مای سلطانای های در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد
 محمد مرزای که در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد
 در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد
 شهر و اسطام که در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد
 که در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد
 چه ادا شد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد

در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد

در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد و در دشت مرد

تمج سلطنت و حکمرانی تو مشا و ملا

مجلس حاضر شد سرانجام سبقت داد و سر داد و ده آنجا و آنجا حاصل آن را در این سر داد و آنجا که سبقت داد و آنجا
مجلس در گذشت و اینها را در سبقت داد و سر داد و ده آنجا و آنجا حاصل آن را در این سر داد و آنجا که سبقت داد و آنجا
است و در گذشت سر داد و ده آنجا و آنجا حاصل آن را در این سر داد و آنجا که سبقت داد و آنجا
ش داشت و در گذشت سر داد و ده آنجا و آنجا حاصل آن را در این سر داد و آنجا که سبقت داد و آنجا
اما از آن سوی حق سبقت داد و سر داد و ده آنجا و آنجا حاصل آن را در این سر داد و آنجا که سبقت داد و آنجا
در مسکن و در مسکن است سر داد و ده آنجا و آنجا حاصل آن را در این سر داد و آنجا که سبقت داد و آنجا
امروز سر داد و ده آنجا و آنجا حاصل آن را در این سر داد و آنجا که سبقت داد و آنجا
شاه مشاهیر عاری محمد ساه پیر دارم و آنجا که سبقت داد و آنجا حاصل آن را در این سر داد و آنجا که سبقت داد و آنجا

رسیدن خبر و کشتن شاه اسماعیل شاه سلاطین و عاری محمد شاه

[illegible]

جلد دوم تاریخ قاجاریه و مختصر تاریخ انوار

که به سبب دارا و محمدرضا که هر دو یکی بودند و چون این یکتوب دید و در اندیشه رفتن می خواست
 نماید که کارداران را بشکند و در محنت فرماید و از عاقلانی لشکر که در لشکر بهشت فرستاده است بود پس سولی
 بود یکا و فرستاده پیام داد که ما اینجا در ولایت ایران در دو قطبیل و فیصل امر خود و مقبول و معیاریست
 اکنون که شما طلب ما را با ما می شناسید برای دیدار شما در پایتخت و در اینجا و در لشکر که دستما
 خواهیم داشت و در دربار بزرگتر است به لشکر که در لشکر در محنت و با او شست و کشت چون عیال و سرانجام
 السلطه و در عیال که در پیشگاه شما کی و جید را ندو و دیگر طوایف مرتضی دست کرده و معاول بکشد و دست
 قومان اموال شما را بر ابرار است کرده و از کار و داران دولت ایران بسیار وقت شما انحراف است که اموال
 ما را که ما را به سرتو سارید و کار ما سخت گردید تا و بیکه دولت ایران محنت و در حارسان باور و بجان آمد
 و ما را بشکر ساعده و چنانچه است و فرمان کرده که اگر این کار در شرف و در او در فیصل این امر را در وقت
 حوائت کنیم به هم اکنون با دورتی را بخت و خاتم خود بخار کرده و من سپاه که این تمام است و دولت ایران به
 تا خویش اموال شما را در ایشان است و از کم یا مال ما را که ما را در دست فرمای ما بکشد یعنی از سبک نه سخن
 کرده و غارت کلی مراحت فرمود و در دیگر لشکر ما زنده محمد جان را بقتیم حرم داده و سرمار کلی کرده و در آن مجلس
 دست نهاد که معاول به شما و هر از تو ما را در ای اموال ما را که ما را تسلیم کار داران دولت کند و سولی
 بکاسته سپرد و خود استوار شد که روزی چند با محمد جان بیای بر تار و دیدار یکدیگر یکبار خود را در خود محمد جان
 سخن او را به پیشرفت و در دیدار بود که در لشکر طریق مرل خویش گرفت پس قدم بچل دست تاب به سبب نیر
 کرده و چون دو ساعت از شب سوری شد لشکر را فرمان داد تا بیای یک تیپ و در آن بیای کوچ داد و ساختند
 شدند و در استند بجا خواهند شد چنانکه در لشکر ما است و در لشکر آگاه شد که کمان نیز راه گرفته
 و در آن شب با سربازان لشکر میاید و بیکه در سبک ما این را در می و در روز بعد از آنکه حاجی محمد جان
 در تبریز آمد و در مرگ پادشاه ایران را در سبک بکشتن جای داد و دولت بکسین بر داد و تبریز کشت و کمن و در مختار
 انکلیس را آگاه ساخت و اریس و در روز و بکشتن هر از محمد رضا میرزا و محمد رضا میرزا و معاولی میرزا و جید تن او
 طار با شوار و در شد تا شایسته عاری و در سلطنت سلام گوید و در سفر و در اختلا و تحریک و تحریک و هدای
 به حکام مردم و تبریز از قهقهه آگاه بودند تا بچکسین و خلاف حشمت نمیشود و آگاه که این سخن را که کتور بکوش
 می شد که در گذشته قایم مقام چون دانست که پوشیدن این را و دیگر وقتی دارد و میرزا احمد محمد شهنشیر و میرزا
 سلی افترج اسلام و میرزا اجتناب و قاضی و صد و افغلا و قاضی و صد و دی و دیگر علمای آن عده و در در ولایتش بکس
 و در خود شما بر آگاه به سبب که پادشاه ایران را در آن گرفت اکنون باید و بکشد تو احمد و شید سالی
 دولت شاه و خاوی محمد شاه هر که تو را در حال و اگر به جوار و در بکشتن باید شاه شاه و در تربیت گفت که
 تنبیت عرستاد و این جزو حشمت را که کس نتواند در بکشتن بکثوف سازد که علمای دین و اصحاب این می
 به سبب یکی لشکر و بکشتن او است تا سید و پادشاه را از اینداجیه آگاه و سارید سبک علمای مدینه و بکشد که
 شاه شاه و در او را در مرگ بکشد خویش آگاهی و او در شاه شاه و خاوی محمد شاه و اندوه و دل شکسته و در

جلد دوم تاریخ قاجاریه و مختصر تاریخ قاجاریه

۳۹

مع مرمود و حکم داد تا اتفاق پسری بگریز قورقار و توسخار و اردستان روانه اوجان شود و بعد از او دو تن
شاهنشاهی قاجاریه و اوجان همه حالتی لشکر کوچ داده بر مقدمه رسیدند و در دهم رابو قوت سید کاظم کورانی
در تبریز بود و هر آنکه چندیست میرزای شسته آند و در هر یک از کرامت انان با او مکرر دو و او را با خویشی از دروغ
دستند از هر دو چشم ما بسیار است و او در کرامت انان فرار کرده بسیار است و تبریز گشت و دیگر میرزا
هدایه آند که در ستانی از قتل رضا قلیخان ولی کردستان متوقف تبریز بود تا یکی از دختران بایک السلطان
رای والی کلج مدد در اسبوقت شاهنشاهی قاجاریه برادر خود میرزا احمد را مکرر که مادر می کرد است
سفر کرد و چندیست میرزا از حکومتان و مملکت منع فرمایند و چون حکمرانان شاهنشاهی میرزای قوام آند و آنگاه
نورده است از بعد مرمود و حکم داد تا سید کاظم کورانی و میرزا هدایتیه سیر طارم رکاب است و دستگیر
امور خود و ثلث آن را می کشا پس از آن سیر بدو میرزای برادر خود از انقضا بایک لایا لایا مرمود
حکومت آن در بایجان مادر که است و خوشیست یکدل و بخت است که است و او را حمل و فرمود و در بختیست و در کل
در تقدیم خدمت را چاکرانی حضرت کوی ساقیست هم بر دود و در نظم توسخار و قورقار را می سکت هم بر دود
سفر کرد و شاهنشاهی قاجاریه تبریز و طهران

شاهنشاهی قاجاریه چهارم در میان سلطان قورقار و در میان سلطان سیرون
عده لشکر که کرد و دهم در آنجا سرور و کاست که مساحت ۱۰ راه مکرر شده در مسافت او فرودست و در مسافت
کوچ داده و در میان او لشکر که کوه لری و مسور حان که در آنجا افتاد است و داشتند تقیل شده و سلطنت نمودند
محمد حان سر نظام با سواره و پیاده که مقرر خدمت داشت هم در آنجا لشکر که بهیوست و صورت معاهده
با عسکر کرم و وقت سفر خویش را معروض داشت و آنجا که محمد حان را عت و دینامی امور آن در بایجان یکت
آگاه بود و حکم رفت تمام راجت تبریز که در در فرسید و در آن محل عقد امیر برادر و دو حاجی حمد و علی حان
تسارای میرزا حاکم حکومت اروجایت و هم در این سرای میس حان یکت تنگای رفتن میرزا حان
مقتدا آند و حاکم کبیران حاکم درگاه است و عریضه و شکایت او در پیش داشت و لغرض ساسید که
مقتدا آند و لاجل برادر تو مان و در مسکوت و لشکر ساخته شد تا تمام طارم رکاب است و دهم در آنجا
شاهزاده مسیح آند میرزای شجاع السلطان که حکومت ریحان و حمد داشت سرعی بر سید و عریضه و شکایت
او را در اینجا حضور که را می شد شاهنشاهی قاجاریه شد و حکومت آن را در این زمانه قی لایق مدد فرستاد و در میان
کرد که مقرر خویش را از لشکر بیکار حافظ و حاکم رسد تا آنکه آنسوی چپا که مقرر شد بعد از وفات
مقتضی شاه شاهزاده محمد آند میرزا از اصحابان شش کرده تا از ارضی ریحان تا ناکستید و بایجان که از کرد
راه رسیدار و به و محال ریحان و ایل و انوسی که در آن راه می سکون داشتند سه هزار تن سواره
و پیاده در کرد و خویشی آنهم کرد و در کازرسیا خویشی داشت کرده در یکم سنه شهر ریحان
در کازرسیا در دود مساحت و شاهنشاهی قاجاریه مکتوی کرد و بدین شرح که سالهای قاجاریه
سج حکمران ریحان بوده ام و در این شهر ریح میا رسیده ام و در دود و تصور بر آورده ام حیا انفا که

شرح سلطنت و جہانگیر کے محمد شاہ صاحب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جلد دوم تاریخ قاجاریه از محمد صالح آقا

۳۱۰

ترجیح قبل از ورود و موکب یا دستاه ظل سلطان محمد جعفر خان و وزیر او و دیگر مردم که در غیابان و عیسیان ما او
 بعد استان شده اند گرفته داخل و در غیر محسوس دار و اگر در این امر کار بیدار کسی که هر دو این فتنه خاتم محمد خان بر
 میده یعنی خان دوله را که فتنه بجای هر محمد شاه و خان متور بهلر آنگاه و فکلیکیان قلعه را که مار و زانی بود مد طلب نمود و
 بود که ایشان با سیر آفاق و در پشت سر کوه صدها دهانه که باطل سلطان و در صدق و معایروں شود و
 هر وقت تو اسدا که در او خود و او بی کسی و اسدا که آن مشور و انام و کانی ایشان نادر و اسدا که در آن گزشت
 ظل سلطان و محمد جعفر خان بعد استان ساحت و از دور حرم و دور و ادیشی با عمارت و فکلیکیان که گفت که ظل سلطان
 او محمد جعفر خان بنجده و حاضر شده و بیچم او که او ظفری مراد کسد و دیگر دست مدیبا در این روی مراد کسد و
 که هم اسنجه در آن خود و در این است اسحق ساحت ساحت محمد خان و بیام فرستاد که است تا ماداد
 هر که اسرا بی خویش در رتو و خان و در رتو و عمارهای خویش میاستید و در سرای استواری کسد که عیون
 مراد برشش بر میاید و محمد رحیم خان و بی و دیگر مردم قاجار را که با خود حق مید است حاضر کرد تا ماداد
 محمد جعفر خان و بی و ملکوت پیر او و در یک صفا نمود که در سرای محمد قافان که بی است و فکلیکیان قلعه و رتو
 همه در و در آنجا که در میانید لاهرم نفوس کردند که حاضر و در حق ایشان دیگر کوه است بعد از رفتن
 آفتاب بر دیکت ظل سلطان آمد و هر دو آن معروض داشتند که با است از کین یکید محمد قافان کوه
 میستم او و در حضرت تو و در صدق و صفا میاید ایم است که او در احمد فرموده یکید است در بر و ماداد
 کسد و در این سخن امحلح سدا و ان بود در پائین ظل سلطان در بیام ایشان فرمود و سخن در ادیکشید و در
 جایگاه خویش میاید که طعیان پس از محمد جعفر خان زیاده از استاست بیاد و اس تا کوی ده گزشت افزون
 با قرآن مجید سو کید یا کرده و همیشه در و در کتب مراد و در آصف الله و در اسرشته مراد یکس آورده و این
 وقت سید ملکوت میرزا و محمد خان و در حضرت او از دست و در محمد جعفر خان بیاد است همه شب در با آن کار کیک
 خانه سرای سلطنت رفت و میا سود و بعد از اکل و ترس تا صحت و آسوده خاطر میا کسد
 که قماری ظل سلطان و محمد جعفر خان بدست محمد قافان بیکدیگر

بیمه شد محمد قافان مردم خود را در داشته با خاقان محمدی و فکلیکیان مار و زانی به سنگام سید و دم دار الا مار
 سلطانی از آمد و معاضه سالانها که سیکسیانه صعود نمود و محمد جعفر خان را در حارجو اسر و گرفت و عماران
 او را بر با خود داشت با و سود و استیا و دیگر که در حب و نفل او بود دست حوینس گرفت و او را آورد
 میان سیکسیان که در دهر سرای است با و داشت هم در این وقت محمد رحیم خان را با و فکلیکی فرستاد و عماران
 شهید و شاهزاده محمد ولی پیر از اطلب داشت و پیام داد که بی و در فکلیکیان است تو را در هر آن جو است که ایم
 مراد ظل سلطان رسول باشی چون محمد ولی پیر از اعرس گفت و نقل من از حضرت ظل سلطان معروض
 داد که او بی شیش بر جاکشم پیر فاش داشت که بی کون رحب قرآن یا و تا محمد جعفر خان را نادر و داشته و در حضرت
 تو از طرف او بی بیرون نمودم اگر خواهی هر حال فراد میس که تو را در مقصد باز نخواهم داشت محمد ولی
 میرزا که تو و در ظل سلطان و آن روزه داشت سرای و در و در اوقات مار و عمار فکلیکیان ظل سلطان

این نام و نام
 او را که در آن وقت
 و در این وقت
 از بیرون
 بیرون

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجتبی‌التحسینی

۳۱۸

این کتاب در کتابخانه
موزه و کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران
ثبت شده است

مادر سرای خویش مادر داشت و چون محمد باقر خان را دستور بود که چهل بار دیگر از اموال و اقطاع او بقریه شاهراه
عبدالعظیم خورشید باخته کس فرستاد و او بجهت حاصل داده در سرای سلطنت در اطاق نشین خانه بود که به هم
هماد و بیس از او در شاهنشاهی صورت حال را معروض داشت شاهنشاهی و مادر فرزند او که اموال محمد خضر را
از طریق و تنگد و سیاه و سفید با توکل کردیم پس محمد باقر خان آن اموال را بکار خویش آورد در در میان
آن اموال حاصل شده از چهار تومان در مسکو که بقصد یافت و دیگر به استیاضه و خوار که محمود داشت
آن در به هم و دیگر مسکو که میرزا صدر در تومان بر میرفت و در میان آن کس سخاوت محمد خضر را فرستاد
معروض داشت که آن روز که قتل سلطان آغا عارطیان کرد و کس سلطنت بر آورد پس دستم که آقامت در
حضرت و مورث و حاکم است فوخته در آمد پیشه نمودم که خوشتر را بخانه کار روی ریایی بکنم بکنایه
بگیرم شاه عارطیان اموال و اقطاع این است که در شهر بیرون فرستاد و تمام با خویش از دسال فراد که از قضاوت
بیا فرم کرد و فرستادم کس که محمد باقر خان را تمام است و در قفس دست یافت و دیگر را بحدید و محبس مس در
او حرام شد قائم مقام هر سو در اسماعیل جان میرزا ملکوت و حاجی علیخان صاحب آند و آقا کس صند و دار
مرفعه و در اسرار بکیت و بی و در عدد رکعت و شو و در امیرالملک سپرد و مادر سرای خویش مادر داشت
و چون قائم مقام آمد بحدید و در تهر حاجی قاسم خان میرزا فوج حاصل نمود و در پایان امر شفاعت حاجی
میرزا آقا سی و ناکشت و در سال ششم سلطنت شاهشاه غازی و حمله چاکران در کاخ تهر چاکر در حاجی
خود که در اوج است و کس بر سر سحر رویم عدد و در شاهنشاهی و عازنی طهران حاجی سید محمد تقی کاشی که
در میان توختیر طریقت و محمد بن ابوسرر طریقت محلی با مورد و در کاخ و باد است و آمد و بهیت جلوس کعب
و این به حکام شاهراه و نظام سپرد و این است ابراهیم که عدد و در حضرت نایب السلطنه بکیت
مرحوم فرمان حکومت کاشان یافت و متوید آند و لطف گشت و میرزا ابوالحسن بکمال آفرغی کاتان
که از قید سیاه آند و در میرزا رانی است حیا که مرقوم شاه و نواز شاه و صند گشت و در حساب قریب
یا عدد تومان در که عدد و در سیاه آند و در میرزا اردی حو و دست بود و دست گشت و حاکم میرزا ابراهیم
متوید آند و در که حکومت بر گشت و ملازم خدمت بر او شد که از کاتان روانه میروند و او چون
از کاتان راه برگرفت و مادر حاجی بر در یک شد مردم آن مله در بلا کو میرزا که ای وقت بر در تحت مرزا
کرده بود و حاکم قاضی آن در این کس مرقوم است شورید و در ناچار کس حاکم کرمان فرار کرد و حاکم
و در ویر گشته و در حکومت حاجی که در ناچار کس میرزا راه کاتان بر گرفت و عدل و عدل
در راه حاجی از اموال او و نیز ملازم کاب و نظام سپرد و در و در بکاستان اسماعیل خان را
کرده مادر داشت و در طرق اصمعیان و شیراز و در اموال بر کاستان تا مسافر و در ماری فارس
و شجاع السلطنه سیاهی مدی حاجی تا حق کسند عدد و در و شدن نظام سپرد و در بکاستان
در آمدن کس در کاتان مادر و در ناچار کس میرزا ابوالحسن قائم مقام شاهنشاهی عار سی
میرزا فضل آند و در میرزا ملک مستوفی علی آند و در ناچار کس در ناچار کس میرزا در ناچار کس

دوره میری شد و عید نظر فرارسید و شاه شاه عاری در دارالاماره سلطان قیامت بر تخت مرمر عروس
 که خلق سلطان شین شده دست در لعل شهر باز کرد و او را بر تخت صعود داد و خود را بر تخت و در صحنه نشاند
 آن سوی چون اسبگیرا کده شد که قنقدتا و در آرد با میان و مار دران و عراق با قدران گشت و در صحنه اسبگیرا
 امین آله و کس بر یک سلسله متحد میرا فرستاد و سایم داد که یا دشا و ایراق تقیسی بافت مراد کبیر و انوار
 مملکت با حلت سواد رفت این گفت و در سرای خویش سجاده حاجی ستد قنقدتا قمر شتی که محل محمدین ایران
 سیاه شد گشت و در آنجا شستاس به کام سیاه آله و نام شاه عاری را دیت مکت و حلقه نمود و سلی عاری
 در مکت که سام با دشا پیش کرده بود در سیم پیش بد کلاه فرستاد و آن در دوشتر آخر شهر و صحنه کبیر
 قنقدتا در آن رکا چسرو خان کرجی را انکو صا صحنه نامور و شستد و داد و در کرجی سلطان محمد مراری
 سیاه آله و رانی آله از شستد و کاسته بر کبیران کران آن کران با تس که کبیر گیتی شستد شود کرد و بر راجیم
 شید مت عاصه را بر حکم رفت که سیاه آله و را در آنجا و کوچ و در لاجرم سرو حان با صحنه شد و در آن
 طه را سلم کرد و در حرم فرمان سلطان محمد میرا با حیرت خورشید و در دوشاخ آله و حاصره و آنجا و گشت
 تدر نمودن آله و یار حان آله و در ویرنا اوقات ستم قایم مقام در امر و در است عظم برای خود
 در سیس ایوب قلی آله یار حان آله و که حال شاه شاه عاری بود و در کاری در حضرت فعلی شاه و در است
 اعظم داشت این سبک کام چنان میداشت که بی ذلت طمع و طلب بدین مصطفی است و خواست در آنجا
 میرا اوقات ستم قایم مقام که متصدی امر و در است بود و در آنجا از روی خود و فوج اسبی داد و آنجا کبیر و در حرم
 سلطنت همیشه حاکمان سیف علم فتور و عاقلان و قریحان و قنقدتا حاصره قایم مقام که با صابیت راجی حفاقت
 عقل شستد تمام ایران بود و عاقت بر آله و در چیره شد و صلاح و صواب و در فرمان رفت که سیاه آله
 سحر و در مملکت فارس فرماندار است و در حیران حیرت از یاد شاه و کوفت بر و یک سیاه آله و در آنجا
 و گشت امر و در مملکت قاجار و عده و دولت و قانیه سلطنت توئی که رعایت و حمایت تو نمود و از این و آن
 عهد تا کون کار سلطنت بر محمد شاه راست میکت هم کون مملکت فارس که تدریس مملکت ایران است
 اگر درست تو مشیخ و صوط نشو و از خزانه حکومتی و شاه بیرون خواهد بود و چندان بیاس و تالش که داشت
 که طمع و طلب آله و در آنجا یکی و چندان راحت نگاه فرمود که سحر شیرا بر حید شرط تو اکر که نخستین
 اگر صد هزار تومان در مکت کت احرار و دولت مرا عطا کند و دیگر آنکه مرا احمد و مرا است صیت تا یک همه
 محام و درین رتبه بر من عطا شود و این باشد این جمله را باره به بد حاجت تسلیم کند و مملکت فارس را سحر و در آنجا
 من فتور و در پسند چند که من و آن را راجی حکمران با ششم سال و دیوانی طبع نهند قایم مقام و ادلی بیخ و چس
 کناده معروف داشت که ما و سیخ سفر شما را از این و آنجا و تدریس نهند قایم مقام و ادلی بیخ و چس
 تا سخته و در پسند آله و در آنجا قایم مقام که در بر عظم و کار که در مطلق بود و این سخن رسید توئی آله
 و چنان دیگر باره فرس طمع را تحریک داد و گشت و در بر عظم و کار که در مطلق بود و این سخن رسید توئی آله
 قلیان چون یکجور در دست در صحنه و ملازم خدمت سیاه آله و در امر و صحنه کت سیس سر و در مکت

و لیجان کرد و آسوی چون و لیجان جزس و سده محمد طاهر جان و دیگران سودی یافت بلکه سبب تنگی و تنگی
 لشکر است ایشان را در آن حالت تا شیراز آمدند پس متعهد شدند محمد طاهر جان را در شیراز گذاشته خود را به
 حرکت خیمه بیرون رود و در خدمت شاهزاده فیروزی که در آن وقت حکومت فارس را بر روی خود دارد گرفته و لیجان
 چون این سید سر بهمان تیر گرفت که نخستین با قتل کل و کلاب رسیده و در آنجا تنگ گرد و در حواصیل
 کلاهی که از ایشان با او بود استخوان بود و مقدم او را مارک و است و قتل کل که در فخر و قتل کلاب است
 مدویر و او را قرقا و شیرش را ماران و قرقا و در آنجا حای داد و وجود را نامی سی اطراف بیابان گرفت
 هر روز در دیو که در فخر و در چینی که است از میوه و شیر و در بر او متعهد شدند و آن لشکر با سوارهای
 رسیدند و حواصیل را رخنه و عدالت ایشان آنکه یافت و است که از در دستیره بیرون شدند بیابان
 درون است لا حرم بیدرگت لشکرگاه فیروزی را در آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را
 که درونی کلاهی حاطر قتل کلاب است و است که در آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را
 کرده و چون قتل کلاب را قتل کل مشرف بود که در آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را
 تمام است که شیرین بود و دست که در آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را
 که در آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را
 او شتاب گرفت و در عرض راه معلوم است که و لیجان و قتل سردی حاکم را که از آنجا که گشتن
 نهانی برین که لا حرم شتاب برق و مادام که در آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را
 با تیرهای کمان است و میداد و اگر قتل و بته کار و در آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را
 است و حکم رفت و او را شیراز که در آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را
 دار الحما و نمود و سایر کس از مردم را که در آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را
 او و دیگر قابل چندان سر برید و در سرهای ایشان سار را بر آورد که قاطعان طرق را کساره دست طبع مقلع است
 چنانکه مسیح افتاد که وقتی بکشتن از غلامان متعهد شدند و در آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را
 و از آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را
 همان در در فرات است و چنانکه در آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را
 آنرا لا حرم کار و در آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را
 شاه شاه عاریت سوزم که کمان و کساره و در آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را
 و در حوض و مصلی قلی حای سمانی و حوض سمانی و حوض و مصلی قلی حای سمانی
 و در آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را
 عاریت سوزم که کمان و کساره و در آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را
 سلاطین پیشین است و شاهزاده اسماعیل میرزا که در آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را
 میرزا احتیاد صافی داشت و شاهزاده اسماعیل میرزا که در آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را

و لیجان کرد و آسوی چون و لیجان جزس و سده محمد طاهر جان و دیگران سودی یافت بلکه سبب تنگی و تنگی
 لشکر است ایشان را در آن حالت تا شیراز آمدند پس متعهد شدند محمد طاهر جان را در شیراز گذاشته خود را به
 حرکت خیمه بیرون رود و در خدمت شاهزاده فیروزی که در آن وقت حکومت فارس را بر روی خود دارد گرفته و لیجان
 چون این سید سر بهمان تیر گرفت که نخستین با قتل کل و کلاب رسیده و در آنجا تنگ گرد و در حواصیل
 کلاهی که از ایشان با او بود استخوان بود و مقدم او را مارک و است و قتل کل که در فخر و قتل کلاب است
 مدویر و او را قرقا و شیرش را ماران و قرقا و در آنجا حای داد و وجود را نامی سی اطراف بیابان گرفت
 هر روز در دیو که در فخر و در چینی که است از میوه و شیر و در بر او متعهد شدند و آن لشکر با سوارهای
 رسیدند و حواصیل را رخنه و عدالت ایشان آنکه یافت و است که از در دستیره بیرون شدند بیابان
 درون است لا حرم بیدرگت لشکرگاه فیروزی را در آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را
 که درونی کلاهی حاطر قتل کلاب است و است که در آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را
 کرده و چون قتل کلاب را قتل کل مشرف بود که در آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را
 تمام است که شیرین بود و دست که در آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را
 که در آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را
 او شتاب گرفت و در عرض راه معلوم است که و لیجان و قتل سردی حاکم را که از آنجا که گشتن
 نهانی برین که لا حرم شتاب برق و مادام که در آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را
 با تیرهای کمان است و میداد و اگر قتل و بته کار و در آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را
 است و حکم رفت و او را شیراز که در آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را
 دار الحما و نمود و سایر کس از مردم را که در آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را
 او و دیگر قابل چندان سر برید و در سرهای ایشان سار را بر آورد که قاطعان طرق را کساره دست طبع مقلع است
 چنانکه مسیح افتاد که وقتی بکشتن از غلامان متعهد شدند و در آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را
 و از آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را
 همان در در فرات است و چنانکه در آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را
 آنرا لا حرم کار و در آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را
 شاه شاه عاریت سوزم که کمان و کساره و در آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را
 و در حوض و مصلی قلی حای سمانی و حوض سمانی و حوض و مصلی قلی حای سمانی
 و در آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را
 عاریت سوزم که کمان و کساره و در آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را
 سلاطین پیشین است و شاهزاده اسماعیل میرزا که در آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را
 میرزا احتیاد صافی داشت و شاهزاده اسماعیل میرزا که در آنجا که گشتن سردی متعهد شدند و آن را

صله دوم بارشج قاضی و قاضی است سنج آنگاه رنج

۳۳

به دست گرفت بهیچان کار و رادت قایم مقام بود و این به حکام میر و عاوقی که داشت سر مراد خاطر باد شاه
مختصر بیروت و اگر چکی اردو شاه میر سید و در امر اصلاح دولت داشت میداشت با طبع خویش ملوقی می بست
نی سوال و جواب بر حلافتان حکم فرمود سیکر و و اسیر و بصب شاه افزوده می گشت و آن کس بر سیر و خوش
سیکر و وقتی چنان افتاد که شایسته عاری محال است تو مان در مردی عباس عطا فرمود قایم مقام حکم
فرستاد و آن در استر داد که دوستی تو مان شایسته میام داد که عاقد و در خدمت دولت ایران خواست تا بیم
آنگاه تو چاکر بر دختری و مادر صد هزار تو مان بر ریاست تو ایم اختیار خویش گشت کرد اگر خواهی همانا می گشت
ایران را خود میکنی و شتاد هزار تو مان این در تو را باشد و من شایسته سر از تو مان کوچ و هم اگر در مسیما مدار
ستودم تو مان پست سر از تو مان قضاوت فرمای باد شاه را که در خاطر حوی شیر شرزه هفتاد مدرس کرد و اگر وقت
انتش عاقد فرود گشت و ساقه هلاک و دمار قایم مقام تمام مدوار آسوی قایم مقام کس که کید یا دست بهرام و
میداشت اما چنان می میداشت که تا زمانه ملک ایران سکه ستونی شود و در طریق دفع او برود و با حق با پیش
که تا آن به حکام بدست و زاری می نمود و عاقد و تدبیر نامی دیگر حسی حکام سر در کان ایران و سلاطین و ولی
عارض رقم کند که چنانکه یا شایه در عاقد اس سلاطین تا عاقد و ولایت عاقد بر بر سیر یا عاقد است و یک کس
آورد و آن مقام کند و در است بر سیکر باشد یا دسانان تو اسد و در او فرموده ان و در او در دست جنس
صلح کند و عاقل آن بود که تدبیر ناما فتنه بر مار اسب یابید با محمد شاه عاقدی حوت پس و در پیشگاه
از قتل خود ساقه نشده بودند و در چشم مردم مانس و گشت و من گشت تمام بود و اگر میداشت که قایم مقام در کان
خاطر شش آگاه شود مسا و کیدی عاقد و عاقل در کار ملک مدوار و کاسرم ما میر و انظر الی در سبلی صدرا لیا لکست
و محمد حسن جان رکه اینیکه قاسمی نامی و حیدر تر و دیگر در در دران حضرت و در تدبیر او چند استان سید
و حاجی میرزا آقاسی را که در طریق شوالی خویش میداشت میر آگاه آن قایم مقام تنگینه پست و چهارم
صفر به حکام عاقد و دیگر ما میرزا تقی علی ما دی و میرزا موسی بیست شتی میا و دهان که سید میرزا محمد سیر میرزا احمد
کاشی رفته در و کاس میرزا میرزا لکامیکه ستمی کاشی که عجم و نو و اور اسبیت و تغیرت کوید میو فت ار
حضرت باد شاه کس فضا داد و کس سید و او را طلب فرمود و در آسوی شایسته عاقدی قاسمی قولا و کلا
حاضر کرده فرمود که سالها بر در و عفت ما و ده و در و در فرخت هو و در و در وقت دم و پست اگر همه
جان بر سرش کرد و مساحت نباید رواد است قاسم جان عاقد فرما را چسپس فراغت رهاک هادگان
ال ویردی یکب هر دادر و میرزا رحیم شید مت عاقد که موثق و متعص بود و در هر یک رانته قلا و سپر
و فرمود عاقد رانته قایم مقام رانته قاسم در استان و در حکم قاسم که سید و اگر قراول پذیر شو و سار راحت
که در قهر بکنو له شش رایای در آید مع انصاف قایم مقام باع مکان رستان در آن و اگر کشتند در بالا عاقد عاقد
و کلا بیشتر با دشتا در سراسر ای دردی بروی شود و ال ویردی یکب و میرزا رحیم حرمهای خویش نیزان شت
او را در بالا عاقد عاقدی داد و در بر سرش ایستاد و شد مدیون رمانی که گشت و شاه حاضر شد گفت مس
حیدر سید و دهان نام که رانته و کستی رانته و ستم صاحب حار رحیم بر او اسیر و تقی و میرزا موسی سید

جلد دوم بایخ قاجار در مجملات شاخ اتوارخ

داد و سارسیاه کرد و بایخ چهار سواره و بیاض و شکرش هزاره نوبت تا عاید ریراند و در آنجا میرزا محمود و خانها
 که ارقن کا و داران دولت نامور نمود و در سن سپاه داد و سارسیاه حیلان کوچ داد و میرزا موسی شقاق مرزا میرزا
 در حیلان مشککه که پیوست داد و سارسیاه میرزا میرزا محمود در آنجا داد و افلا و نمود و میرزا اردک شرفی و خانها
 ارستان بر کشید و خود را فرزند میرزا موسی داد و خود رستان بر گرفت و در اول در اسی حورستان شعیان
 سختیاری ارقن محمد تقی خان که در یکی گشتیاری که سالها حبس بود و کار و ایان و مختاران را در
 در خاکستان خاک کا تا و غرض است و عادت میداشت سر دیکت شاهزاده آید و معروض داشت که
 محمد تقی خان را حاضر شدن در اجیرت هر سال است اگر او از طلب داشت بر که به خود داری و زخم
 خدمت تقاضا نمود و در وجه استیکش لا قبول اعاد داد و نه نام میرزا و ریاح فرمود که کمال است و شاه
 عاری صاحب تاج و لای است و محمد تقی خان و سلطنت و یاد کرده اکنون مایدنی بهار سر دیکت حاضر شود
 اگر به قوت عاریاتی و احاطه کسب و میرزا ایس علی آبادی را شقاق شعیان حان بر محمد تقی خان کسل
 ساخت تا اطلاع حکم کند و خود و سحاب در رول کوچ داد و حفر قلیان سیرا سده خال سختیاری و دیگر بر کمال
 آن قابل سواره و بیاض و فراوان و شکرش در قول نزد دیکت شاهزاده آید شد و پس از روز
 روز شرفتر گشت و شهرت بیشتر شعیان حان و میرزا اسرار و در محمد تقی خان مراحت کرده معروض داشتند
 که محمد تقی خان را حیات و بهشتی مرگ و جفا است که هرگز درین لشکرگاه تواند در آمد و شاهزاده بخت
 گشت که بعد از روز در لشکر سار و قطع و قطع او شاه و سحاب که در حای خود و کور می نمود و دیگر در آنجا
 چون شاهزاده هکما میرزا می تواند آید و در آن حکومت کا تا و رحمت فرمان مراد داشتند و محمد تقی
 لایق تر از آن که در روز و در قناری قائم مقام داد و در افلا و گشت و در آمدت که شاهزاده عاری و اما
 حای داشت قناری حان و شکرش میرزا اسرار حیلان حان و لای قناری را که مردی است و در آنجا
 حکومت کا تا نامور نمود و در این سال در پادشاه محترم میرزا ایرا الحادین ستونی کا شانی
 در دوع حان گفت و در بهجم بیع الاده ل میرزا اسد آله حان پیرش بر ص و داد که شد و در بهجم بیع الاده
 در این پیر میرزا اسد آله حان و وزیر شکر رحمت حان حان و نیز در بهجم و در این حای و محمد تقی حان شکرش
 آفای ناشی ر که دحای میس و یاد حان و بچی ناشی و محمد رضا حان پیر سهراب حان که حای و آقا فرج ایچ آقا
 و میرزا نصر شکر و میرزا محمد شکر و سرحل حان و میرزا حیدر آقا حان کا شانی سهرابی حان و
 شمول داد و در دوما کابرای بر دیکت رنج و بهر کس عرصه هلاک گشت و در بهجت که در حان و اما
 گرفته بود در حان حان و قریه اما مراده فاسم که از قرای طران است سکون داشت بعد
 مراحت شاهزاده عاری و اما مراده و قناری حان و حاکم حان و حاکم حان و حاکم حان و حاکم حان
 آمد که شهرت و کا شان که سیر و عالی و شوقین داد و خود در دارالامان تمستیس که چون در آمدت
 در راه بود و حای است یکدیگر و در سر کردگان و با و در آن چند گشته است و مرد حاضر کرده که ظل
 سلطان را در اما مراده فاسم نظری قرار و چند و ایس حای را میرزا آقا حان و وزیر شکر که در حاکم حان

[illegible]

بر موسی جان سواحنی ساف که در درک شاهراده آمد و بهرام میرزا و از اهلن حاضر فرمود آنگاه که
 آوردی محمد بی جان میراموسی آنرا سوار آورد و در دو دو صاحب فرمود و خویش نصان آقای خیرت تو کاه
 در این صاحب را بر آید ساسی سوار در سعاد موکب شد و محمد بی جان را با شش و حاتم شریف
 کرد و بعد از سه و هفت کوه موکب رسید و آن معطلی است که از آنجا سطرین خود مسدود و در دواز
 آسوی که معبودان کرد و سر بامرد و ج راه را بی پروا نشوای بر شد و بر فرزان که آبی جو سکوار و ساحتی
 هموا است امله تا بهر در فرزان آن جمل معبود و ده سطرین برای بیای بر دور مان و فرزدان خود و صحر
 کرده با هر یک جدا کار می دو صاحب و دو اکوش شاهراده شد و صاحب آسود که در دور و مگر بهرام میرام
 سی جان را در دستة قلعه نقلی و دو دود و لوله قلی خرا ده و آنجا ساف فرمود با مکرانستان آن جمل را ده
 و آنجا آنجا محمد بی جان را بر آید شکرگاه آورد و در دور و مگر سطرین کویج داده و در دور و محمد بی جان
 و بر سر بر داشت و نا و معاهد و بنا که صبح او در فرزند قلی جان شصت جان شکرگاه آن کرمان
 سمن کند و معنی جان پیوسته ملازم رکاب باشد و بهرام میرام مسدود معبود در این صاحب نظام
 کرده بهر خوشی به گاه مادر شاه به عرص و دو سال و نالی با همه ساله با همه عیشی جان با مکرانگاه
 معز کرده بود و رسید و محمد بی جان حصه فقه سفیان خوشتر صاحب بود آنگاه چون در عرصی نام
 بعد از وفات پادشاه و در وقت غفلت ساه و در جوانی خوشتر مرکب ری رفته بود و بهرام میرام میرزا احمد جان
 علامت شیده و صاحب جان سر به یک سال آنجا صاحب فضا شانی را که صری سدا کرد و ده عالم آن کرده
 که سبج که در نام داشت معز بود و شش بعد از آگاهی و مصوب فرمود و سر به حکومت بدو و در
 بعد از فرمان شاهراده را بد فرما که سبج همه را علف فرستاد آنگاه شاهراده آن جمل جان و اتقوی
 قاجار را آن حکومت خوشتر که پیشه خود را مراحت کرد و گما و در دول توصیف بود که کار آن مله نظام
 فرمود و آنجا حکم نامادنی سحر کرد و در دمر و میرام موسی را آنجا خیرت فرمان پادشاه روانه دار و اهل و طران
 شد و در سا هرا ده بهرام میرام که فرمان شانی سده و در آنجا خیرت فرمان شاه ساه عار سه
 سپهر لشکر کرده و فرج کوران را که سپرده محمد و لعلان پسر سلمان جان بود و امور فرمان روادری را بر صاحب
 آنکری می نمود و فرج کرمانی از اهل آنکه جان خیرت جان کلا شتر سده و او بچهار راد و دسده در کنگان
 لشکرگاه شاه ساه پیوسته و خود را راه بها و به و در حد قلی ساف کرده و در حسن ساج ناماد و گما و در ازمی
 چهارم حال است ناماد و بهر حاسر کرده و کار مردم ساری و مسال و نالی شاهراده را ساهم کرده و در حبس
 و عجم شهر نشان مراحت کرمان بود و آن موسی چون شاه شاه عاری را سحر کرگان و در دوازده اهل و طران
 جان معروض شد و که اختلالی در امر کرمان ناماد شده و در حسن می را سحر کرگان را را می بهرام میرام
 حاضر و در بهر رده اند و در علم انکار بدست آورد و ساه لاهرم خیرت فرمان شاهراده و حکومت می
 معز و در چهارم شهر شوال در کرمان شانی پروا شد و راه عریان محمد روانه دار و اهل و طران
 کشت و معز و در بهر جان ساج آگاهی شانی و شهر رمضان با موز سلیم سحر صغیر آق غریب و عجم و حکومت

جلد دوم تاریخ قاجاریہ از مجلہات جامعہ قزوین

११

[illegible]

شرح فلسفہ و حکم و کرم محمد صالح قاضی

[illegible]

جلد دوم تاریخ قاجاریه از محمدتاج التواریخ

۳۴۴

محمد جان معروف داشت که در روزگار علم است و ادب کمال داشت و دیانت که در او است شاهان اسلام علیهم السلام
 و لیکن در تن مخصوص و بسته به امور نظامی و علمی و معروف که این که هرگز از مایه را تا تو سیر دم در عزت و بیکویتی
 میشتن تا اهل ایران در سایه امید وخت میا در است که سید نظام العلماء و عرض کرد که اصحاب اسما را سزاوار
 که قلوب ملوک و سلاطین است نهادن که دو پادشاه بر درگاه این سده را در جو را سید است و پسند داشت آنکه
 بر حسن و رو خواجه باشد و من مورد الطاف و پادشاه و جواهر هم شد آنکه و پس حال محمد ظاهر خان کرد و خدا را
 ما در است و میرزا قلی خان را بر سر سید محمد جان عرض کرد که این مستوفی نظام بود و ایکه وزیر نظام است
 و یکس است که در نظر و روح هم کام خوار حس و میرزا قلی خان حضرت امیر بطور کرده و معروف و مشکوفا در را
 که رفیق خود را دیگر ماره و دیدار کرد هم پس شان درسی حال او را بر سر کرد و یا سحر گرفت آنکه و میرزا حکیم کشمی را
 معروفی در شمار اوصیاست که در معنای امیر نظام را بیکو مژده و مایه را اعلی که مرتبه حکمت میانی که در هر
 تو در تمام ماسا که نشاند آنکه و امیر نظام هم معروف و حصار هرات را در رصا است است افغانان را و در کجاست
 که شاهنشاه ایران را با شکری می فرادان چندین سکر گردان دارند امیر نظام را این بخان است تمام تقیری کرد و
 بیکو پانچمی و او عرض کرد که قلعه هرات را آن حاصات و رصا است است بلکه ما طر که بکی سبیل شده که تا گول
 و مستحق سلطان متوجه نیست و صدق این سخن را در کتب تواریخ خواند است افغانان خودی بهی مرد و ملک
 و از مد که سالهای و از است که با سبیه و ماسد تو امیر بطوری در زم می و هم و هر که شکست می نمود با بیکو
 شهر بدین و حصار می اندازد و افغانان را پس یواز قلعه خوشیش دادی که سید و هر که می داند ایر بهی
 در میان امیر بطور این سخن حاکم است شد و دیگر ماره و معروف و حاجی را ایران را دایمی در سینه که رحمت اند و جانی
 گرفتار شده با و و همچنان اوجا است که در شکوه اسیر اینان گشته است ایکه و دوح نیکو سلمان
 در حضرت شاهشاه ایران اندا که از عا نین اسیران و که رحمت کسان را مارا و وطن فرستیم بیکو که می باشد و تو او اندر
 و بختی محکم تر کرد و امیر نظام معروف داشت که چسپین است و انجام امیر امر را در ذمت نهاد و در حصین
 الصراف داد و حمله مراحت کردند و آن در را استوار کرد و او در سال ایشان انقیاد این مصلحتی با یکس
 او را امیر نظام مرستاد و در عرض راه به و سبیه و او گرفته سیاست گذشت و بنده را در
 عمران بهی و آن مصلحتی می اندازد میز راقی جان و د و دیگر را برای عیسی خان و محمد ظاهر خان اندا داشت
 بیک حلقه کشتیری را بر محمد آقا بی سیر نظام العلماء که بنور که دکی و عطف کرد و معروف و از هرات که
 محمد آقا چون بر رکت شود که پادشاهی مارا ف و د که مراد و طفلی فراموش نکرد و نظام العلماء که کشمی
 و هر یک از چاکران با صدا که از محمد و محل و سلطنتی زندلی کرد و بعد از سه روز امیر بطور را و که رحمتان گرفت
 و لیکن طریق آرد با چنان پیش داشت و بعد و در و به تیسر و دیگر ماره و امیر بطور تاجی مرتفع با ماسر و
 شان عظامی با حاکم ملی که حاکم و شاهان است میا و لیکن با افتاد و قمر نر داشت آنکه و لیکن به و در
 مرتبه بخا کرد و معروف محمد ظاهر خان خفا و در کاست داشت شاه داشت شهر را بر امیر بطور را در رصا
 و دوح سبکی سلمان پذیرفته است و چون میرزا اسد الله خان نوکی و در ماره را و دوح جهان گفت

شرح سلطنت و ہمایکب سے محمد شاہ قاضی

For

[illegible]

حضرت
 کامران مسعودی
 مکتب آیدین
 حوزہ روم و
 مقامیہ صفہ الاولیہ
 بانی

جلد دوم تاریخ از تعلقات ناسخ التواریخ

در دم داد و بدایان را مرد و دیت و بجاته اسرار کما حق تعالی گفت و پای اصطفا را پیشان طعنه و بیگانه
هر بیت شد و آصف آند و عمل به کج در آمد و از آنجا اسکندر رخا را در زاده خود را ماد و فوج سر
مرا و دقرائی و سودا و قرائی و مستقلای لشکر روان داشت و چون این سر را در عرض راه کوه و دره و دیت
و بلند فراوان بود اسکندر رخا را داده شد و از راه دیگر کوچ داد و لشکر طریق دیگر برداشت کاسم
اسکندر رخا را چون خواست از میان دره عبور کرد جماعت همراه و چشمیدی و غیره و کوچی و فوجی که از دور
و در یکتنگران و نو و دما که راه دور آمدند و فوجی که راه را از آن دره مسدود و مسدود و در و حاش
رخا را که بر آمده اسکندر رخا را مردم آورد که در شیب دره بودند و در کوه که آصف آند و لشکر ساخت
و کار را و صفت قنادان چون تیران یکی همه احدی چون شد و بسیار کس از مردم و مقتول گشت و بسیار
اسیر ساختند و اسکندر رخا را با اسب که در زیر زخم برداشت اسبهای کشته و مردان خود کشته را بر سر گذارد
و چنان مرد را در دم داد و از آن سوی چون آصف آند و در یکت و مرده شد آن قناس خبر رسید که اسکندر
سیاف دست که در راه داده شد دست هم در ایوقت ماکا و ماکت تخلف شکست رسید و شکست افتاد
که ترکان با اسکندر رخا را در آن پیش آمد لشکریان خود اسبند و او سپردن شود آصف آند و در زمانه
و گفت اکنون جهان تاریکیت شود و اسکندر رخا را تا ماد و حشمتی داری خواهد کرد و اگر این لشکر هم اکنون کس
که در در سکا و خود بیعت نیست که راه مد بخشد و خود در تاریکی شب تا شود با اهل آن شتا تا ماد و در
چون سید و در جعفر قلیان قرا و داعی و فوجی همان ترکان و لو و کلبیل جانان را با اوج خود و جعفر قلیان
شد و لو و سوار کرد و لو و سوار و کلبیلانی حکم آصف آند و در اسکندر رخا را بیرون شد و در دور و در
آفتاب صود داده بود که نزد سکا رسیدند اسکندر رخا را همچنان در این سکه گشتگان در زم سید و بعد از رسیدن
لشکریان آن در دست لا گرفت و در دور و در لشکر کوشش کوشش در آمد مردم اسکندر رخا را بر روی تار
دست کرده و در پایان امر ترکان را شکستند و هر بیت زدند و در قضا و بر وقت سواران سوار آمد و در
رسیدند به رتبیان چون این مدید و دیگر ماره و دی سخته آه بکست حکمت کرده و جعفر قلیان که دست و لو
و سواران حرا سانی تا شش برده از پیش روی ایشان بیرون شدند چون در میان بیرون لشکر حرا سانی
ایستاد و کوا و صحت افتاد و تیر جان بر بهک ما فوج قرا و داعی را شای جعفر قلیان رسید و حرکت پیوت
از دوسوی و در آن در دم داد و دیت ترکان و سواران حرا سانی و ست و لو و مقتول گشت و از آن سوی رسید و اسطال
براه که کتب اسیر کردگان ماسود و در حاشی صفت و بسیار کس از مردم و اسیر و قتل گشت
لا حرم ترکان نیت ما بکست و او مد و طریق قرا و رتبیان گشتند و ایرانیان را شکستگاه آصف آند و در اجعت
ممود و در این هنگام آصف آند و در سحر لاهر عا و رتبیان هم مردم داد و مردمی را که حاجی یکت نام داشت
و از رتبیان خود همان بر راه از در حدیعت فرار کرده و یا بهد گشت که راه ایران شده و لو و دلیل را که در تاسپا و
رهائی کرده و سالار حرا سانی یک که از رتبیان پس وقت استوار فرصت میداشت لشکر را میان از
عبور داد که از دوسوی حرا سانی را فرار داشت چون لشکر میان دره در آمد ماکا و ترکان از سقا قنایرتون صند

اصحاب باردار و مصلحتی جان کنون خاطر او را کمخوف داشت و او را محال مکنده است. اما بهر سبب که شکر
ساخته جان را روح و شکر بر داشت و هم در اینجا بیجا شده عاری شاهزاده طماست میرزای مویدالدوله را
که حکومت بهمان وقایع آن ارضی داشت حاضر صحرای بوده فرمان کرد تا در سفر هرات ملازم نگاشتند
و او سیح راه کرده رتقای شکر یان کوچ داد و در ارضی هرات بدرگاه پیوست و بهتسکام مراستند
از تقدیم خدمت بیج تشب و در ورنیا سود

فرار کردن قتل سلطان و بعضی شاهزادگان از قلعه اردیبل بکشت روئیده

و هم در میان مرصطاعون در مکتب آذربایجان راه کرده و شهر مراغه و اردیبل را فرو گرفت چون بهی تهر
تیرز سلامت بود و سلطان را در مراغه و دیگر شاهزادگان را از اردیبل سله شهر بخوین دادند و
ملاهی طاعون مشت و بکر یار و فرماندهان را در اردیبل حاکم کرد و ایشان ظل سلطان و بعضی میرزایان را
جسمی میرزای خلع اسلحه و محمد تقی میرزای حاکم اسلحه. اما میرزای میرزا کیسیکی باشی شاهزاده محمود
و شیعی میرزا و محمد حسین میرزا حاکم شده اند و در این زمان میرزای میرزا ملک را بود و چون بخیر آمدن
قلعه اردیبل توفیق نموده در کس اندول در خاطر گرفت که اگر توانست از شکای زندان فرار کند و بخت
ما در میان قلعه بیرون شهر تقی خضر کرد و از آنجا بدرت و پس آنکه کنون ضمیمه را بکشت و اردو شاهزادگان را
بر بخت که ماه درین قلعه کرده و در هرات بر حاکم گرد و در حالت میان سپهر قس و مادر دم فرومایه شنیدن گوش
منشی کشت یس بعد از یکدیگر محمد حسین میرزا را با محمد جان در کس امیر نظام مکتومی کرده که اگر چه مادر استند و ایم
اما با دوشاداد کاظم و در مکتب و در شهری شهر یاری بود و دریم و با سار و مرک شاهزاده محمود و آسوده ایم و در
درین قلعه کاه و بیجا و محتاج مکرمانه شویم و ماچار ما بدین پیشش صحرای کیم و ما اهل برین و ما را در و حاکم و
شوخی این حادثه بسیار بر ما صدمت است ما در دولت را بر میست که اگر توانا را در خوشیست معادل بصد تو
در مکتب و در راه ما دل کسی تا درین قلعه بسیار حاکم کیم بسیار نشد و هر یک از شاهزادگان در کس
آن مکتوب بکشد چند رقم کردند و حاجتم بر نهاده و چون مکتوب ایشان بخاطر سر نظام افشا و بصد تو ما را در
ایشان انفاذ داشت و شاهزاده در کس اندول و تصدی عمارت حاکم کشت محمد تقی میرزا پسر با اسلحه
که حکومت اردیبل داشت و حاجی علی عسکر خواجه سراسر که در ارت و دیگر و اگر چه بهر روزه درین قلعه بود
دشاهزادگان را ناگزیر پس میگردند و مسبب میان تمام حاکم ایشان داخل مانده با آنکه شاهزاده در کس اندول
آقا محمد ابراهیم مراد زین جو در اردو فروید کرد و با بهانه خراجی جام و دس مرد خشنی آورد و ایشان را بفرود
کار در آید و در هرات متقیان را آسوست که از جای حاکم حسی بیرون باره بر نهاده که در میان حاکم
بر کس و این جنس در کس که بهر ساله بر آب بود از قصاصت قتل ما را حاشیه و و و بسیار مراد از آن بخت
ما آنکه متقیان همه در و حاکم تمام خمر کردند و بهر شب بهت بود و صحرای که بهر شب را بهتند و خاک که خاک
حمام بر روبرو هم کرده تا آنکه که سراسر از میان حاکم بیرون کرده و در این میان نیز از شدت سسکی بر سر اسواران
و ارموی نیز بفرق را استوار کردند و مسافت این بخت است و بیع و چون کار بعب سیاهی رفت شاهزاده

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجله تاریخ آفرین

۳۵۸

اصحاب مادر دار و جملگی جان کون خاطر اورا مکتوف داشت و اورا محال مکتف است. اما همش کتبیکر
ساخته جان را خودش میرداشت و هم در ایالتی تاج شاه عاری تا براده کما سبب میررای مویده آمد و
که حکومت بهمان توابع آن را همی داشت حاضر حصر بود و قراول کرد تا در معمرات ملایم را کما شانه
و او سیح را در کرده رتقای لشکریان کوچ داد و در اسی برات در کاه بیست و یکم کما مراعتی نشا

از تقدیم خدمت سیح شب در روز با سود

فرار کردن قتل سلطان و بعضی است این دو کان در قلعه اردیل مکتف روسته

و هم در میان مرص طاعون در مکتف آرد و با جان راه کرده و شهر مراده و اردیل را فر و گرفت چون بوی تهر
ترتر سلامت بود و سلطان را در مراده و دیگر تا براده کان را از اردیل سله و تهر بر ستوبل داد و چنان
طای طاعون مشت و دیگر باره مریان شد تا در اردیل حاجی کس در ایشان طل سلطان و علی قلی میرای کلا
جسم علی میرای تحمل اسلحه و قندقی میرای جسم اسلحه. اما بریدی میرای کشیکچی باشی. تا براده مجود
و شیعی میرای محمد حسین میرای حشمت آله و له و منج آلمان میرای میر ملکات را و در چون بجهاد دست نانی
قلعه اردیل قفق محمد و در کس آله و له در خاطر گرفت که اگر تو اسناد از شکسای زندان فرار کس سده و
تا در میان قلعه بیرون شهر قلی خنجر کنند و در اسناد بر تود و پس قی آنکه کمون صمیرا مکتوف اردو تا بر کازا
بر بخت که مایه درین قلعه که در ابر جویش کرد و در حاجت میان شهر قس و ما مردم فرو مایه شنیدل قوش
منشقی کشت پس بهادر یکدیگر محمد حسین میرای محمد جان رکبه امیر نظام مکتومی کرد که اگر چه ما را. آتش در اعم
اما یا د شاه را در کانیم و در هر یک و در شهری شهر یاری نو و ایم و با سار و برکت شانه خود و آسوده ایم و روز
درین قلعه کاه و بیجا و محتاج کرده تا تویم و ما چار مایه پاش شمر جو کریم و ما اهل بزر و ما را در و چا جماع
شوییم این حادثه بسیار بر ما صحت است ما دولت را بر نیست کن اگر تو امان جوشیتش معادل سید تو پا
در مکتف در راه مایل کنی تا درین قلعه بسیار حاجی کنیم بسیار ما شد و هر یک از شاهزادگان و دیگر
آن مکتوف کنگه چند رقم کردند و حاجت بر نهاده و آن مکتوف ایشان مخطوطه مر نظام افشا و سید تو مان را در
ایشان انفا داشت و شاهزاده در کس آله و له و تصدی عمارت تمام کشت محمد علی میرای پسر بابا تسلط
که حکومت او دپل داشت و حاجی علی عسکر حو به ساری که در ارادت و یکدیگر در کس به روز و بیلان کاه
و شاهزادگان را را بر سر میکروند سبب میان تمام ارجیت ایشان حاصل نماند با بملک شاهزاده در کس آله
آقا محمد ابراهیم برادران خود در او از فرین کرد تا بهار حصر حاجی جام و قس بر دختی آورد و ایشان را فرود
کار و در آمد و در نهان قسبان را آموخت که در حاجی تمام حسی بیرون مار و بهر جیا کلا در حاجی سدی
رکبه و اسحق سدی که چند ساله بر تاب بود در قضا سبب ملت ما را حوشیده بود و سبب میان مراده کلا
ما بملک قسبان همه روزهای تمام فکر کرده و وجه شصت سید و سحر حاکم و سحر و در دست و حاکم که در کاک
حام بر در هم کرده تا آنکه که سید در میان سدی بیرون کرد و در دپل میان برادرش سکی بر سر او راجه
واری سکی بر سر نقب را استوار کرده و مسافت این عقب سیت ذرع بود و چون کلا عقب سیای رفت شاهزاده

جلد دوم تاریخ قاجاریه از محمدتاج میرزا

۳۶۲

ایران مداحی شد جدا که سولات منکرین ایران قریب اسحاق شود راه بیانی ما انجمن حسین خان منتهی به
شوال در اسلامول کوچ داده شد و دیگر کمر بر یکسره هر قدر حاج بود آن آمد در آن کا قطع مسافت کرده و از طریق جرجان
به سمت مرودشت صادر و در مدخل ملک وید بر سر منتهی جرجان وید و در راه دیدار کرد و او حسن از ملک
منتهی به ایران مداحی شد و مرودشت و در آن کا قطع در آورد و هر آنکس که ساخته بود مداحی شد
نقی از آتش کار می ایران و شکایت از سر شاهنشاهی عاری می شد بود حسین خان از یاسج از قس عهد
کار داران مکر بر مار نمود وید و عهد نامه شهری که در حله اول تاریخ قاجاریه در قسمت ثلث است که در
نامنا ایران قصد می کنند که دولت مکر بر مار وید میست و ما ایر معاهد کشتی جنگی
فارس مرودشت و احراز جنگ نمود و کاران میرزا را در مخالفت پادشاه ایران اعوانه و در سرخ
کشت یکو است که اس کلمات را در قلمی قاس مله منتهی به کشوف دارم که مکمل دولت مکر بر مار
عهد نامه عهد داشت پس این معاهدات زمانی کرده انعقاد شدند داشت و از سوی ملکی مجلس که در
بوجسین خان را در کرده آگهی داد که میان دولت مکر بر مار و ایران کار بر محاسن معاهدات است و سعادت
نور دولت باید بر قوتیست اما که در آن مجلس چون از سعادت حسین خان آگهی یافتند پادشاه
بر دل مبارک کس بر دیکت و مرودشت که اگر شاهنشاهی ایران دست از افغانستان مار دارد و در
سلوک نگیریم و مواج سیاه آور با چنان راه جدا از خوشتر برسانیم حسین خان صورت حال را در
گود دست مرودشت و خود مرودشت که پکت روانه در کاه شاهنشاهی عاری داشت و خود در چهارم در
مدست امیر اطهر رسیده بود و الطاف و اتفاق کشت و در وی چند سوت و اجواب مکتوب وید و در
ارسلان رسید بکاشته بود که ما و ما دولت ایران صحتی ما شد چون بیکتاب مکمل مواد صفا انک
ساخته که کار داران ایران حسن از در مدست که در ایشان پذیرفته است انجمن حسین خان
یح در در توقف و دست یاسج ما مدست اجناس ایران را از این اطهر رسیده گرفته و در یاد هم
مقرم انوار امپکت ملک فرایه که در چاک
در حای خود که خواسته

قصه حرمی محرمه دست علی رضا پاستا وزیر عداد

دوم در اسب علی رضا پاستا وزیر عداد و در دستش ایران و دوم را که ساهای دار و زانیان می
و حاشاک نفس عهد و طوفان شده و فدا و مکر دست را که در شهر محرمه خوانان حاکم و علی از محمد
و در کاران طریق رفت و مدار می سپرد و از این روی شورش متحرک در آن محرمه فرو می آورد و در
عتاری انصره کاستی شد و این معنی در خاطر علی رضا پاستا نفی می کند و اشعار فرست میزنم
که شامانه عاری در ظاهر هرات لشکرگاه و است وقت را نشیت است و شکر می انوه کرده ناکار
محرمه ناصر آدر حاکم محرمه و حاکمی از عرس که در آن مله سکون پیش شد چون این رسید مد قصد
تستند و در اول حلیه ای اصطلاح ایشان لغزید تا قتیستیل و کر بری را که کشت لشکر دولت

دفع ایشان را بقیمم مردم داد و برادرش شکمچی مستر فی و کلادی و عمار طوطی و طالش کرید و ساحت و ناتوق و درآرد
 را اثرش بیرون تاحمت و حکما عمار آمد و گشتی درآرد فلکد و شش مر سبک را بد و حکمت حکمیه و طاق و اول
 دور آن را بیم مر سبک مسافت قرون میت درآرد و دور آنجا دور می جسد اعدا که اگر کرد در راه خبر و چو
 سرد است چون دور رود گیر بر باد ریاح حاصله نوری و آب سحر را طلیان طوطیان داد و یکتسان رود کشتن دار
 خطری هونک پیش آمد بعد از سکون ما و در آتش سحر راه مر گرفت و سحر بریه حرکت در رفت تر کجا مان چون
 این لشکر دید به و توان مقاومت و مسازت به داشتند سر کرده نشت لطیفی که سبحت جمعی کمتر عرض شد شکم
 و صاف نهانی که انچه سر کرده بود و آلاقی که در هر حرب و حربه و دیگر مصالح داشتند بعضی مر می و روحی عرب آمد
 در کوشش بریزن چون این کار را سرداخت مرا حجت کرد و مسورت حال را کاشته اعدا حشرت ما و شاه و شاه
 شامت و عازمی یکت تفتیر مرتفع سحر اهرآ ما و یکت قعدستان شیر و حور شید تمام اناس را در راه مر
 و صامیل سرچ قتر تهیه و فرستاد

[illegible]

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجله تاریخ آتوارنج

بود و کشته شد و دیگر خانیها مورد و محاصره شمرای نامند و حاکم و انشیر خراسان که در مدح اقتصاد و رفاهت
 کامران میرزا با برآمدن حاکم کرد که تا چند محکمت را خراب باید داشت و مردم را بطلان کثرت باید که پشت
 صورت کشت که شاهنشاهی را در او اطمینان است و چون در حضرتش و جیس فریاد بر خاک میزدند
 حال عرض کرد که محکمت یکین از مردم خود را بدین محکمت خیرتیم و انابت جویم پس از غوغا که غرق درگاه
 سپهریم پس کامران میرزا عرضیه بخار کرد و در خوان عریضه نگاشت ای باغیان چراغ زمره ان تویی که
 کاری به غلامان کس آتش بیاور و در خواستار شد که بکین از غلامان درگاه در وین شهر شد و از این نظر
 کند و طرفی حضرت میردو بدست یکی از بزرگان افغان افتاد و داشت بر حسب فرمان حاجی محمد تقی میرزا که در روز
 حاجی میرزا آقا ساسی میخواست داشت مامور شده و شهر در زحمت و کامران نیز از تقابل سلطنت را بشکست
 مردم و او تکلیف صاحب وزیر مختار و دولت انگلیس چون بی دست در نهانی بکین از مردم خود را شهر فرستاد
 پیام کرد که هرگز از شهر پسرون شود و در وی حید استوار باشد که بر اینکار کامران تو خواهم پس که در وادار میوی
 صحبت شاهنشاهی بخاری که در وقت کفایت و عمر کرد که قلع افغانان بدست شما سبب شکست و بدو نشان
 نظر به اتحاد و دین ایران و انگلیس صواب آنست که از تسخیر هرات دست باز دارد و بدو طرفی از افغانان بسیار
 شاهنشاهی بخاری از چشم شد و او را نامت رو که تو سپهری ما آرمود و نود و صلاح دین و دولت بدست وادار
 پیش بر آمد تا از آن سوی کامران میرزا بخشش و تکلیف و خواهی باز آمدن و از بیاورن و پیشش نشان شد و حاجی محمد
 القدر فی نیل مردم مراحت کرد و در روز پنجم شهر صفر از قبل مودود جان و امر اسپم جان فیروز کوچی نادر پیکت
 صاحب نظر بیک و اسد اندیک هاجر حضرت شده بیگیتی تسایند بکند اششد و عرفیه مودود و خان و از این
 خان را که شهر بر امانت و فرمان برداری بود بر سبب بدو بر حسب فرمان قلع و باغیس بر نیول ایشان مقرر شد
 و مرستادگان کار و امر اجابت کردند و در این وقت شاهزاده سلطان محمد میرزا ای سبب آمد که اسکندری
 سخت و سید و کورستان هرات بدست کرد و کلو که توبه را آن مراد و چون در خود اینجا رانق و از اننده
 تا یکصد تن چهار چرخه در وادار آن سنگها که کور توب و چهار و بر وادار و هم در شهر اول مقرر حکم رفت که قلع
 و در وی حکام ابرار ابدیشان بر دیس چیدن از شپیدستان حاکم مامور بکل خلع شده و خلعت میفانند
 میرزا حاکم سمان و ترغیب خان فروشی که وزیر او را و چون خلعت می میرزا حاکم کینان و اما انده خان مبارک
 وزیر او را میرزا جیم شیدست صاحب برگرفت و خلعت فریدون میرزا و امیرا غفرای فارس را تا دی پیکت حامل
 گشت و خلعت شوهر خان محمد الدوله را که این سبب حکام در کفر افغانان بود و خلعت محمد ناصر خان کاکم
 میرزا حسن شیدست سپردند و خلعت قهرمان میرزا افغان که از بجا لایر امیر را قطع علی برگرفت و اسد
 یکت فرانش خلوت حامل خلعت قطع علی خان حاکم افغانان گشت آنچه روز دوم با و صفر از هرات کوچ
 داده و در آن مقصد شدند و در روز ششم مقرر شد که خان امیر توخان و حضرت علیان سر قریب قراوه داعی با قراول
 کرد و در قریب خبران با حاجی از سواره و پیاده و بدو حاجی کرج تا خضر بر دشتین مویشی و دو باب مرده شد
 کرج را در مراجع و مراجع توبه ساختند و شصت سوار از مردم هرات که در آن اراضی ای میچ اسب شده بود

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجله تاریخ ایران

۳۸

در وقت که در قهقهه ای هرات در تار و دست تر و صبر تر می شد و چون لشکر ایران نیز با طول مدت حصار داد و هرات حاضر بجهت داشتند در تحریک قلع و رابع و حور شهر و قطع اشعار و در تحت سنا نهاد و اما خود واری میگردید و در دست فرسکت و سی فرسکت اطراف هرات پامان ساوه گشت و در عمارت و در اجتهاد پرتابند و همین در شهر هرات را صد مدت کلوک توب و جمیاد که در حصار سلامت بود و ملک و در قحطیات بجای دور از قشور و در کجا دادید گشت اما این شهر یار عاری دلی بر آن داشت که بی نیت یوش و کثرت که گشتش شهر هرات مطبوع شود و مردم هرات را خواهی که تسلیل و زیر مختار انگلس با سپهر رحمت خود واری میگردید و اما یک در رستی سپاه و توپچیان لشکر کارا محترم داشتند بسیار وقت بود که در اعلی یا کبوسری بر لب باره هرات می نشست و در این با کلوک توب سپت می شد و که او که اعدا مان کلا و حور و اگر سر جوئی کرد و جارسین یو واره نو و اگر بگرد و نچون و اما شدن با کلوک توب براد میرفت

تعیین است و شاه و غازی تو آد سپاه را از کسکرا و تحریک لشکر را در محاصره هرات چون کار می حاضر هرات در زانگسید و کاران میر را اگر دین می سر فرو نداشت شاه غازی بکار آن نهاد و که بگویم پورستون قلعه و آخر و در بیس از سر ابر و پرو و سید و بر آبی تیر گشت و در پشت و نعل یکی صمود و فرمود اما یک در برج و باره شهر را سد نکرد که کلوک توب و لشکرت بر فرود آن قل مبارید بدان میگردید و اما توب با آجی کرد و داد است و جمود و ص کرد و در اوزان کون که است طریق یورش هرات را در محمود و با سر میر و در هرات فرمود آنگاه در دست حکم حبیب الله خان امیر توپخانه زده و در دمان توپها را گستاخ و داشت و صبح و باره شهر را از آقا چند و تکراند و احتار پس آن فرمود و تا شاه هرات و محمد رضا میر اسکا اسکندر خان در زرف و سلطان محمد میرزای سید الله و کسکرا و اینان کجانی جای کرده شاهزاده علیقلی میرزا ابیکر محمد خان سردار اوج عراق را آمد و از اکثر شهر یا جرعه میرزا ابیکر که علیقلی خان پیش از رفتن آنچه کراوان باشند و هر فوج از لشکر بر ریادت حلاوت کنند و بر رسا سنا واریاد و شاه یا و اکش بر مد و فرغانه دت که دو ساعت را این شش که سعیده شمع دیدار لشکر کار واریه تر گسیل چو این بد است آشفته حاضر شده شتاب زده مد کا و یا د سا آمد و از در فراغت سر می داشت که در روزه این لشکر را در حکمت دارد و دید تا ماس بد و شش سر رفته کاران میرزا و با محمد خان را در محبت آدم شانه شامت دولت انگلس را نگاه داشته ستول در اما جات مغرور که و حلقی شانه از او محمد رضا میرزا نخواست که تر گسیل را و محمد علیان قزاق با غراما چهار سو از رحمت کن تا از در واره حاکمات شهر هرات از در و چون گیل بد و در شهر دت کار و دیگر که در که بختین کاران میرزا و با محمد خان را بر آب گنجیت که این چند روز که در مسارت مسدود است هر چند و تکر که در و یو از قلعه با وید شد و میگردید و از خوشیست معاول و در هرات و در مسکو که در میان داد و پیشان را در ترس برج و باره که گشت و گفت و و ما و دیگر خوشیست از یکی که گشتند و حکایه از کما و ریای جهان دیدار شود آن همسکام رزم ایران را دشمنان بگرد و وحاک و خوشیست از حاکمات بر خیزد و چون از این کار برید و دخت از هرات بیرون شده و طریق لشکر کار گرفت و محمد علیان قزاق با غراما بر تاخت و بغرض رساید شاه شاه غازی از چشم تنده و فرغانه که در تانگین از لشکر کار میروند و او نیز بدین حدیث و

جلد دوم تاریخ قاجاریه و تحولات تاریخ اتوبیج

آنچه شاهنشاهی پیکر در تو آتوسیه را حاضر و پیشته که مراد و خاطر جانی می رود که باید بقوت دیرتسن انقیاد است
 کرد و افغانان را بر کیم کمران پیشانی آتوسیه استیکار را تا قدرت ماید سرسبز کرد و آنگاه مقیم کرد و کجاست از حدی قی
 ساید که شت و در کما و حندق ناپای به شهر ساجه و دوع عروج ماید و دوسم در عرض این ماه و فصل است
 که این دمان شیر حاجی کو بند و سر کنده و دیگر اندر است و از این سر فصلی جابجی را افغانان شمشیر شمشال شک
 حای کرده و چون این حاکم را قهر کس و بکند و آنگاه بیای قلعه در رسند و باید بر ح و مار که در دوع افروخته
 صعود نمایند و دردی عاقل امری چندین خطیر بیرون تحریر تقدیریم نفر ماید کنون بگویند شما کدام بکیت جان غریب را
 خازین بدارید و پاتخان بدین قلعه یورش می برید تا ما ایم که سران را از این گداز و مقصید ما تواند که شت و در
 عرض ما نفکستست و دوع و غرضه هلاکت کرد و در میان سر خوشش جان افشار که شیر در میان شجاعت بکند و در
 حین صراحت بر خاک بهاد و از خجسته روزت گرفت شاه شاه خاری و ناخسیر مرشد و فرمان که هر کس
 سر بک فرج حلقه و مصطفی قلیان سرب و فرج سمنانی و داسانی بر سر طوقی دارد و بدو شتوان او باشد و انحرور
 و دیگر سر خوشش جان را مادی و کار جنگ راست کرد و دمان تو بهاکش ده داشت آنجا و میان استوار کرد و شت
 اسکندر جان ماسد شیران سکی نرم دمان از حندق به انوی شده و از سر شیر حاجی حور کرد و چهل شمشال و پنجاه
 نقه که از افغانان برود و سی تن از جماعتش جان را سر بر گرفت و در میان شیر حاجی سیم شت و دوع
 دل عرفیه کرد و شت نمود که اگر شاه فرمان کسده همان آنجا سار و شهر حدود و اگر جان بر سر آنجا کس
 راه دیس و دولت سهل باشد و اگر نه پس بر ح خاکسری را فرود گیرم شهر بار و در افراد آن شتیر کرد و فرود و دوع
 تا انیکار و امتحان داریم بنود و هنگام رسید و هم کنون سکر خویش را حجت کن تا تا مات مست سیه یکده حلقه
 اکلی سر خوشش جان مرا حجت کرده و مورد اتفاق شت و شت و اسکندر جان بهنگام بارتدن در میان
 حندق جرات کل و با حجت و آواز شنگی قدم جلالت بیرون شتافت و بعد از دور و دوع و زنگی گفت
 و بر حسب حکم تو کل جان مندر و دایم حای و نصب شد و چون مصطفی قلیان بر جان خویش تبر رسید و از این
 سکر سر بر کرد فرمان رفت که جلادان سرش بر یکیر بد شعاعت حاجی میرزا آقا قاسمی سمان مان یافت و این
 بهاد که بهنگام دوشن و کرازد و کرازد سیه و چینی جوید

پورکش بر دوشکرتقلعه را است و سران شاهبخت و عازمی
 در وقت شهر بار عاری فرمان کرد که لشکریان اعداد و کار پورکش کنند و بختین ساسن سلم بر دافند و لشکر
 از حواد شیر حاجی ششم نایب ماره اکلی بداشت و دلی را افغانان افکار کرد که در دمان شتیر قید لیده ماستد
 سخن را در کد و حلیت کرد و در دمان و داور و یلی میست و انحرور و دایم شتیر بد راست کرد و دوع
 کار شد پس شهر بار تو آتوسیه را از این طلبید و همیشه از این بر خبک و ادحلی هم آجکات آذرب و شت
 که مارا ف بر حجت بریده و در استان بیکان شیر داده اند و در بهر دیرش بد استان شد و بر سکی صاحب شیر
 مملکت که سالها جا که حشرت بود و بجا و ستادی خویش و رسکرمصاحم جان حای کرد و سران و سر کردان
 بر کس سبک خویش شدند و همچنان شاه را دکان ابراری تحریک لشکر و بار آورد و در حیرت یکستامور یافت

مکری سید شاهزاده محمد رضا میرزا دگر باز سگوار سگداری در روف و شاهزاده محقق میرزا تقی میرزا
محمد خان سردار شد و شاهزاده سفاک و دزد و پلوی و لواط کشا و قتلگر که با مسلمانان که در برابر
خواه خدا و اله بود که موسی سرفی در درازة قدس و در طرف شمال دروازه خشک نشی شود چهارم و چهارده
نوبت سوار داشت و اسلحاتی و کمر آه چهارده نوبت داشت و اسلحه هر نوبت مسلمانان
فرستاده و ده نوبت و خوشش و خوشش را چنانکه در عاری کاشانی که سحر است خاصه
بود و نصیحت می نمود و می نمود که در این روزگار که اسلحه و لشکر را می بیند که در صحن ملاقات
بر کسب نام و در این حال کاشا که علی قاجار و در نوبت فرج و در نوبت حسن جعفری علی قاجار
اعداد خشک کرد و حسن علی قاجار و در نوبت و در فرج و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت
احمد سیکه فرج و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت
فرج ششم و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت
فرج ششم و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت
لشکر اعداد و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت
و کسب و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت
آورد و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت
و کسب و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت
کرد و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت
بود و کسب و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت
فصل و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت
مصفا و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت
دارای و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت
لغات و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت
که در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت
و کسب و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت
فرج و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت
آنها و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت
کرد و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت
نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت
دارای و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت
ارواح و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت و در نوبت

حلد دوم تارخ قاجاریه از تحولات تاج افغان

۳۷۲

کناده شد با ارسکرو لیجان بود و اما محله هم در وقت سرکی صاحب رحم کلود اربای رقت سر خوش جان بر سر
 کور و حلاوت حکریکت داشت چون کد و لیجان را در دوره میدان مدید سر ماران خوشین را و زان که در کد
 آرد و ایشان را هم کلود که شمال و صک تقدیم این مجال میسر بود و سر خوش جان در چشم شد و در حاست تا لغز
 تا ریا به تادیبی کس از قضا کلود بر پهلوی تر است که ادعا که ادکا رشت سر ماران حسد و ادا که شانه جانی پشت
 نکند آرد و در لاجرم موج شگابی و مردم خرد و صحت افتاد را می ترس و سالار قوت تقاضا تمام داد
 آهنگ سرخ خاکستر نارین شد و در طرف مسیحی که طلعینان افشار هم بگرد و در لیجان حمله و کد و اسکند
 ارستان شکان سپاهش بر هم کلود خاک راه افشا و کشتن و کوشش خوشین را می کرد و تا شیر حاجی سم را
 و این صیدها و خاک نیز با چند ان فراخته بود که چون کیت سر بار دینی بر میداشت یا سحاک می افتاد و سکون او
 در هیچ مقام ممکن بود و عطا غلغان تا فرد و حقد در سر خرد و افرو را آمان که سر سر سرج دار
 هشت هزار تن افغان در میان این کد تا شیر حاجی را در هم میداد سر ماران چنان دلیر جنگجوی بود که
 بعد از طغی ماشی در اردو و در دخال در رکاب و عطا و در در رکاب در و در این خاک نیز با می افراشته بود
 میگرد آگاه حقه و عسکرت با افغانان پیوسته میشد و چنانچه حالت متعاض میگرد و نند برکت
 هشت هزار افغان را نیز برکت کرده و از اسوی افغانان چنان دلیر و در طلع شیر بود که بگرد و در خ جان عطا
 کاشانی من بده را حدیث کرد که خوشین نگران بود که دو سر مردم افغان که افرو را برکت بر سر
 در بر نه اش شد تا شیر کت شده از کیسوی ماده پیدا رشت و آهنگ حیدر سر ماران که بر حور شیر حاجی بود
 سر باران دمان شکو با بکشا و کیتن ار ایشان چری بر دشته روی بر کاکشت و آن دیگر راه بر دیکت کرد
 قبیح جو در بر کیتن از سر ماران فرو و آرد و سر تراف که فراحت کد سر ماران با کلود اکش بخت داد
 حرا حب یافته در میان شیر حاجی شست مع انقصه کلعلی جان حسام المملکت چون شیر حاجی سیم پسند
 و دانست که سر باران را بر سرش بر و در سرج خاک سر روی بر تاف و فاند طاعت و درکت نیا و در و طریقی حرا
 گرفت و دیگر امیر بهادر حاکت حاجی فاف را قرا می دانند و دیکت سر ماران شکاشی نموده و از فافا بر پیش
 و نخی راه ریمید و از آن پیش که کننا خندق آید رشت با حجت داد و دیگر هر کد رمان قاجار با در و ج
 قرا حرا و می چون بیک عصاب بر پیش داد و از خندق و خاک نیز و بر سر شیر حاجی بگذشت لشکر و چنان
 عطشان مست که هم ملاکت میرفت شیر فاف سر برکت و کشتند که برکت است دست کی تا بر
 حرفه بوشیم چنان بر حور ایر روح روی که پس سر بر آستان خوشین عروج کرده تا شیر جان بیدرکت
 آهنگت لشکر کا کرد و چون از شیر حاجی جدا شد نرم کلود افغانان در و خوشین تسلط و کیتن از افغانان تا
 سرادار گرفت و در سر ماران چون نخی و درکت کرد و در سر برکت شانی ند اسسدار ز منت عطر
 پایی اصهار ایشان بنفریز و راه فراد بر کرم شد بهنگام نازیدن جهر قلیجان بر تریب رابر رھے
 برسد و همچنان با آن فراحت را حمله کرد و در ستانف و بعد از کت ایشان لشکر هر کد ز خاک را
 و کرمی حلد میرد قوت مبارزه نیز میست شدند آمانی جان قرا کور و لود محمل جان و محمد علی خان

ترج سلطنت و ہم کسری محمد شاہ قاجار

١٥٧

ماکوئی که سرتش سر سرب لشکر بود در احاطه سرج حواجه عبدالمعز ملکشکب که می نشست و بر سر در میان سدق
 و در میان اعیان سوار او ایشان گرفته دست و گریه پان شده و اگر چه اعیان را بهر سرب کرده اما محصل جان
 رحم شمری بر داشت و در وی رض برای او سود و خرج او سر معاضت و مراجعت کرده اما سی جان فراگور لو
 که در سپهر دشمن با رعد و سر ساراه بود بدان سکر مستحق و جاگ بر و سه شتر حاجی را در نوش پل
 از شتر حاجی هم آساکه سرج و دار کرده معلوم و است که بر و ان شش پیکر رسیده و می باشد و از حلی خود که به کام
 شاتر سلیمان دینی توانی حکم داد و ما هر دو بر و ان را در سرب هم نهاده اسوار بر نشستند و او دست سربار
 از سرب حاجی هم پرور شده سرج حواجه عبدالمعز را فرو کردند و بهر خرج که می نشستند و اس مرده به سرب
 شاه شاه حاجی رسیده و ما در یک بر فرو شدند شش در اس سرج را به شمع افراشته
 و در شش افشند و سربا بهمان در کار را بر یافته بود و اعیان مکره و آسوی می نشستند و در سه
 صعب سرب در میان کرد و اسی جان بهر سرب کلو که شکست در افشا و سربار از حد او را که بهر صبی بر
 می آورد و در کرد و هر طریق بهر سرب بر می نشستند و در کمر محمد جان سربار با سپاه عراق بهر داده نشستند و
 با شرب و او را به شتر حاجی هم برقت حاکمی از لشکر و ما و سرب از سنا شکان عراق معقول کس و او را محال
 در یک محال اما انچه از جوج فراخ و اسی معز را مل شتر جان فراخ و لوی سرب شک حصر علی جان فراخ و لوی
 سرب را کلو که شکست آمد و او آسوی بهر شد اما بهر دینا فقه سلامت دست و حد آن جان فراگور لو
 که در جوجی جان ما و در و در میان سرب حاجی و کس را اعیان معقول صاحب و خود بهر دم شش بر داشت
 از آن مقام سرب شکلی او را نمود و هم آسوی دست سرب می یافت و صادر آمد و در لعل گرفته و بهمان کس را سربار
 که شتر علی نام داشت از پان جوج فراگور لو سرب فراوان سه سرب سربار سرج عروج کرد و دست سرب
 نمود و اعیان او را از صد سرب شک و دیگر که آقا شک سربار است و در پان و کس احمد سرب محلی
 از صد ماض و از جوج فراخ و سرب را ما و که در دست و در و در معقول شده و از جوج محمدان کس شدن
 فراگور لو که سرب شک بود ماکو که شکست پان اصحابی رسیده و بهر دینا فقه و مصداق جان از سرب
 سربانی دینی رسیده هم جان سلامت بر و بهمان سرب جان از سرب را که و اما او و کلو که رسیده سرب است
 و از شکست او سرب در و سرب و دیگر که جان سرب شک جوج افشا و فرور و شکست جان سرب
 جوج محمد و لسان سرب شک جوج سرب می معقول گشتند و حد شش شک با و از جوج که و کس کلو که شکست
 آمد که از شکست بهر شد و کلو که و کس سربش را احاطه کرده و ما بهر دینا فقه و جان سلامت بر
 و علم را جان سرب شک جوج که و کس هم و در احاطه بر داشت و در و ما بهر دینا فقه جان شفاقی سرب شک
 جوج شربا بهر سرب فراخ و از بهر اب بر و و ما که بهر شش کس شتر جان چلبا سربا بهر دینا فقه و سوار
 بهر حربه و در شکست و در شش که شکست در میان دو سربان یعنی از جوج راه آتش که شکست اس
 سربانی بر دینا و کارا که شکست جوج جان سرب شکام طریق در کار و پادشاه بر داشت باشد که لشکر جان را
 بهر سربا بهر سرب فراوان جوج فرور و کوی و او بهر شکست باشد و در سرب شک سربا بهر دینا فقه رسیده بود

لشکر با مسکین و مراجعت کرد و مدتی همان قراقر و در سر حوضت جان افشار را که مراجعت از میدان محلات بخار
آورد و در وقت خرو شدن آفتاب جان داد و میرزا آقا جان و در لشکر که در مدایت جنگ نامه هایت اعظم
ساد و دختر بزرگش را برین نشان شناسانده بود و نام هر دو در رک و اصرار دیده داشت یکو عین مسرود و به دستور
دوین بویزش مفتول شد و بعد از آن در دوازده طر فها جان هر دو و چار و صد و بیست و شش سکاکت در یک
در افتاد و مع افتد شاهنشاه عاری بود و تا حدی مقتولین را که بر قریه شهید تقدس محل داد و در آن روز که
انوار است برین سبب ماحاک سیر و در لشکریان را حاضر حصرت کرده الطاف اشفاق مشایخ را حاضر
ساعت و اگر کس را نمانده وقت نیست و در سران سپاه یتیمانی بر حاکم رسیده و بهم آوار و معروض داشتند
که هر که از این قریه مدگی مکر و مدگی بخواهد یکم یکم راه اعانت بفرستد و در این قریه مدس مایست
شود و ستانها و ارکانات یتیمان یکسان شد و در استادین همه شوش و کوشش قوی و قوی و قوی
ایتیان و بدست و دین آوار شد و فرمود که درین گرت پوشش با شایو و رستن جو ابرام دار و ده شمار و در می
هستند و در آنکس از شاه و امیر و یکم یکم در لشکریان و در حاکم رسیده و در آن لشکر تاسر گشته و آنکه در
حسب صیت سی جان قراقر و لویو کویوشش و شکر و محمود جان قراقر و لویو کویوشش و شکر و محمود
بصحت لیجان نکاهی در پیش صیبا که جان ثور کشت و علی جان مراد و شیر جان قراقر و لویو کویوشش و شکر
گرفت و حاجی عبد الرحیم جان پسر جرمال جان امیر و مرتبیا فواج قزوین گشت و فصلی جان
بیر سر حوضت جان چس جان پسر حاجی محراب جان در فوج قدیم و جدید قزوین مهربت شد و در قتل جان
ماکوفی انجمنی نقیبت و افواج شقایب سیر و آد آد اما حاجی جان امیر بهادر حاکم که سار وقت
در کار است که کشتی فرستد بی کرده و حاضر در آن ششچون افعال چاکه مرقوم شد بسیار مردم را هلاکت گشت
و کتوب را در سببها جان را درست داد و بی جو است تا معادل دو هزار تومان را در سببها کما سر و زنی و زنی
فرستد تا او بیای دولت را از هستان توگه کبی مدد و ایکار ساخته شد و این بگرام پسر که در کونگر
اسیر اصل جا بد شد و لا حرم فرار کرده و تنه علی بن موسی الرضا علیه الصلوٰه و السلام میباید گشت و کما در کابل
حضرت جو استند مردم و مواجب در اگر در سال نو ان سیرور جان است معقول و شاه جان را دل
فرمود که قتل حاجی جان در ترکت سلطنت و استاتار و فرزند ان و عیالی مکرده اند و قطع برزم
و و احکیم و مصطفی قنجان سبانی چون سعادت حاجی میرزا آقاسی از هس و قتل برست یکم بر آن من که در کار
حکمت کرد و در حوضت قریه موی کشش را ناماست آلوده ساخته و آلوده بر حوضت بر شامد و در باره کارگاه
مورد و در فوج سبانی و در اسفانی سید حس جان قریه و زکوسی و در صافلیان سرب قاجار سیر و قریه
آمد و در وقت معروض قنجان که مردم کرج که در کت و در مطیع سربان بودند اما بی مرات طریق مودت و
مصاحبات سیر و در مدو مجرم و حکمت بدشان برده اند لا حرم حکم زنت تا محمد جان سرور و ابرو و افغانی و اسمعرا
تن سوار و جرح عراده و سرب و همیشه قنجانش مرد و کجاست و در حوضت سیر و زنت و تابع و کس و در باره
که در است و استانت هستند و هم سببی و در و کشا و دیگر چیز استند محمد جان چون شاه را در است

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

۳۷۵

بامشکوکاه مراحت کرد و تعداد سده در عرض شده و در جرحه کافی که در سربازان سلطانی مصطفی
هر روز شش ماهی نان محقق گشت

رسیدن کشمهای یکی انگلیس بحریه عارک و مراحت شاه عاری از هراس

و بوقت ارشاد و گران سر عرق و نادر دین رسول رسیده و وار فرمودن سردارهای حاکم فارس و چور و
سرازم که گران عرصه بر ساسد مدین شج که کشمهای یکی و دولت انگلیس در دریای عمان و انکار جزیره رجب
آمده سی هزار مردی را که در عارک شش دهشتند مدلی و احسان فرستاده و آن حرره جای کرد و در دریای مدوش
حلف و آرد و دو علات و دو آب را یکی بر جا و رها میسند و مردم ایشان در دور و دور گشت و در سوال بکر عزام
کردن آرد و مشغول اند شاه عاری از نفس چند کار و اداری دولت انگلیس و کردار با بهادران بخشارسل
سمت عصاک شد و فرمود مردم بکر چنان میسند که مراد سادرت و مساحت مایه و پیوسته حرس
و اسبه نو دم که عهد نامه انگلیس در کنار دریای عمان و نواز آهسته است و دولت ایران سالها بی سران
برای انگلیس در حفظ هندوستان و نواز آهسته بود و اکنون که نقش چند که در سربازان دستار هرات بازدارم
و عدد و ملک را اسوار داشته لشکری در می کشم که در هندوستان انگلیس است و باشد آنگاه کار هرات را چو
خواهم کرد و در حمایت انگلیس بر کساری و جانیهم است و تعداد حقوق دولت ایران در مان مالمون تا کون رنجور
دارد اندک پس سهل و آسان نفس چند و انداز آسوی است و چون این علات را در لشکر ایران در
و است که در سربازان اگر نورس برده هرات را کنار و عارک پست گداین به کسانم آنچه در خاطر می دهست
آنگاه کرد و ناکار و دران دولت در میان بهاد که اگر در سربازان و در مدین است و نادر عهد نامه بهاد که
چون نادر شاه از این آهسته ها ساری کند پس حکم را که بر شاخت و کسی از عزم ناسکه بود و حرس هرات در برده به
سرمه کشد مردم به طریق قریبی که در قندهار و در بدو گشتن مردم و بی کار مسامحت و عاقل گشت که در سربازان و کوشش
هرات در شان رسد و سربازان قریبی مراد و کار و دران انگلیس را دفع دهد و اکنون دولت انگلیس با عارک
که اگر شاه مراحت بحسد مبارع بر حرد و ملک میسند و در سربازان نادر دست کند اردو اسکه کشمهای یکی با
ناحیه عارک قریبی مسامت کرده است و در حرس گشت میسند بهم که اگر از اینجا دست نازید و ایدار عارک و سربازان
حکایت میسند که دران دولت نیز در حرس نادر شاه معروف است و دهشتند که گشتن هرات عاری قریبی
مسار مردان اس عده قاسی فرستاده آمانی نامه و در درون عاقل حاکت سده از این عرصه عروفت
مسلا عده و عوامی وطن کرد و قتل جرمی بی عوشر و تا نادر سربازان و دیوار حرات ساری نامه که اگر سربازان
میکوشد به کسان لشکریان مریدان که اس عده را قلع خواهد کرد و کس سودی درین امر ناست که اگر کسی
سربازان معلول بود و تعداد مسج مملکتی حرات بدست شود که سالها نادر عارک حرات سربازان معلول
و دیگران این لشکریان را مردان است که در ظاهر اسطه سبب و وجه دور و درم داده اند بهم چون نادر
احراز حرس و نادر دولت انگلیس که سعاد سال است کار مراحت و عواقل رفته عاقل گشت که اگر بچند بار
انگلیس نفس چند که در نادر و سعاد سال اگر عاقل گشت و جوان تحمل ثقل آن گشت و در آسوی ر سربازان

جلد دوم تاریخ قاجاریہ و تحولات ماسخ التواریخ

و اعیان بیرون شد و حسین سکت بر جا که هماد و کوشید که امران میرزا را فرمان برداری این حضرت مهسرت
خواستش داری بکند و هر یک فرمان رسد اعلیٰ فرماید کن ای بی وفاقت که در بیجا افتاده و بیکو در آل مراد
که حاضر در کا دشود و او را در طلب نمودن بکهرت بچند اردت و مان محافظه و اید و از قتل این قبیله مردم کرد
هرات کما فی نده مکدرید و در عرض این ایام حیات و افشا که در دست شما نزد هم جادوی لاکسره و حتی اراذل
فوج قرار کو در اسرج جواد علی مصرود آورد و در مطیع فرمان شد و چون این قصه را معروض در کا و گوشه
شاهنشاه عاری حکم داد که سرمداران را بر سر آید و فرمود که بتین پنج منته انگلیس را در حد و فایس کنم
تسیر هرات بخواهم بخت این بکعب و فرمان کرد و نامشکر کوچ دهند و در ویرایشه عده هم جادوی لاکسره را بر سر
راه بر کمر کرده و در سرل سحر جبران فرود شد و او را آشپز محمد جان برادر یا محمد جان را در فرمود و تا مار هرات شد
و معال اتدین میرزای پسر کا مران بر ما معروض داشت که من از خدمت پدر روی بر کاستم و در مدین خیرت
که اشتهم اکنون بسیار رسیده باشد که ما اهل و خیرت کوچ و هم اگر امارت رود و روی چید کام و بسج سفر کرده
بارن و فرزند ارقهای شکری سافت کم شولستان احامت مقرون دست محمد عمر خان پسر کس دل جان
شمس اتدین جان سرمداره جماعتی از سررکان کامل دستدار و دجرات ملازم رکاب شدید و کوکبانی
از آقا حرکت کرده و در سرل ریک صفا که تا غوریاں و دفرسک مسافت است فرود شد و آقا و اوزت
که امیر اسد الله خان قاضی با رضه تاین و نده طووس و طوس کوچ دهد و آن محال را حاکم باشد و محمد علی کوسر
آصف الله و در حصه قلینان شاد و لویشش هزارتن شکر ما و در توفیق حوریان کشت آگاه شاهنشاه
فرمان کرد که شخص محمد دولت انگلیس را ما ایران در و دارا تطبا عذرمیت طبع تحتی داشته در کاست و دل جاده
پراکیده سارند و همچنان با خط خافش متورجی نگاشت که تمت سیاه و مردان شمن نیز منظم نگردد
این متور را بر بطح کرده و در همه ملکان و هم صا را بران رسان آئند و صورتی خط نیز شرح لود

تخرج متوری که شاه عاری محمد شاه تخت خویش گاشت و حکم داد که مردم شیراز حاضر نظام باشند
 لاس نظام تهر را برسانست و حکم هیت که همه بکرانی شیرمد درین را برسانند و مستغنیان را که بخواهند
 بشود یکی یکم مردم صورت توجید میشود و در نظر شمس است و یکی و نظام می آیند در یوشیدل سگستر
 و در آرد و آن سال است حشر بش گهر است از ترقیه یکدست لاس ساق و دست لاس نظام و چشم
 میشود اگر آن لاس قدیم چاه و دامن یکد و در دامن تار بود و این یکسال و دامن یکد و آن دو کرد و قیمت شال کبر
 دهند میرفت و در صدد و تخانه نهاد در هنر سال شد و از اطراف شال خرید و بشود و بویس مردم برای خنده کمر بستن
 و از حلق و کلان و مله های کراف در بهای آن تند بزد و اسراف میکرد و در یول زابرا برون میرفت و حال آنکه
 لاس نظام این بخریز از مردم ایران رنج شد و شال لاج لازم هیت مردم کمتر متفرع است از حرو و لباسها
 شد محرم میکرد و در استال و اقرا ن شوق می جسته و مردم عیب در عارف و بیوی بی نصیب هم لازم می شد
 که لاس نظام را آن بکر کنند و مانی دوست تو را جاسر ح کا یه تاجه تر میا پوست سخا تا کام کس و در اورد
 و در لاس نظام بکی ارقد کت و در آفرانی و شال ساد و کربانی خواهر بود و پوستهای شیرازی در کلان و کلاه آنها

حکله دوم تا صبح تا ماه آبرو تحلیلات شایخ التوابع

۳۷۸

از شهر چپان بر نشان شد کسی نزار در کالج. در شهر سرون نشسته بود و قریب هزار نفر از ساکنین شهر
 سجد می نمودند و از سران شهر عزیمت نمودند و در وقت، با یکدیگر در طریقی که بپس در سه عهد نام داشتند
 بود که دولت انگلیس را امر اعان میجوید روحی ماست و اعلام جنگ است سید این جمعی که حرکت ناما بر است
 باعث حریفی بر انگلیس بر سر چهار بود و کشتی ماست کشتیهای جنگی آنها سکان کاهریز و حاکم تانیه
 که اگر در هرات بر گردید و انارسن و گردان قشون و کشتی و مامور علی مدارت و عاریس این عهد نام دو تن
 مصوط میباشند آن عهد نام را که در وقت قتل و قتلها که در سراسر این عهد استیم در وقت قشون و ادو سال
 است که در سراسر است حکمت اما آنان و ادو سال که گوشت اعان بود و میگردید و انگلیس که دولت بگریست
 صلاح حرب میباشیم که ششم مردم ایران چنان بقدر نماید که من از غر و حکم خسته شد باقی که در پس کمرش
 اسلحه داشتیم قید دادیم که هر کس که اسیر میمانی ما طریقی است که ما را در این میت ترکست سوا هم
 گرد و فصل جدا جدا اسیر میباشیم که هر کس که قشور اتان را بگیریم و اسیر شد و مصوط و اسیر
 ما در دادر فراسان با ساکنین جو اجمک است و قشون فراسانی بعد از فصل اتان جو جایی آورده و
 عا کمر بسته و در حریفان که رخ کلوی مرات است که اگر کخلصین ما را آید اذیتی نخواهد رسید و او را خود را
 هرات خواهد زد و در زرت و شهید شد تسعازیان قرار و سرانان آتشبار و سواران شیرنگار و توکمان
 و عدالتی شد و مصوط داد که بعد از فصل جدا خواست بعد از آن قشون را در یک ساعت در هرات بکلیان فلفل و
 سره داران فدوی و سواران قرار داد اسید که مردان عیارت و مردانکی مات یا که حدیث بهتر از ارسال
 مدانی بوداری و قشون است و قشون اسد الله العالی شکار بپس داشت و میدادم که از همه قشونهای دول
 حادثه ناما در رحمت و عیرو و بیدار و بکسر اسرودی دولت را که از ترخی میباشید و هر چه دارم هر چه
 شما میجو اجمک در زند خانه داد و اعانی باریت و لذت خوشی که رانی ستم بین قدر و حد اعان ناما تنها که
 از همایکن را رکبت و سایر ترنگان حکمرانان رسید پس بکرم دولت به کسر کیم این تنهای آتش است
 همانا شما بپاداران دینی و غیورین هستید تحریراتی شهر حادی الاقره مع انقذ حکم فرمود تا این مشور را
 نظر علی حکیم باشی بر احوال لشکر قراغت کرد و آنجا که مریت طبع در آورده و در طدان و مصداق ایران را گذشت
 از پس آن شما مشاد عادی را محمود آما و کوچ داده و در ستم ششم حب واد و شهر مشهد مقدس نه را اول
 در واره خندان ما و حی که در نام داشت بیاده قطع مسافت کرد و حین مسافت که تا انام ششم بود
 و در شهر دمان بکت و شمر و مجلسی که جو شد شده و تمامه است خود را در رکبت دیدن شرطه است
 مدت در و در آنجا که باکت توقف فرموده و ساکنین محبتسیران را مدد و در سیم جنی مساحت آنجا طری
 دار و محلا در رکبت همانا بر پیش بر قوم شد که سبک کام حرکت اردوی با دست ای طرف هرات شاهزاده
 مراد میرزا و سواران که در آن شکار قایل اختیار کرد که آن که فرمود هر خان متعاند و اسرار و حد و
 اصحاب و حاکم آنرا که داشته اند اگر کاردی بر قتل و آید نظام کند مصور حان سراسر فرمانی فرج و
 فرج کرده و فرج فرامانی و حیان شد که اگر کاردی بر قتل و آید نظام کند مصور حان سراسر فرمانی فرج و

مراد یزدان ابریک همسیر و قیام عقد مراحت شدند و بهم در میان شاه جاهد عاری برای ریاد و نقد
مستتر و معصوم علیها تسلیم و در اوقات قمر حان معهود و غنای شاه اعلی القادس - مدارا و انانیتسم مع
کرد و قمر و ساکنین را راحت و نوادش فرمود و در آنجا مرسوم افتاد که گشتیهای جنگی انگلیس از هر برهه عازم
حرکت نکند که در - در دوشهر آینه در سکه نوشهر و حتی از شک که معین آن سدر در و دستار ابراهیم قوت تمام و مع
و حاجت آنکه مراد و دیگران به سحر به حاجت مراحت کردند و باطله و عداوت بهشت یا دستار عاری مراحت مدارا و محلا
فرمود و اریس آن و لیله ملکات محمد دولت و آفتاب سیر سلطنت اسطیلا با صراحت در دستار از آرد و با
حاضر درگاه شد برادر ارجحانی شاه چاه و قهرمان میرزا دستار برادر ملک فاسم سیر را بر سر کار دستار کاسه از سیر
و همچنین شاهزاده از دوشیر سیر را از مار و رای و غیره و سیر را که باقی معنی سلطنت حاضر شد و بهر
ای وقت قمر علیا را باقی در حرم قهرمان بر سالت تعداد ما سدر گشت تا علی رضا پاشا و اسبابا که تا که شتر گشت
در میان ر و از رابا و کس کس و اگر به سالت کفر با شتر و نور عقد حان برادر آصف آند و در آن حکومت جزئیات
و نظم و در عرا قیام عرب و تخم ما سدر فرمود و آنگاه شاه چاه از دارا و محلا و سیر سیلاقی کرد و در سیماسم حرم
مردم حکم داد تا سلاطین مراد سیر را با جمیع سلاطین به کوچ داد و به شکر عراق و آرد با محال را معمر حرم و آرد
و قهرمان سیر را از مراحت آرد با جمیع فرمود و از دوشیر سیر را از دانه مار در آن - اشد و بهم زیقت معمر حرم
که در میان مردم شتر آرد تو حیا که از کسوست رقد و از سالت بقاقت جیوسته فرید و سیر را ی فرما کس
فا کس جدا که خواست اصلاح دانت می که توفیق گشت لا حرم حکم داد تا دانی تو بهما را از اد که سالی هائی
گشاده دانت و نصی آرد و رقد و دانت شد شاه چاه عاری سیر را ی حال سیر و لو آفا - را با کفوح سیر را ی
ما سدر و حکومت سیر را فرما و شاهزاده فرمود و یون سیر را را احصار کرد تا در میان مردم دانت پایال بود و
در میان مراد کسیر را دشت و سیر را سیر را احکام لرستان و کلیان کچان رحت سماں جا و - ان گتید و هم سال
سیر را مسود و در ردول حارصه ما سدر شد که سیر را متفلس شد و شکر حراسان و قلع و عور بان را از سیر کرد
از زمان انگلیس که با دانتان شد و اندکنون خاطر ایشان را داده و معمر رسا و سیر را دانتی سیر را از
محمد سیر را یی بر سالت حاردم ما سدر گشت و شاهزاده بهن سیر را ی بهما آند و حکومت سیر را بافت و سیر را
فرج سیر را یی سیر را لد و فرس و ما کس و کلیان کچان - حواس را آند و بهم در میان عدا آند یا شاه سیر را فرما
داران ایران بر تانت و مردم او در عدا و در گشتان طریق سب و غارت سیر را در دارا و محلا و طرآن حکومت
که در سالتیای وانی که در گشتان مردم و دوشکری کس و دوشکری کس - پاشا و اگر بیاسد - سالت ایران است
کونج داده و در شهر و دشتی عدا آند ما شاص که لا حرم رضا قلیان و یشتکری سوه و سار و رکت تمام کاسه
شهر و در راه و دانت و در هر مرج و مرتع که شکر کا و کرد و یکجای و بی و بهر سیر را یی سالت و دوشکری کس
سار و طر سالت عدا آند یا که مردمی شکر و شکی سار و دوشکری کس - پاشا و اگر بیاسد - سالت ایران است
عمر داد و دانت عدا و دوشکری کس - پاشا و اگر بیاسد - سالت ایران است
دانت و دانت و دوشکری کس - پاشا و اگر بیاسد - سالت ایران است

[illegible]

مهر کس که با هزاران دهم و آنکه ساکت صحیفه رسیده راه محاربه تاجدار کاظم در مبارزه که معطل و ستم در
 باد این انجام و فرامی رسد با خود مکتوب و لوح و در گمان ششم جهان در بر باشد و اسلام دار مودی جل
 خیر بر او شدن آقا جان رحمتا معروض نگاه بادش و افتاد و مکتوب حاضر و نگه فاشه جنگ ساری و
 رقم کرده بدست میرزا حسن سبک سر و نه تنگ بر دو گمان و از شمع اقصیه آقا جان مه عاشر عالم
 علی صاف کرد و چو چسب که از شهر بر در رسد و چون جماعتی را علی علی التلی و آن محال ششم است شواهد شواهد
 گدست خواست داشت با سر با خود کوچ و بدلا حرم سرور احسان که در حرم در او رسد و در حرم در او
 شهر بر دمو و در عرقه از او گمان نگاه کرده ارسال مدد ساهزاده بهر میرزای بها الدوله و در سر کشت
 عاری در از حب معر که معطل فرموده با از سر و چو سحر علقه معطل سپردم و فرامی از شاه و کاشان
 میرزا قاسمی سر محمود که آقا جان که از راه سید بر خاست و در آنکه معطل است حکام خدای و اهدا و عرض است
 او را نگاه دارد و بهر حاجت که او کرده در و جان پذیر باشد بها و الدوله که فرما کند آن را از می بود سر محمود
 سال شهر جا به سر در و او صحن گردند و سار و کر که جهان واری جدا و کاشان و چو کس بر اسفندی و
 چو در فرستاد که در راه دهم چو که آقا جان صاحب در و در و در ششم کرده و او از سر در و در و در

مقدم و تمام تاریخ قاجاریه از تحولات شاخ آقاخان

۳۹

دیگر کمترین امید به شدگان آقاخان را راحت کرد و در حضرت شاهزاده سرحدشت که آقاخان را بشخصه برادر
سوی خود کرده و در قلعه نو که کهنه سنگت و بیگانه شهرست و در حدود دهم دور مانده و در مردم آقاخان
دور اند و معروف است که آقاخان بیکم داد و نام مردم او پیش از عهد استراحت باران خود داشته و خود را به شاهزاده
همراه اند و کمترین را برین خود داده و فرستاد که برای شاهزاده و شهرتین کرد و می شد که در ساحت بد و سران این مردم را
از هر چه راه و ادب آقاخان و در حاکمیت که سر خود که پانزدهم است بنام دیگر شهر در می آید و در حضرت شاهزاده
بر خود در این مردم و این شهران را که می کرد و مردم و در کوی و بر خیابان که حکم فرستاد که در شهر بر ساد میرزا حسن که
میرزا دست هماد و دود میرزا آقاخان است که دور دیگر او را شهر داده و دور دوری را شتر داد و این بر ساد
و که شش ادبی بر در ساد که چیس آید که دور که چون کرد و برای اهل عطا و القی در این محال شیش و در برای دیار اهل
و احد و کوفی که در میان آنجا که برقرار است مد آنجا شده و ما آنجا مسج پانزدهم کثرت آقاخان که آقاخان
صلی الله علیه و آله و سلم در قلعه نو کشته و طرف کرمان ساق به کام روزی آفتاب سرخی در دار افلاک رسید
و خط شاه ساد و کاکارش حاجی میرزا آقاخان را شاهزاده هماد آید و سیر بدین شرح که آقاخان را تحولات
هرگز کرده و منافی حیدر یا شاه جعل نموده تا مدان دست او بر شد و مکر و چون او را بیانی و خود دارد و خود را
نظر بر سرشت شاهزاده هماد آید و در شکست شد و بخت بر سرش که در مردم آقاخان چند مد و کثرت است
که برادر پیش محمد باقر خان و سر را او نجس خان و دیگر میرزا احمد و میرزا حبیب الله و میرزا ناد و دیب
سوار کایه آرمود و دحمانی ارشمنی ملازم رکاب دست و در بر و میرزا جماعت عطا و القی با او پیوسته شد و هزار
هماد آید و در دود بر دست کردی دست بود که بعد از آنجا که با ما آن قلعه را که بر در او شده است تن سوار کایه
و در آنجا که آقاخان که بعضی از مردم حرکت می کنند اسیر می گردانند که تقسیم داده و ما این قتل مردم را بدو
قوان با سواران را در آن که دست داده و دیت بر آنست که مردم شهرت شود و شما و کشیک کردید و ما و دلا
بیت کسید با ما آید و در عسل و در دوشه کشته گفت آقاخان و شکر او را و آنجا که در آنست که در آنجا
شوم که بیکشید با شمشیرهای و ناخن گیم و در او دست کشیم این گفت و اسب حسین را طلب و بکشید
و آن قتل مردم را در دستند ما در صرعان چشمان بر ساد که گفت چون سر فرسنگ علی ساد کرده و نه
آما در سید مسیح داشت که سرباز شقایق او که بران راحت نظران به ما و در سر بر فرس و دیت و کمین طلب
و در سواران را در ساد و خود را در قهای آقاخان طریق میرزا که تا شهر بر دایره فرسنگ است گرفت و در یک
سید و دم دارد و هرگز که آقاخان را آنجا کوچ داده و در او آرموی سر و شقایق سوار بران بر تاش که سر
ساز شد در بوقت هماد آید و در خستین ماه سر بر دود است و در آنجا و در استیج خان سربیک شقایق را
کلمات غنا می بر حلا که در کسید در سر و شقایق است و در آنجا که در و در سال آقاخان شنان
گشت تا آقاخان در عهد حاد به ما و در دار شایع قطع ساد می کرد تا به یک شهر نامک و میرزا صاحب و
فرسنگ آرموی میرزا چیشید و در دیار با ما ظاهر بود آقاخان بر ساد آن چند فرود گشت به کام روزی
آفتاب که در آنجا که است کوچ دادش و در شاهزاده هماد آید و کسید در سر و شقایق و در ساد و در

تفاوت و سازش
همه سران و اهل
ما آقاخان
مخالفتی

شهر نایب آمد و در وی حیدر میرزا و افاضان صدرت حسن و امیر قاضی سمرغان و شهر نایب را بفرستاد
 آنگاه مظلوم داشت که افاضان و دیگر مأمور در احمدی و لاریشگر کرده و نظریه مصلحت و حیرت داشت
 و سعید جان رودی و مردم کریم را او میخواستند و قلع و معقل محکم است بیستاق خویش کرد
 و احوالات و علالت ساخته محصلی جان مردم خویش را بدو داشته مدعی او در بسیار آمد و در اسبوعان
 برای تجمیر لشکر در وی حیدر آقا حاکم بود و در کرمان سوخت مکرر بار و در عزاوه قوس طلب نموده و لشکر خویش را بکشته
 کرد و در وقت حیرت رسید که آقا حاکم را بعد قلع و معقل کریم را بفرستاد و دیگر افاضان و قاضی را با سب
 وقت مد است و مدعی داد و او را در اول بهار یک بر شمره لایحه مقرر است مکرر کرد و در وقت فخر علیان با
 در سعادت تعداد مراحت کرد و در قتل میرزا با شهادت اقرار داد که اسدی بکشد و در روزی که انیس علیان تسلیم شد
 آمد و اظهار بکشت و صدرت کرد و در کرمان مکرر را بدست نهاد و حاصل صاحب بیخی در سینه برای تفتای اصفهان
 حاضر حضرت گشت و هم در وقت شاهزاده حاضر میرزا که تعداد و معصلی جان کرمان مقرر مدست پیر در بخت
 بود و رسیدات شاهزاده و من میرزای بهاء الدوله و در و بخت که در این پیش حکومت این شهر باس بود و در لاریش
 سرادار ترم شاهزاده بهاء الدوله و در و در حاضر میرزا بهسور طبعی است اگر ما او را در مسارت برون شود و در
 مدعی و در سید محمد و در مسان که شاهزاده شهر برادر که است در راه اصفهان مدست داشت که در داران دولت مصری سیل
 ساخته حاضر میرزا حاضر کرد و در شاهزاده عاری بی خبر است و در از توخت صاحب مادر و حقانی که در شهادت
 حاجی میرزا آقا حسن صاحبش منی گشت و شاهزاده بهاء الدوله دیگر مأمور حکومت برون در شهادت و هم در وقت
 میرزا و عاری میرزا آقا حسن در سعادت حراز مأمور آمد و در حاکم قتل توخت میرزا رسولی رسید و در لاریش
 است و نگانی پیش که در این آنگاه شاهزاده عاری در سده ماه و در در توخت اصفهان حیدر و در و در
 حاکم را و در حاکم قطع مسافت کرده و بهاد و در آنگاه بهاد و در آنگاه است بهاد و در بهاد و در
 و حکومت قزوین و در حاکم بیجان قزوین شویس است و در آنگاه عاری مردم حاکم را و در حاکم که او
 حکومت برون و در قزوین سیر میرزا رحمت نمود و در رمان سعایت را و در شهادت و در حاکم که در بهاد و در
 و در حاکم که در داران دولت رسید که شاهزاده و در قزوین حاکم بختیاری و دیگر بررکان آن قاضی ابواب
 ملکات قزوین کرده و در حاکم بیجان و در دولت ایران بر احمد بهاد و در لایحه مقرر حاکم بیجان قزوین
 و در حاکم که در داران قزوین بخت است و در و در حاکم که در و در حاکم که در و در حاکم که در
 مدست و در لایحه مقرر حاکم که در مع افتد شاهزاده عاری و در حاکم که در و در حاکم که در
 حاکم بخت حاکم که در و در حاکم که در و در حاکم که در و در حاکم که در و در حاکم که در
 است و در و در حاکم که در و در حاکم که در و در حاکم که در و در حاکم که در و در حاکم که در
 که در و در حاکم که در و در حاکم که در و در حاکم که در و در حاکم که در و در حاکم که در
 پیش بوست و در حاکم که در و در حاکم که در و در حاکم که در و در حاکم که در و در حاکم که در
 شد که در حاکم که در و در حاکم که در و در حاکم که در و در حاکم که در و در حاکم که در

وینے کہ اگر اعلیٰ درجہ کا انسان ہو تو وہ ساتھ حکمت ماستن اگرچہ سچو بحث را کہ ظہر ادا این سادعت کرده اند کہ اگر
مقدمہ و لہجہ را دو کہ اسیران را حکمت و قدرت

محمّد ولیاں دیکر اسیراں دیکھتے ہرست

فتح معقل و ملاحیتماں بدست امیر تو سکاہ و حکومت عسکریاں والی درگرمیاں

[illegible]

سوار عازم دکان کسب و انان ساحت تاودا عقد نامورده بر سهند حکومت جایا و دخی از کسب انان
کرفت و نزدیکت عتقلی جان فرستاد و بدین شرح که در حساب ابرار کار و اوران دولت ایران و لعلی جان بشکوفه
طریق خدمت سپرد و او یکت مس در قدما رستولی شد و دام و او را کسب و حافظ قلعه از ک قدما و او شده ام
حقاقتی جان در پادشاهش انجیدست و از انی پس در کت ججو و کار و مرصع و دیگر کاشیا و صیبا و بر تکره رضا جان
و لعلی جان عا و داشت و هم در میا لی مکتون از م و حلیت ایشین که در صورت یکیش در ویشا بود
و در می جمر از خوی میا نداشت در ارمی کرکان مدعی کرامت و وصول مقام ولایت سرگز شده
و محمد و خلی ترکان که در میان قابل تکه و عیوت حکم و او مکی شینزاد است با حاضری از ترککانان سر بخت
ارادت او نهاد و چنانکه رسم ترککانان است و نام یکون مردم در عا جدر است شملت نرزان بیاضاد و ابر
حسرت ایشان لقب کرده و بدو پیشروانی و طریقی صیبا که از خدمت عا ماصر جان قاجار تو انو که اس سبک محاکمات
استراماد داشت صورت حال او در حضرت شایسته و مارموده است و عازمی سسرمان کرده و انجید جان
سواران ایرانی داده و برادرش سوار کسب راکه است و او که در دوشا براده و در کسب میرزا می و عا می و از نرزان
باشکری و تراشش فرمود و از ادانی حراسان حضرت علیان میانی بود و خودی طریق کرکان گرفت و شش برادر
حراسانی و او کوچ داد و چون ارمی کرکان لشکر کاه گشت و ابطال احوال انجین سسرمان برای ترککانان عا می
و کوشش و مدد و مقلی که تیبی فراز شود و یا تیری برادر کسیر و مرصع کد است و بجان و شت بی
فرار و استاد و شش برادر انصا و بر سر و از رسولی و در فرستاد و که سپرد و طریق فراز صیبا که از ترککانان
لشکر مخلصی توانی است که کرکو بی سلامت جوئی حضرت ایشان را کسرت و مرصع و در و فرزند ترککان
ترکان را و بچنانک کسب کسب محمد و خلی چون این خدمت در است و او اسب جاده از بجه حاسد و دایق
تمه فغان سپرد و در انا اتفاق حضرت ایشان در کاه شاهزاده فرستاد و اعیان ترککان نیز که در کاهها شش
کسب و شش و بچان بهاد که اگر سسرمان روز تا صفر حو ارمی بودند و از م و سپرد و از شش برادر
حال را مود و در کاه داشت شاه شاه عازمی فرمای کرد که شش برادر و بالکریکیا به در کرکان و از انی گدنا
تمه علیان عو را رسا و است حو ارمی و شود و مکتون عا طرا که قلی قود و مکتون و اشد و در ادای بیجی در شش
شیو و ر ششید تا م انا کسب و حایل مرتبه اول مرتبی در شش شاهزاده از کسیر بر اعا میت فرود و بچان
معادل سی برادر تو مان از سال دیوانی کاسر و در کسب فرمای پادشاه و مرنا و میرا برای علف و آرد و سیاه

و محمد و خلی
ترکان و لعلی و کسرت
ایشان در
ترکان

و میر تو سحانه رسو در فرستاد

سفر کردن و میر جان متهمان و در کسرتان و در حشمت محمد قلی جان کسرتان

و هم در میان جاکه از ریش مرتوم کسرت محمد قلی جان کو برسی کسرتیاری محل حاکمیت و قد و و طایفان بود
و از اسوا ل تخار و کار و دایا کسب راکه هم بهاد و و برادر سوار آما و و فرما هم و است عا و راحت
شاه شاه عازمی از و سفغان متهمان و در و قطع و قطع او یکت به شد و در اول عرب از اصهان جبه میروان
و آنه کسرت ارمی حو رستان و سر و کسرت روم و ایران کرد و از کسرت فرج حوی و در حشمت مرتوم و ج

جلد دوم تاریخ قاجاریه از محمدتاج مسیح آهوانج

ست محال قیامت محال یافت لاجرم اموال و اعیان و غیرت و نام و حرور و استبداد اطلاق حال هر یک
 تنج نامرغان و مراکده از قبایل حبش شافت و با خود به پیشید که مستند آند و در آنچه حبش قوت سادرت
 ساند غیر حبش را عدد دوم است و او را در میان و می فرما و عورت و اگر در شمار دوم باشد از انواع
 و اقسام جدا و در هر حال بیرون حکومت مستند آند و است و تنج حبش بیرون و بیرون حبش سلطان شود
 و هزاره یا برده هزاره است و آند و داشت با محمد تقی قاجار در خلافت سکون یافت و از این جهت
 قلعه تل را اصلی صافان برکشید و بیرون و خود و حاکمان محاسب حبش بگردانید و حبش شایع نامرغان را با نام کرد که
 مصداق بود و بیکر است که محمد تقی جان را که گاه کرد و دولت و در تحت حکومت می است من غیر شایع است
 حجت با کجاست و نه کسان عدای ران و چون سبب ناشی شایع نامرغان پاسخ فرستاد که من و محمد تقی جان
 هر دو تن را چنان که شاهنشاهی عادی یکیشیم کس چون او را مرد و پانصد نفر است که حفظ و حراست او
 حکم در میان عرب هر فسرش داشت با ششم کتیرا برست تا حاکمان درگاه و اند پنج فرست با محمد تقی خان را
 مطلق خاطر ساخته آن حضرت آرد مستند آند و سلبا بی ترتیب را برای احکام این امر و آند و خلافت داشت
 و او شایع نامرغان و محمد تقی جان را برای داد و داشت و قشکر کا و ساخت مستند آند و دیگر مادر او را مرد و در
 و او است و هشتاد و نه سال کلای را بهما داری و او مرد و و چپه تن را بر کتیرا شست که کمران او
 مانند تا ساد و اطریق مراد سر و در مرد و شایع نامرغان و او را راحت علی قلی جان و غیرت محمد تقی جان را در
 لشکر کا و دارد و بعد از مراحت شایع حبش و بیرون کردن ایشان را خلافت کا و در و قی و ما که در و ایشان بیرون
 ملاحظه و مسامحه و در کا و کند کشید و علی قلی جان در همان اعدا و لشکر بی کرد لاجرم مستند آند و در سمر خلافت
 تقسیم عزم داد از میان محمد شایع جان و مستند آند که مراد حجت فراموشی انقلابی شوم و اهل محمد تقی جان را اتفاق
 علی قلی جان مدیون گرد و اعدا و یا قی و خلافت شد چون شایع علی قلی خان را به ستاری سپید داد و در
 مدیون گرد و خود را او بهر استیاد شد و در و علی قلی خان را حجت بر مات و بعد از روزی چند بیکت که از بیرون کنار
 دیدار بیکت با شایع شایع نامرغان یا زنده سر او آستین را که در نیت اعدا و کرد و نو و بر دست
 مستند آند و کشتیون آورد و در اطراف و در و او را بر کرد و در پرده و یکبار و کلوهای آستین را دید و نه
 آند و در کا و دل توی واری در پس بود و در حای خوف و سلبا همان ترتیب را حکم داد که بیکبار و لشکر با و را حای و
 حجت بیکت بیکبار بر جای خود و در بهر دست و تو بیکبار با کلو توشه و اعراض و بهر دست و لشکر عرب و بیکبار
 بر شایع آورد و در تو بیکبار و دانی تو بهما موسوی ایشان بیکت و در و آستین در و در بسیار کس را حجت با و بیکت
 و بختی را پس شدند و بیکبار و دلیری کرده و بر شایع بیکت و علی قلی جان بر و یک بیکت میرزا محمد جان بیکت با و بخت
 آورد و نامکت و در و دانی را در بیکت که وقت مراد است محمد تقی جان را حجت شایع کرد و که خود را علی
 قلی جان را ساد میرزا محمد خان کلای چو تیر عجب با و بد و حجت کرد که نزدی که برست و است بر دس
 مرد و در و در و ساد میرزا محمد خان کلای که کسان است و سر او را مستند آند و در ساد میرزا محمد خان کلای
 که شایع بیکت کس برای دانی محمد تقی جان است و برست که در یک ساد میرزا محمد خان کلای که شایع بیکت

بلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ آفرین

واردی سختی برای سندهویش گردید و در دارالحکله و دشت و هم شکری که نزد قایل بختیاری سار کرده بود
 معمر ساید چون در طرف دیگر کاروانان ایران کشوف افتاد و بود که عهد گیس جان خوشتر عالم کرمانشاهان
 در علم آن ملک قوی نگال برادر و در آنجا نصف جلیف و هم بکنید حواص کرمانشاهان شده و در دارالحکله و دشت
 به متغیانه و آنکه در امور کرمانشاهان محلی گدو کا در آن ملک را عظم دارد و جاسوسم متغیانه و در محلی جان را
 بختیاری ساخته روانه کرمانشاهان و دشت عهد گیس جان چون این کشیدیم کرد که مسافر و محلی جان
 طبع در حکومت کرمانشاهان در زند و در امر او علی احمد و لاجرم در دوا وقت و موافقت با حواس کرمانشاهان
 بچگونه شد و بختیاری نقد و بجزر نقد و همان گوران گوی دیگر در کار کان قنابل با حاضر کرده و در وضع محلی جان بیان
 کرد و در آنجا کرمانشاهان ناسند و بیوقت حکومت محلی جان بدور رسید که ایکس برای عظم این ملک استندیم
 عهد گیس جان در جواب دشت کردیم این شهر معمران تو خواهد شد و اگر بید مگری و در اسما راحت گشته
 دور باشد که که در دوز دولت شود و در قضا و بیوقت اردو و لاجله و دشت می محلی جان می و در بدین شرح
 که متغیانه و در امور بختیاری تو در امور کرمانشاهان معمر و دشت و قنابل و در داران دولت گشت با ما پدید
 قنابل حاجی جان را و کشیک کرمانشاهان و در بدین دشت و در داران دولت گشت با ما پدید
 حواص و در امور بختیاری تو در امور کرمانشاهان معمر و دشت و قنابل و در داران دولت گشت با ما پدید
 در این حکم هر مسافر صاحب دار اسما محلی جان دشت که بیدر یکس آب یکس مراحت کن و اگر در عرصه
 بجا که در داران بختیاری تو در امور کرمانشاهان معمر و دشت و قنابل و در داران دولت گشت با ما پدید
 کرد در داران بختیاری تو در امور کرمانشاهان معمر و دشت و قنابل و در داران دولت گشت با ما پدید
 و بختیاری جان لاجله شهر کرمانشاهان کوچ داد و دیگر داده و در کاران قنابل شرحی و رقم کرد که در داران شهر شکری
 ساخته می کشیم و شما بیدر یکس آب یکس مراحت کن و اگر در عرصه
 محلی جان افتاد و با مسافر سپرده روانه و در دارالحکله و دشت کا در داران دولت چون این بدیدید با محلی جان
 فرستاد که عهد گیس جان معمر و دشت و در اسما و کسبیل سار و خود عالم کرمانشاهان بختیاری
 با جبار عهد گیس جان معمر و دشت و در اسما و کسبیل سار و خود عالم کرمانشاهان بختیاری
 در آنکه خوشتر را بختیاری تو بختیاری دید و در اسما و کسبیل سار و خود عالم کرمانشاهان بختیاری
 عوفا و مام دولت بختیاری است که بختیاری تو بختیاری دید و در اسما و کسبیل سار و خود عالم کرمانشاهان بختیاری
 حکومت کرمانشاهان بختیاری است که بختیاری تو بختیاری دید و در اسما و کسبیل سار و خود عالم کرمانشاهان بختیاری
 قنابل حاجی جان را بختیاری تو بختیاری دید و در اسما و کسبیل سار و خود عالم کرمانشاهان بختیاری
 عهد متغیانه و در امور بختیاری تو در امور کرمانشاهان معمر و دشت و قنابل و در داران دولت گشت با ما پدید
 و قنابل کرمانشاهان بختیاری است که بختیاری تو بختیاری دید و در اسما و کسبیل سار و خود عالم کرمانشاهان بختیاری
 در حکومت کرمانشاهان بختیاری است که بختیاری تو بختیاری دید و در اسما و کسبیل سار و خود عالم کرمانشاهان بختیاری
 ساخت و در طریق رود و در رخت فرمان سلطان مراد میرد و در دوا و متغیانه گشت بختیاری و در دوا

در پی شورش و بی‌بشماریات و بی‌ای دولت در قریب استان بهدستان شد و در ماهی هشتاد و
چهار کرد که در قریب اوقات در شورش اوری و اداه را لاجرم قریب قریب هشتاد و هشتاد و هشتاد و
اکتبر و دیت برادرش فرستاد که در کات تحاح ملکک ساخت و او را در ایام استان قریب تحاح ملکک
در طریق سیتان راه گرفت و چون در آن سارای آب و خلف کیاب بود و بسیار کس از مردم او و بعضی
هلاکت گشت چنانکه تسلیل سارای استان و در خصوص او و عده استان در ویل تاریخ اکتان مرقوم خواهد
شد اما محکمیتش مردم بخش قصد قتل کرد و در کمال جان سوار کرد و در صورت شاه شاه ایوان فرمان قرار بود
چون استان را در دست داشت و در استان قریب است اما در آن و در در آن و در استان سوار از مردم و در استان
دارالحکومه و در استان که در حیات و شاه عاری از محال از کس و کرمان را در ایوانی مقرر کرد و چنانکه در حای خود در قسم
شیر و با محله و در حای که بر سر حای او و لی شد و در کات آکا که بشکر کمال داد و در آن را در ایوانی در تحت فرمان او
ایمروست محمد حای را چون قوت متعاقب و شناخت بود و در استان قریب است و در استان او را در استان
بر همداد و در استان مرست و در قریب و شکر که کین از اعیان که بر مردم در حسب حکم تحاح ملکک حکومت
کامل یافت و در ایوانی که در قریب که در استان سوار او حای که بر مردم در استان شد و در آن مله در آن و در استان
میرزا امواصف جدها و در استان قریب که در استان سوار او حای که بر مردم در استان شد و در آن مله در آن و در استان
حرفای حای که در استان سوار او حای که بر مردم در استان شد و در آن مله در آن و در استان
ما در حای که در استان سوار او حای که بر مردم در استان شد و در آن مله در آن و در استان
شهر مرآت بیرون شدن مردم و در استان سوار او حای که بر مردم در استان شد و در آن مله در آن و در استان
کنته سارای که در استان سوار او حای که بر مردم در استان شد و در آن مله در آن و در استان
اتفاق کرده و در استان سوار او حای که بر مردم در استان شد و در آن مله در آن و در استان
میاست و در استان سوار او حای که بر مردم در استان شد و در آن مله در آن و در استان
که در استان سوار او حای که بر مردم در استان شد و در آن مله در آن و در استان
تحت لای شجاع ملکک کوچ داد و در استان سوار او حای که بر مردم در استان شد و در آن مله در آن و در استان
کادر در استان سوار او حای که بر مردم در استان شد و در آن مله در آن و در استان
که در استان سوار او حای که بر مردم در استان شد و در آن مله در آن و در استان
تو سوار او حای که بر مردم در استان شد و در آن مله در آن و در استان
علامه شمس است که میگوید که در استان سوار او حای که بر مردم در استان شد و در آن مله در آن و در استان
دوی داد و در استان سوار او حای که بر مردم در استان شد و در آن مله در آن و در استان
علامه و چاه و چاه سوار او حای که بر مردم در استان شد و در آن مله در آن و در استان
کرد و در استان سوار او حای که بر مردم در استان شد و در آن مله در آن و در استان
در شکر که در استان سوار او حای که بر مردم در استان شد و در آن مله در آن و در استان

تاریخ مردم
استان
سر استان

و در روز آینه دو اطراف مکرران و افتد و گوشتد و حاکم این احوال بمسجد آمد و محمد کبیر حاکم بمکه
 مادی بکنیز رسید که دکان مکریر را که رشاد و فراوانی است بر او فروخته و دیگر که گوشتد و در مختار از غیر عثمان
 کت این بخت شد و او فریاد و اعترافه شد و بخت نیک و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم
 که در آنجا و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم
 محی الدین احوال میرشد و می گفت است چون او بر نبرد و او را در و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم
 محمد کبیر حاکم آمد و در مختار حاکم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم
 از کبیر حاکم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم
 مختار حاکم آمد و در مختار حاکم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم
 ساختند و در بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم
 و در مختار حاکم آمد و در مختار حاکم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم
 سوس و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم
 آنکه حاکم این روز را که حاکم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم
 چهارم آنکه چهارم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم
 شما بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم
 اعیانستون و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم
 از تشبیه و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم
 چرا بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم
 و اگر راه حلال و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم
 عقل و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم
 عقل و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم
 از حاکم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم
 نتوانیم بود و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم
 روی سلامت و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم
 و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم
 ران حاکم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم
 شهر کامل و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم
 و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم
 کوچ و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم
 بود که در بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم و بخت شوم

شیبیدت حاصل دوار فارس شد تا یکصد هزار تومان رسال دیوانی را نام خود دارد و صورت حال مادر است
مدرس را سه و نیز از فضل آنکه علمی مادی استونی و در فارس پیر احصاء در کاه دست دارد آنسو می خالی حال
عمسی که در ماهور میانی که ریخته بود و پوشیده و در مردم شیراز آمده و پاهای تو سحر کشت فرما و میرزا اورا
معلمین ساخته حکومت می داد و او شاه و عاظمیای قیله خویش رفت و خلقی جان گشت ماری را و تو تحقیق جان که از جبر
حال متهم اند و که که ریخته بود و در دیکت فرما و میرزا آمد و او را بر دوار داد و احوال خود و در وقت مسترح خان را
دار احوال و بر رسید و وحی سخنان که مردم فارس سعایت و شکایت میکردند و فرمود و ساید کاد و از آن دولت
جای صواب شمرده که فرما و میرزا حاضر در کاه شود و او را طلب نمود و در حکم رفت که فرج حال و در شیراز
اقامت نماید و فرج ملک فارس را هر چه که بد تا آنکاه که او را نگه داری در آن را حسی نمود کرد و این بود تا میرزا
می حال امیر دیوان ماور ملکومت فارس گشت و فرج حال با سال دیوان طریق در کاه شافشته که گرفت
و هم در میان دولت علیه ایران و دولت اسپانیول قواعد و کستی و اتحاد شد گشت و نیز هم
حال شیراز و که که در اسلامبول اقامت داشت و او نیز مختار دولت اسپانیول ایران کار داران پیش
عبدالموتیج کاشته شد و حاضر بر روز مذکور

شرح مطلب و حکایت محمد شاه قاجار

۴۲۳

مشان دولتی و دولت علیه حاکم است و شاهی سلطان بر دین کن گشت و سده و هجده سال و در
 عتق دولت و شاه و اسرار علیه دوم و در او شش و کسل مطلق و مختار نام کرده نامور و بر نور و تعداد
 سال داد و ملاحظه نمودن اسناد و نامه که مکرر به و موافقی و رسم و ملاحظه یافته قرار عهد نامه مبارک را در دست
 داده و آینه نامی و در او نیز اول و بعد از آن نام دولت علیه ایران و دولت علیه اسما و اول و سده طریقی
 اسما و آنکه عالی ساس و کسی صافی و محنت و موالا و دانه مانی و در قرار داشته داده و دوم سده و کس
 عیس و اول و سده که نام وادی نام و است و کسل که مکرر به و ششده نماید و ملاحظه تجارت و با هر کس
 و عمار و دکان و حجره و اسناد و هر در و هر که را که اسناد و طرف ساس و دواکی سی و هجده ملاحظه شود
 و سده احوال نشان را در ملاحظه نموده و فک کند که اسما و در تجارت و طریقی و داری بود و بعد از حدود
 با ساحت و آ نام آه با هر اسناد و در و فک هر در و اسما و حکام و دواکی سی و هجده ملاحظه شود که کسی با ساحت
 از آه با سده داده و سده و دواکی سی و هجده ملاحظه شود که اسما و در تجارت و طریقی و داری بود و بعد از حدود
 در و دواکی سی و هجده ملاحظه شود که اسما و در تجارت و طریقی و داری بود و بعد از حدود
 مثل دول سیه که مکرر به و داده چهارم و دواکی سی و هجده ملاحظه شود که اسما و در تجارت و طریقی و داری بود و بعد از حدود
 آه اسما و در دواکی سی و هجده ملاحظه شود که اسما و در تجارت و طریقی و داری بود و بعد از حدود
 اسما و در دواکی سی و هجده ملاحظه شود که اسما و در تجارت و طریقی و داری بود و بعد از حدود
 هر ملاحظه شود که اسما و در دواکی سی و هجده ملاحظه شود که اسما و در تجارت و طریقی و داری بود و بعد از حدود
 در و دواکی سی و هجده ملاحظه شود که اسما و در تجارت و طریقی و داری بود و بعد از حدود
 ایران ساس و اسما و دواکی سی و هجده ملاحظه شود که اسما و در تجارت و طریقی و داری بود و بعد از حدود
 دواکی سی و هجده ملاحظه شود که اسما و در تجارت و طریقی و داری بود و بعد از حدود
 آه دولت و ملاحظه شود که اسما و در دواکی سی و هجده ملاحظه شود که اسما و در تجارت و طریقی و داری بود و بعد از حدود
 ملاحظه شود که اسما و در دواکی سی و هجده ملاحظه شود که اسما و در تجارت و طریقی و داری بود و بعد از حدود
 و اسما و دواکی سی و هجده ملاحظه شود که اسما و در تجارت و طریقی و داری بود و بعد از حدود
 حکام و عمار و دواکی سی و هجده ملاحظه شود که اسما و در تجارت و طریقی و داری بود و بعد از حدود
 حلق و دواکی سی و هجده ملاحظه شود که اسما و در تجارت و طریقی و داری بود و بعد از حدود
 داده قرار داد شده و اسما و دواکی سی و هجده ملاحظه شود که اسما و در تجارت و طریقی و داری بود و بعد از حدود
 و اسما و دواکی سی و هجده ملاحظه شود که اسما و در تجارت و طریقی و داری بود و بعد از حدود
 اسما و دواکی سی و هجده ملاحظه شود که اسما و در تجارت و طریقی و داری بود و بعد از حدود
 که سده و دواکی سی و هجده ملاحظه شود که اسما و در تجارت و طریقی و داری بود و بعد از حدود
 اسما و دواکی سی و هجده ملاحظه شود که اسما و در تجارت و طریقی و داری بود و بعد از حدود
 بشده و دواکی سی و هجده ملاحظه شود که اسما و در تجارت و طریقی و داری بود و بعد از حدود

فصل دوم تاریخ قاجاریه از تخلص شایخ التوابع

۴۲۸

و موسی ارجو سببها از دای دمه ساحت عیسی مرد نهصد ساله را در کوریر تاخت نمودن فی الزمعه و آنرا
که عاقب امیاست این جمله فروی حست و بیرون عالم ماسوت در احرام فلکی و عوالم ملکوتی کار کرد و چنانکه هفت سراج
و حدیث حق قمر تا کنون بهر است در باج گفت بران نکالات منغالات من است بر این افروان که از حجره
تواند بود کس دوری بر ارباب مساحات من کنم و ما عاتنه خویش بکار و سمع القصد بعضی از مردم که ملاقاتی داشته
ما را در تله و سرها و دیگر ای را که یکجاستی بود ما میسر ریاست مدویک شدند و اجابت تو اعدا مول و مروج دین
یکر که بهاد و بیرون مان عایت سحای سلام یکدیگر را ترجیب کردند و هر حال که هستند و امام زاده است
شهر رمضان را دور و دور و در ششصد و امداد سکو تیر و تبدیل در احکام شریعت عزاجه ان افکند که
از حوضیکه کارش افروان است و بیرون من شد و بیرون او را و حصاد امداد و هر که مردم شیر و ما دل را با خود
تسوق کسند هستند ما دام که سلطنت ما به در زمانت روی دین ظاهر گشته و تمامت ادیان را داده و عقد
ساخته ایم فرستاست و بیج تخلی بر مردم واجب عینا ده اگر چه و تفریت است
لکن اکنون اگر افروان نخواهد میست و اچاعت هر یک نامی از همیای کناد و آنکه اهلدار را در خویش جیهان
در مان و خزان خویش و امام و متان را مان عاده طهارت میجوید مد آنگاه در هر حال که انجن میسند
شهر و حمده و منیات شریعت از نگار میمید و در مان خویش افروان میبازند تا بی پرده مجلس
بیکان در می آمد و کساریدل کاسات عتار متعول تید و مقابله مردان مجلس میگرد و مع اتصاف
تیس شین میانی بهاد و حسب میبازد راه کنه مطهر برداشت و در سر نکند از مردان خویش موسی تو هست
و ایدم و از مانو عده و فاکند و پیشتر نامی کشیده و حرج نماید لا حرم را و کرد اید و سر فارسی و تقیم حرم
داد و در سر و شهر سر مد کرد و دیندین از مردان خود را شهر شیر از فرستاد تا مردم را بطریق او دعوت کند
و متانت خود را بصی قرآن و در حجاب مساحات ما بهاد مدیشان سیر و در مردم فرو و اسد مردان
سحای قرآن مجید و پیچید سعادیه آن کلمات را قرائت کند و این بسکه مجلس جان خود ان شیخی را بر پا
کلیقه نظام آند و در حکومت فاکس و است مد و خبر و مد که میر از آنجه علی باب درو شهر محل قیامت
امده و فرستادگان و درین شهر را حوای مردم برداشته اند و نظام آند و از حدیث از عوالم را در نگاشت
تا فرستادگان او را دست نه حاضر ساخته و حکم داد تا میستوائی عیسی که مدان شیخی تو گشته کرد
پای ایشان قطع نمود و در دوم متان این امر را حکام بر در و دست بر دهم متان حدیث سوار فرستاد
تا درو شهر باب را خود و کشند و از آنجا کوچ داده شد و در دهم شهر رمضان سده میسر از در آورده و در
حاده که اید بهر بیارت داشت های داد و دین وقت حسین خان تیر بری مد کشید و در دهمی مجلس از بیکار بر دخت
کرد و باب را سر و یک خود و طلید و سر سعد است پیشین است و کشت بر سر روشش شد که سخن تواند
در صدق است و طریقت تو بیندیده ما ستد بهاد و شش و جواب دیدم که تو بر سر در آمدی و ما سر سخت
پای را از حوای آنجی کوشش و آنجی حسین خان و در جین تو موایان ستاده کرده ام و از بجا است که در دار
فرستادگان حویر ابله که ما ششم حویر و طریقی حق یکر میر از علی محمد باب امین را ما و در است

جلد دوم تاریخ قادیانہ اور مغلہ تاریخ آفریقا

۴۲۲

نچ عربین شیخ شریف بھی کہ ایک سالار نے وہاں کتب مبارک میں سراسر اسی درجہ حرارت درج کی ہے
 احاطہ دانہ ابن حنیبل کہ
 ولس کہ دکت السیظہ ولس
 شکات القملانی و فی العلی شہر دودو
 فاستبر فیکبر یا الملک محمدر

ویرماحی قلمجو دستری برقیف مقام لعلک که در حضرت ولیمه دولاب یادشاه داد
شیرجولت شاه شیران و جراح ایران ناصرالدین شاه قلماشی بود این میبایست او کرد دیت
اجساد و آیه کل بحکم
هانس هینه و المده شیه و آلدنم
تجربیدکم شربت آلدنمار تقودوا
المذاق فیه و التسی محمد

و ہم حاشی ملا محمود شاہ دکر دست

نَشَأْتُ فِي الْإِسْلَامِ وَحَسْبُكُمْ
لَا تَعْبُدُونِي إِيَّاءَ إِيَّادِي

سعدت میرزا تقی خان وزیر نظام مارڈی انڈوم و تھورس و ہل آں ملکہ ہر وے

بعد از قتل در کلاک این صورت داشت بدست سجدهات و دیار شد و حصر آن در ایران بمرکز گشت شاه ماه و حاکم
دیگر هیچ یک از قدم استوار کرد و آن رئیس که در هر حجره و حجره سیاهان مله در حاطه داشت و حیدان گشت در آن
مشار و دولت و دس و انگلس که در بهانی شیوان دولت خنای بود و بدو استبداد که کار را بران را و کم می شود
و دولت روم دار آن صحنی که بدست محمد علی پاشای مصری عارض شده قوت مقابله نخواهد داشت پس
معاون میانی خود را میان افکند و وقت بخت و مراد او این که بدو طاقت سخن بر آن بها و بد که دول را بدو
و روم و روس و انگلس هر یک در روی و کیلی معین گسند و اینجا در یکت انجمن شسته با هم سخن گسند و بدو
ایران را در این داشته اصلاح ذات بین فرمایند لا حرم سوا بد حاجی میرزا آقاسی میرزا احمد خان شیرازند که
از روم بگشت تمام عمل ایران کرد و معیر کبیر دولت بود چنانکه بدو گویستند بهم دیگر راه ما مورد گشت و مقرر شد
که این مجلس در اردن آرم است و بدو و کلای روم حاضر شود چون میرزا احمد خان را در ایران معرکه و ارد
مرکز گشت مرچش را تحت سید افتاد و دستر ما تواری محب لا حرم حاجی میرزا آقاسی میرزا تقی خان و در این
سخای د آستیا کرد و مکمل داد تا سوار در آن آرم بحد لا حرم هیچ معرکه ده دوست بران است و شاخکان تو بیای
و تو او سواران برای شمت خویش ما و بدو داشت و طر قی اردن آرم گرفت و در سر فرل و برج که مدلس
حاکم روم است بکیت بورشانی ما بجا سوار و قتل دولت عثمانی بدیده او کرد و حواست تا سواران یا تنای ایران
آرم همان بدیر شد و خویش حواست لا روم علفه سوار بدست سید میرزا تقی خان بدیر و تگهت است و اکاد و
ما و تنش را اجناس بدایم که بدی برای میران ما بشیم و به کام و روم و ما در آن آرم حاقی راست گران ما تو است و
انتقال کرد و ما و او در سرانی سکود و او در و در و اتق نشین او دوست تو ما را رسکوکت بها و
و یا تنای ایران آرم بیام کرد که این نزد خویش صرح کرد و بدو و روم را ما آنچه سوار بدی میران بدی و
میرزا تقی خان را در مار فرستاد و در این معرکه با شد او بدی کرد و او در و دیگر بسرای وکی مدو و یک بدید

شرح سلسله و جهانگیری محمد شاه قاجار

۴۲۵

عاصر او بود و در آن زمان که احمد دوم را در صحن مسجدی و نام دولت عثمانی را در سال دول رستمی که
 با اسباب دارا که کجوا اگر سوانی سخی می فرست که در دولت ماری می است آن سبک نام با کام
 لشکر با سلاکت می دارد نام با سنان و شهر را با کلون و کولت می کشم اسعد شاه و با ساج او قاعد و در
 فرس چون این مدت سال شکر خود آمد و فرما در داد که آن ای شکر شمار صامد سید که معاهد برادران مردم شهر
 ادول آن بود مردم رشود و اطمینان دولت ایران را با می می از به سواران و معقول ساده و نام دولت عثمانی را
 ست کمد لشکران محمد ل و عمران کشید تا حکم دولت بود و فرما را از مردم هر حد حکم کی جان جو اسیم کرد
 پس بعد در ما ساشه شکست شود و تشکیک را با کلون و داد و اسامه کشد اسعد با سوان این سلسله قاضی
 شهر را در داد و رسول از ساد داشت که بران خلاصه صبح عرب است و کمد حرفی قاضی کف سخی در داد و کش
 فرما کن با سیم کون مردم از عاقل های خویش بود و اگر به حرام نام اس و به تشکیک با سوانی پیشان بخشامه
 هاسی چون چنان ده با چار سال مردم آمد و آقا کف را پیکل ساد است و برآمد و ساس با کف
 های نام و اس سبک در ساعده داس با الفه چون اس جو ها به نام شد اسعد شاه و قاضی و
 سفرای دولت انگلیس و روس و ساجی از در دکان شهر جدید مردم معالج برای حراست نام سکان بر داسه سراسر
 مردم و می جان در آمد و با امر را می جان حراست خود را پوشیده و می داس و چون از کثرت حرازی
 آن سراسر ای دیگر و در دستش بود حرفی داشت کف می به سواران را با شکر که خود مردم نام و سراسر و عا
 قاضی می شود اسعد پاشا کف شکو داشت کف صوات کف که به ساج حاتم رومی در دوش شد و در
 سالان شهر خود گسند با ساد و دیگر بار مردم رشود و اسان را آتشی با ساد مردم را می جان کف
 با چاد سید و مردم خوشنار و معالط میع کرد و اگر کس شود اس پس سهل و آسان در شرب
 اس عا و ساد و سراسر نام اراش به کف گوده می کشم و با عا عثمانی به پشت عا و دانی سراسر و
 و اگر حرا می هم اکنون نام چید مردم محروح که مرات ساد رشود و سش شخصه عا و مد هم عا کف
 با چو مردم ساد و با پروش شود و مردم ایران و سواران را با ساد و الفه در پان امر حرفی با شاحد
 عا و عا حاضر ساج مردم محروح دست معولس و اعل داد و مردم را می جان را سراسر و دود و فوج لشکر
 پیش روی داد و دود و فوج از پیش پشاد و عا و اس و با اسامه کد دکان در و نام عا و عا ساک بر پان
 ساد می کرد و با شهر پر دوشده و در شکر که عا حرفی پاشا رشود شد با ساد اسامه که در کف می شاپ
 سکان پیشانی ایرانی تو اسیم شفاف حرفی با ساد مردم را می جان جو اسد بهاد که او اار و ساد لاهم
 چون دو ساعده رشک سراسر می مد و شغل اسد پاشا به عا و کف سراسر را می جان حراست می سراسر و حسین
 مشاد و چون پاشا ساد اعلام داد که به سواران در عا و حواست و او را پاد را تو اسیم ساج پاشا عا
 سراسر و حرفی ساد و ساجی حسد خاطر مرا حسد که عا و س و عا و سراسر را می جان صوات مد و در کف
 حوا و بعد دولت انگلیس و روس پیام فرستاد که ترا محال کس این مردم را در آن مردم محال قاضی در حال
 با ساد معول و محروح کف و انوارا حیدر مطروح و موهوب شد ایشان عا و صا می این سخن سراسر ای سراسر

میرزا اتقی جان شهنشاه وقتند هر که را مدعا بهم که نوراحبت میرزا کی و سکار داران دولت خوش اسرار و ملامت
میداریم دولت آل عثمان را در جسر این کسر که ناستا کرده اند خود را در حداد کشت و سید را در این سیر
دو تن در سجن انگلیس حتی سر و ده و قاتم برهاد که لیس از دست میت و دور در اگر سوال بهود دست
مقتولین را کار داران دولت عثمانی بر سار سار خوشش ادا فرماید و سرعی روان اسلامول باشند لاجرم
میرزا اتقی جان یکبار به شخصه از زن آردم در آمده و کسر ای یکو های کردار آسوی کار داران دولت
عثمانی چون این جر شیده مدعا پیشش می آید آقا سی که حاکم حضرت سلطان بود و او را صورت
سلطان میباید داشت تمام تا از زن آردم ناستا شد تا رویک میرزا اتقی جان آمده و اقل سلطان صدر
این کما جبت و معادلای برده هر دو تن بهای مؤل بهود را بصحت یوسف یکیک یا در حرا نهاد
دست در از زن آردم میان سی طوق تمسل داده از مادر را برای میرزا اتقی جان آردند و تسلیم دادند
پس آن اسد پات را از حکومت از زن آردم معدول کرده و این منصب را بر مرقیات متعوض شدند
و هم شور بکار دولت روم برای ما خود کشتن مردم خوا طلب ما و خود سر مار در رسد یکجای لشکر
کرد برای میرزا اتقی جان بجز است که آشد و در دادند که اگر مردم شهر مدعو فاطمان عشقی کسد جستم
از زن آردم پوشیده و هیچ داشت و یکبار و بران خود بهم که است و بصدت مردم مدعو عشقی را بشکر
موده در صحنه انکند مدتی در مجلس عمر زند و محامی با اسلامول برده و پس از یکماه دیگر چند شوکر
در اسلامول برای توقه از زن آردم بر سید فریق پاشا از هر بار ویدان لشکر در شهر بیرون شد و در حصر
را نیکو کشادفت و کلوا که آن محفل فریق آمد و در کشت و یکجای است قاتل کیت حرا یکجای گشتند
از حال دولت کسی اغوای مکنش از لشکر بیا نکرده تا از کتاب این کار را بهود و از سر ایو قانع کار
داران دولت ایران در روم احارت رسید که قعد مصالح بدست و کلای دول امد استوار شود و محوشت
معا به نکار و بهد چسب که در جای خود نکرده و احارت

آمدای حملات
در دست ملت
الطریق میرزا
اینها
نصیه شاه

و هم در میان التعلقی میرزای ایلجانی در حاحی میرزا آقاسی نکاشی بر یک دست کرد و بهیج امری
دولت لی مدخلت و بکاران میرفت چه تمامت امور ملک و مملکت معوض محامی میرزا آقاسی بود و شاهنشاهی
حاری را امانت و دیانت روزیاد است و در صاحب کتف و کرامت میداست ایلجانی ریب و دیر حرات
او و مادرش و دخترش بار تا حاد و جنس حاحی میرزا آقاسی بود تا سر کم کار تا مراد او میرفت و در حال
در اسراف حاحت و تنسیر دست تو سلیمانان و نیز دند و چون او ایلجانی قبیله قاجار و جبهه
روزش بهر اداکان و دیگر نرکان قاجار و در مجلس ادائن میگشتند و هر کشتار با بهیج که بر زمان میل کرد و بی
از بیم و حاحی را بهر حاحت حملات و در انکلات آسمانی و حکمتهای تعالی تبسیر میکرد و این همه
بر کج و جیلای او هر دو ده شکست خنده قلیان اینکیت آقاسی و جمعی دیگر در رکان درگاه که از رحم رمان
حاحی میرزا آقاسی محسوس و مطروح میشدند که در حضرت یا شاه شکایت و سعایت او در رکان باد
بجز رست و کوه ساحل حسن است ما که یکبار مواصد کرد که اگر در ایلجانی شیفته نادانی و حاحی است

جلد دوم تاریخ قاجاریه از محمد صالح الموسوی نجفی

۱۲۳۸

مما لعت انما هر کس که می کشد و کار دارد و ایران و در ای دولت و سعای انگلیس و روس شریک کار
کر که دولت جهانی مرکز و این مستر ایله و اردو دست همدکار مصالحت و مسالمت پهای دود و اگر تمیل
این امر در میان شمشیر خواهد رفت

خلاصه فقرات نکات که در تهر جمادی الاولی لای دولت ایران

و در ای محنت اردو و تن عیلتین روس و انگلیس بکار دارد

قره اول سرحد ایران با ترک شتار عید دولت علیه ایران و دولت علیه عثمانی شهادت تواریخ و کتبه عربی
که اکثر و نهایی بر رک دارد. میداند محض دولت علیه ایران است که سائرین اولیای انگلیس و روس
قره ایسین بهد که محقره و حمره انحر لاسکر که اتفاق در دولت ایران دارد و کتبه های امید دولت علیه ایران
ارد و بهد که فقه الی موضع الحاق حد و ایران و در تهر و کسند فقره دوم قرار دارد بهد که تقسیم تهر و
کل کو بهد که شتاتان تعلق در دولت ایران دارد و حکم معنی در دولت عثمانی خواهد بود که در کس بعد شخص خواهد
مدر فقره تیسریم در دولت عثمانی در حصار است مظلومین که طایفه یعلی را با هم بهد که کل ملک را با دولت علیه
ایران تصاحب خواهد نمود فقره چهارم رسوم عادی سیلاقیه را از سال که بر ساید با مدعا و با اولیای روس
عثمانی در قرار تصدیق و جور رسمی و کثانی که با مورد خواهد شد که ساری می کشد فقره پنجم از سمت حوی و ایل و بارید
و جیره الی بهد که العرب و روس و دولت واسطه و دولت اسلام خط سرحدات جانبین را تعیین
در سید فقره ششم دولتین عیلتین بهد که یکدیگر بفرستند که در که تهر و ربع سرفستایات سریشین در سرحدات
در آن کشیکها با خواهد که اشت فقره هفتم دولتین عیلتین از عهد و بر ناحت و تار یکبار اعلانات یکدیگر
که یکدیگر روی دهد خواهد که اعلانات و اعلانات که در ظهور و اناقه و محمودی کسی دارد و آوازه و اوست
ساید فقره هشتم فراریان طریق را از برکت و کوجاکت و ایل و عشار و عیایا که سید عیلتین در عهد و تهر
که آلا و لا و حاق و معهود که سمت نرسیده و مانع از مراد و ده مکان و متفا و که آنها با سید
ختر تهر بعبار و در فقره نهمی در حصار است مظلومین که طایفه یعلی و رسوم عادی سیلاقیه بهد که حصار است
طریق و توقف و تهر و تهر بود و جمیع فقرات عهد نامه ایران و اردو که تیسریم داده شد و خطاطی و قرار خواهد

و که مجلس سورد و سورد و لیهد و دولت ایران

اتسلطان امیرالدین شاه همراه شاه عباس

و بهد در سال شاه عباسی قرار کرد که مراجع حاکمان شراعت و خوشید و آسمان حلاوت و سید کز
محمد و سائر ائمه اهل بیت شاه و مجلس سورد و سورد و کسند و ماهی که چنین شایع لا یقوان شد
روان آمد و در میت و مناقصه و بهد که حاجی میرزا آقاسی سیر را سی جان امیر تومان را که از حکومت
مارس و معزول و در شش سال دیوانی مشغول بود حکم رفت که اگر این خدمت را یکوی سیای بر دوار
او چه بهد که معراج قبول و تقاضا بهد که معراج دیوانی را تسخیر یا دستا در و حاد اذاحت فرمایا بهد که
سیر را سیان و در و دستسیر بهد که یکوی سیای معراج کما رسد و ساختی را که یکم شهری مساحت بود دست

همیشه با پیر پند سپید سر
یکی در سکه چاه و یکی در ده چاه

در که توان سر در جبال
همیشه پیش پیر پند و دودمان
حاصل خبر بود که آن پنداشد که آن پنداشد و در شرف مکی است و شیر مرد می پنداشد که کار
دولت در این پنداشد و پنداشد و پنداشد و پنداشد که شاهی شاه که سادات و پنداشد و پنداشد
مبای می پنداشد و پنداشد و پنداشد و پنداشد که شاهی شاه که سادات و پنداشد و پنداشد
شاه پنداشد و پنداشد و پنداشد و پنداشد که شاهی شاه که سادات و پنداشد و پنداشد
سده صفت را مورد الطاف شاهان و پنداشد و پنداشد و پنداشد که شاهی شاه که سادات و پنداشد و پنداشد
چون کرد و پنداشد و پنداشد و پنداشد که شاهی شاه که سادات و پنداشد و پنداشد
می بر ماست که در و اعاد و پنداشد و پنداشد و پنداشد که شاهی شاه که سادات و پنداشد و پنداشد
سب و پنداشد و پنداشد و پنداشد که شاهی شاه که سادات و پنداشد و پنداشد
در پنداشد که شاهی شاه که سادات و پنداشد و پنداشد
ارسل پس پنداشد و پنداشد و پنداشد که شاهی شاه که سادات و پنداشد و پنداشد
در و پنداشد و پنداشد و پنداشد که شاهی شاه که سادات و پنداشد و پنداشد
و پنداشد و پنداشد و پنداشد که شاهی شاه که سادات و پنداشد و پنداشد
که شرح جانش مرقوم شد و پنداشد و پنداشد که شاهی شاه که سادات و پنداشد و پنداشد
و پنداشد و پنداشد و پنداشد که شاهی شاه که سادات و پنداشد و پنداشد
این پنداشد و پنداشد و پنداشد که شاهی شاه که سادات و پنداشد و پنداشد
کرده و پنداشد و پنداشد و پنداشد که شاهی شاه که سادات و پنداشد و پنداشد
محل و پنداشد و پنداشد و پنداشد که شاهی شاه که سادات و پنداشد و پنداشد
آقای و پنداشد و پنداشد و پنداشد که شاهی شاه که سادات و پنداشد و پنداشد
رویک و پنداشد و پنداشد و پنداشد که شاهی شاه که سادات و پنداشد و پنداشد
پنداشد و پنداشد و پنداشد که شاهی شاه که سادات و پنداشد و پنداشد
مرکش و پنداشد و پنداشد و پنداشد که شاهی شاه که سادات و پنداشد و پنداشد
دری و پنداشد و پنداشد و پنداشد که شاهی شاه که سادات و پنداشد و پنداشد
می پنداشد و پنداشد و پنداشد که شاهی شاه که سادات و پنداشد و پنداشد
ملک و پنداشد و پنداشد و پنداشد که شاهی شاه که سادات و پنداشد و پنداشد
نام و پنداشد و پنداشد و پنداشد که شاهی شاه که سادات و پنداشد و پنداشد
موا و پنداشد و پنداشد و پنداشد که شاهی شاه که سادات و پنداشد و پنداشد
نچ و پنداشد و پنداشد و پنداشد که شاهی شاه که سادات و پنداشد و پنداشد

در پنداشد و پنداشد و پنداشد که شاهی شاه که سادات و پنداشد و پنداشد

چندکند و صحرایان را سوار و اهل بلاد و فرما در حسن حال سالار هر که در حکم کردن مسلمانان را روی کا معطر
کرده و باج مشور را معذور با مسند کا داد و درگاه فرستاد و با انچه چند کثرت با حصا و صحرایان
مشور و در آن حکم عا شد لاجرم حاجی سر آقا حسی دینی قرائی آصفه ند و در فرود آمدنش بکجه مشوره
صورت حال را با ساسانه ملی مر را به شیخ بر سخی و حضرت با دشت و معروض داشت و در آن که داشت
که حاکم کن مرد و امانی کا دادگاه که در طریق مدافعت مسرد با مسند بکوب مقام فرستاد با بعض
حالی را بار داد و معروض را در مسالار مسلمانان عالی که حضرت با حمله ساسان را داشت و مشور
اشاد لاجرم در شهر حوی الاخر مشور بکوب مشور و دو مقام سامان و در قم سده و شریف شاه به مد ول
اشاد و اولی توانی فرزد حشیش چند علی جان را از سر شرط ساسان دور سازد و دو مقام اشاد
بر سبج سر کاش حصار اعداد و کار حاجی سر آقا حسی و در طلب فرمود و در کرد که گنور خاطر از جدول
فرستادن با مد و محتر کسیر با مقام مقام بود و پس بکبار طرف حراسان حان سبج حریف که
آصفه ند و نه با دشت اولی در کرد و در سر آقا حسی حال سالار با دشت و دوسری و عساکر سر آقا و
و ا حوی با دشت و عادل سید است که بعد تخمین طریق ملکات بکند و شتاب را که سبب سلطان است و غیر
مردان پشه سار و با ساد انساب شاعر پس در جنگ عوا شد و بهو حسن حسانی شکوه پشمانی است
پس صواب است حال بود که چون سر سازد و دو مقام کی چند روزه حمل و بگو حسن حوس اما و این جز حسان
کمال ساری و کون خاطر پذیرد و سپرد لشکر فرمای و در روز و در راه شتابان را بار حافی با اگر است
ایشان را دایم در جم و در محل و بکشی که در راه فرود آمدن مسلمانان حان و در اعدام حوی طعی کرده و نصب
انصراف نام و در آنجا حاضر حضرت با دشت و شتاب و عاری بر با اسحق حصار سکوره کرد و در
نصب سر فرمود پس مسلمانان اعداد و کار کرده و داه و کر گرفت و در حیرل فرود کرده و در مسجع احاد که با خود
حضر علی جان کرد و شاد و دو حسن جان سالار بر کمانی کو کمان سیر عساکر بر آورده و در مسلمانان طلب
سحان حان حاکم کسیر اماند و اگر دوسری و در سبب با صلی ساه و اسب حریف داد و حریف حریف حریف
او در مراعی اعدام عالی و توانی میان آنجا شتاب و ایشان بر شور و راه و معاضد بر لشکرگاه او حسن
برده اموال و اطفالش را بر سر است و عاری ساختار و مساله و مشور و این جان پیرش بر هر کشته
لا ستم صورت حال را با کار و اداء اعداد و کار و دشت و داه و کر گرفت و در حیرل فرود کرده و در مسجع احاد که با خود
و کلاه کوچ داد و هم در آنجا معلوم داشت که حضرت علی بر سر رود و عاری کرده و در اسی برود و حصار
سبب فرمان آورده و در آن سر و در تاجیکه حسن جان بودی را که اعدام و سبب بود و کسیر گرفته
در مساله و تاجیکه کسیر کسیر و در مساله حان کشته و در مساله حان کشته و در مساله حان کشته
سبب و حرکت گرفته و در آنجا کشته و در مساله حان کشته و در مساله حان کشته و در مساله حان کشته
کرد و حریف مرد و حاکم کسیر اماند و در کسیر با صلی ساه و اسب حریف داد و حریف حریف حریف
فرستاد با بعض حال کرده کون خاطر سالار و حضرت علی را بکشت و داشت و بار نمود

حکومت
سلطان سبب
در شام و
مقام

در میان مسلمانان

جلد دوم تاریخ قاضی خانہ محمد علی شاہ آوارنج
۱۷۴۴ء

ع۲۷

[illegible]

فات
حی مراد حسی
تو ای سہدہ شمس
و تو میں مراد حسی
میرزا علی

صبح سلطنت جهان کن محمد شاه قاجار

۱۳۴۷

چاکر از سر برودم شدا لعلی میرای طغیانی رحمت فرما که سلطانی معزز و جود کرد و بعد از دو روز
 مده حاجی که رسد با حاجه ان سلطنت و کشید و در حضرت و موافقت و ملازم محمود و دیگر
 اصدالی و قافه عالی و امانتداران و کینه خصمانی که در حد و حدیث که ملاحظه و دست کشیده شد
 و محاسن جود و آثار است یکشت خاصه آن مقام کسار در آنجا و ما حیات آشفته یکشت ذرات
 چه خوشی با کینه کشیده شد یکسان و بعد از آن سالش و سالش و یکشت و در ذرات و آثار
 سلطنت و دست جود و یکشت بر حسب مداخله طغیانی بر هوش و حساسی این کسلات طغیانی را رسیده شد
 و امداد که در رسیده یکوست یکی شده استماع و در برابر و اسما و در صفت شده به ذرات و اثرات
 ماکان معر ساد و در محاسن غم او مرد و افتخار حال که در چشمت طغیانی ماکان ماکان یکوست و در جود
 و امور رسالت حد حراج و پادشاه سال و توان خوش داشت که طغیانی طریق طغیان سرود و طغیان
 طاس دولت و اندک حضرت سار و در سب و در سالی امراء و پادشاه و کسوی در انکس و عصبیان
 صاحب و در حاجت و کسالت عمالی را در حیدان کار داده و در آنجا و در معر ساد و در دست و طغیان
 انکس و ناسی طوطا و شاه می افتاد و شاه عاری چون هیچ امراء حاجی میرزا آقایی سوار مذمت یکگاه به
 سخن میر سید حاجی میرزا آقایی معروض می داشت که اس حسان میزد که در و سنان سب که در سنان
 و طغیانی حدت یکسید و حافظ شاه را در محضر اس کس صاحب با انکو یکد و ماه کا یکسید و اس
 که در حلال و در طغیانی تقویت شد و در آسوی بر محمد حان و محمد آله و له و حجتی بر رکان ایران که حاجی
 میرزا آقایی لید و کشید و در اد و در وادی می نمود اسلند و در احوائی طغیانی تلخ و ساد و انکو
 با او پیش و اولف کند و محرم اد حاجی میرزا آقایی لوده حساب کرد و در مایه امراء و اس سید برج و طلسم
 و در و طغیانی در جسم حل و اولف و در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در
 حیدر که امراء و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در
 سر سید که یکسید و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در
 سر سید حسان یکسید و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در
 حسان پادشاه و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در
 نیت بوده که طغیانی حسان سیر شود و در سالی کسری ماکان اسوار که در کشتن میرزا محمود و محمد را که سب
 ناسد و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در
 و کس که بر منجالت طغیانی که در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در
 حیدر که در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در
 حسان اس مده و پادشاه که در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در
 در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در
 در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در و طغیانی در

دشمن
 آینه طغیانی
 طغیانی در
 سرور

جلد دوم تاریخ قاجاریه از محمدتاج المصنف

۳۴۸

مهری پوید و ترارقی و مادر و یک مختصر خان ملک الشراستاد چون در حکومتی و توپا و عظیم است
 روهکت و آنچه تا قسم حال برادر و دو این سده من شود و علی طه دریا بان سر من بر آن سادیم که اگر ما در
 حدیث این حادثه را در حضرت پادشاه معروض داریم حاج میرزا آقاسی پیشیده دارد و او بی نکستار
 مکده است که در درجه موت میرزا شود و در یادست محمود و حال دست علیانی مقتول کرد و اگر این
 را در این پیشیده داریم حاکم و در حضرت پادشاه آلوده کنایه شویم و اخرون بر کفران است که در یک
 است که صورتی بحال دست حاج میرزا آقاسی معروض آید و چون مادر و دو این را در از دیده و بیرون آید
 شواست و در دست ناچار در حضرت تهرنا که توف دارد پس من سده تعلیم و قرطاس بر دستم و این قصه را
 تا ساعده بر کاشتم و ما شایق ملک الشراستاد حاج میرزا آقاسی فرستیم و مکتوب دادیم و قصه بکشتیم و در
 و یکر محال پیشید این را در کاوه و در میان کتیرا پیشید و حال پادشاه را طاعت است این مکتوب را
 سحرش فرستاد و در آن سوی چون علیانی را در حد سال و یوایی می هرده مادر و هر محاکم حسن مجاهد است
 ما در تهر ربع اقله و طریق دار احوال و در داشت و در عرض ما مکتوب حاج میرزا آقاسی دانه و در کشتن که
 حاج میرزا آقاسی و دختر شهریار تا حد و تقابل شاه و در هم و رسید که پیشیده و از درنا وانی و جل و اسے
 حاکمیت را در آن شیر عین باز داده و تا ناقصه مخالفت و در پیشه طعیان و در محمود و حال کاوه و در طهران
 فرستاد و مکتوف حضرت شهریار و مادر و علیانی این حدیث هر کساک شد و علی طریق دار احوال و مادر
 عمل و شتاب پیرو و ناقصه که دست خویش را در استعجال این عصیان بیرون کند و چشمی خسرو و حال ستمیاری
 سرکشت کاشت که محمود و حال برادر حضرت پادشاه آلوده و بصیای و کنایه و ساحت و بیشک در هر در
 بیرون خواهد ناخت اگر توانی حدیث سواد بر کار تا در او در عرض را و مقتول سار و آنا محمود و حال چون راه که
 و در طرف کنگاه مادرانان تم سر که و سلامت است ما انچه مدار اسرار حاج میرزا آقاسی در طعیان
 علیانی و در می جسد که کشت که آنکه است سواد و مادر احوال و مسموم پادشاه و افشا و پس در زمان فرار کرد
 تا حاجی فراموشک فرارش محنت سحاب و ناقص برده هر جا او را دیدار کرد و در آن مدد احوال و دفع
 و در حاجی فراموشک است شکسته است و ششم ربع الا ولی را در گرفت و در صریح من سلطان مادر و دیار
 شد و ایوقت ما یا بعد سواد کاتب طهران و پسینا و در مع انقصه حکم شایسته و جاری را ما اولفا کرد و او را
 مراحت داده مادر الا فای قسم آور و در این آن معوا وید حاج میرزا آقاسی شایسته را که مجبور شد میرزا فرستیم
 کرد و در دست مادر علیانی سیر و در بنیج که هیچگونه خاطر را در قتل بود که و بی و درستی است تا اگر حساب حاج
 میرزا آقاسی چنین جو است که بکینده و در کار خویش را در و حیات عالیات سیاسی بری و آواک استیس معاصی و طبعی
 بی مسرمانی پاکت شوی چون علیانی این مشورده و شایق است اهراد که مجبور شد میرزا فرستیم و در این
 ریح التانی از قسم بیرون شد و طریق حیات عالیات سر داشت و معاد و رسول دانی این
 مقدمه شایسته که میرزا مراحت مادر احوال و فرمود و این طرف معاد و سواد و شایسته است
 عاری میانی را حیات عالیات برادر و در قتل میرزا را مادر و کجاست بر و در فرمود و شایسته

نگاه
 مستر شاه سواد
 کارا تله تلی برادر
 و آتش و اسف
 حیات عالیات

عنان گشت تا محمود چون مرید مثنوی طی مسافت کرده با کاه سیاه سوار که بر مقدمه رحمتش مهر قیام خیز شده
 چیده ارگشت چون ششم سواران یک با کاه سوار افتاد و صحرای ایشان را دل کشید و در نو خیزنده سواران
 از بیم مثنوی هم آمده و با او بهیم حلیل جان چون این مدید جوشنم شد و با یک را ایشان زد و کعبه مساحت
 تنبایان بهادرم و شهادتین تنگ بیا و او بدو دست که در سینه سوار بیا که تنیده و دوزخ سیم افتاد
 اکنون که این بیابان کوشش کوشش سواران جزا را که در حاکم گشت تنگ را در چکوبه خوابید که در این گشت
 و حکم داد و اجد توبه در سر برآهستند و با ایشان روی در روی کرد و تو بیا این آتش را نه نای اندوخته را
 دراد آهسته تا یکم تا فی آتش در سدر باران چون این به به زور امانت بیرون شد و در اطاعت
 پیش آهسته و دیگر راه برودت بهادرم که اگر در یابی لشکر در پیش آید دست از کوشش باز ندانند و سواران
 سخن در میان بود که سواران صحرایان چه بداد گشت همانا که در دستبر کردن شد و در حاکم گشت آمد
 صحرایان بسیار خوش را چار مهر و گرد و هر سهری شده هر از ترس بود که چهار دست داشت و از بیم حلیل
 جان چنانکه در قلم لشکر در پیش را در صورت قلم جی پیش را و او در سواران یک گشت نه نای کاه و سواران
 گرد تا تو بیا و نای تو بهما کشاد و سواران از پیش روی توبه بر بیست شده و دوزخ سیم آرد و
 سوی قلم سوار چنان بر می آمد که از آتش کوه توبه محفوظ بود و ساختن حاکم گشت که در یک گشت
 چون در دوازده گشت است از او بهیم حلیل جان حکم داد تا یک به قلم چنان بر جای برست و بیم و دیگر بر صفت
 و کاه سواران در بسیار آمد و تو بیا که در دوزخ سیم توبه بیا گشت و دوزخ سیم را در لشکر
 کشاد و آهسته با دست گرد که توبه و شکست نای بر کن رفت و ترک نای را حاکم گشت یا می چارید
 تا به جسم روی برآهستند و هر بیت کاه لشکر کاه خوشیست تا قلم و تو بیا که در سواران حاکم
 آنا که صاف کاه و نو خیز آنا که در حاکم گشت کاه و نای سواران عراقی از نسیبیت سوار
 چون شده و اتفاقا که از او بهیم حلیل جان سکه جان کشند تو بیا جان و دست که با سواران توبه
 هم تنگ بود که سبهای عزاد و در باران کرد و دوزخ سیم را در آهسته جی پیش را و دوزخ سیم
 قیام و امر خود تا لشکر کاه خوشیست که نیت و هم در آهسته است اقامت است از آهسته آهسته نیت
 آنا که از او بهیم حلیل جان چون کاه و دوزخ سیم آهسته گشت و دوزخ سیم گشت شد لا حم و در بران
 حصا و سیم آنا که در سیم برآهست و آهسته را در آهسته و دوزخ سیم حاکم گشت و لشکر
 سوار کرده آهسته لشکر کاه صحرایان کرد و نوزخ سیم حاکم گشت و توبه کشاد و توبه کشاد و دوزخ سیم
 او بهیکس تا به دست سواران گشت تواند بود که صحرایان شیش حاکم گشت و دوزخ سیم حاکم گشت
 تا دست تا چون مطلع مال دست از هم بار آورده و دوزخ سیم حاکم گشت و دوزخ سیم حاکم گشت
 و دوزخ سیم حاکم گشت و دوزخ سیم حاکم گشت و دوزخ سیم حاکم گشت و دوزخ سیم حاکم گشت
 کاه را در لشکر کاه و دوزخ سیم حاکم گشت و دوزخ سیم حاکم گشت و دوزخ سیم حاکم گشت
 حاکم گشت و دوزخ سیم حاکم گشت و دوزخ سیم حاکم گشت و دوزخ سیم حاکم گشت

تاریخ سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

۳۵۵

او هم کلوز بود و شکست منجیک بر او یک شکست بود و این چه خوش خوش منجیک منجیک منجیک منجیک
 و سکه جدیدی چاپ شد و این دو سکه در دهم سال و این سکه در دهم سال و این سکه در دهم سال
 افشار با احمد و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال
 در این سال که با لشکر خوش در قلعه آصفه آمد که منجیک منجیک منجیک منجیک منجیک
 یا لشکرهای کران در رسید پس هر دو با لشکران احمد و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال
 در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال
 سرینک افشار با احمد و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال
 شد و شهابی و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال
 قشای منجیک منجیک منجیک منجیک منجیک منجیک منجیک منجیک منجیک منجیک منجیک
 شمس و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال
 براد با سواد افشار محمد خان و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال
 او را در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال
 و محمد و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال
 خوش و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال
 کس و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال
 صد و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال
 خود در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال
 محمد علی و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال
 بود و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال
 صاحب و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال
 خاطر و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال
 انگلی و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال
 خود و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال
 مارکی و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال
 آهنگ و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال
 سحاب و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال
 و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال
 افشار و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال
 افشار و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال و در دهم سال

حکایت حکومت و سرمدارده دست کرد و کاسب سواران راه برگرفت و توپچیان میرغزاد را دستن دادند
 در راه توپک حرکت سار و سواران پیشین که یک سر تا قطع مسافت شود و داده هر سوار سوار سالی
 هریت مسافت در راه با یک سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار
 حلیل جان عیبا بدست سار و در قلی طریق میزد چون در هر سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار
 که لشکر حراسان با توپچیان حکایت در میوه سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار
 قلی دیگر حرکت در راه و سواران را دید که در هریت قلی مسافت میزد و چون در عیبا سوار سوار سوار
 حلیل جان را بدید که سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار
 حیلما می خواست در راه بر آید و در قلی سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار
 مردم خود در سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار
 سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار

مقام داد و سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار

در دیگر سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار
 توپچیان در سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار
 معلوم داشتند که نایت و چهار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار
 سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار
 گشت و در طریق ارمغان که در یک طرف است و در یک طرف است و در یک طرف است و در یک طرف است
 چون این بدست اطفال حال خود را که در یک طرف است و در یک طرف است و در یک طرف است و در یک طرف است
 حضرت خوش را صیغ می شمر پوشیده از لشکران چارده سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار
 خود سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار
 کون شود طریق مراد سپرد و انچه چون در یک طرف است و در یک طرف است و در یک طرف است و در یک طرف است
 خود سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار
 قلی و در قلی اطفال و در یک طرف است و در یک طرف است و در یک طرف است و در یک طرف است
 در میان سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار
 صف بودند و سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار
 او آن صف جدا شد و کلا و خوشی را در سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار
 نو بی نی آسید و در یک طرف است و در یک طرف است و در یک طرف است و در یک طرف است
 ابراهیم جان را و کالی جیس جان سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار
 لاجرم سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار
 که در کاب پیوستند و در دیگر قلی سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

۱۴۵۹

پسر معروف و دود و دودگان حضرت پادشاه در کسروئی آن بود که کردار ما بهوا ایشان را معروف و نگاه دار
 در زمانه ادب و دود و دودگان حاجی میر آقا سیمر برده ار کردار ایشان بر می گزیند و مناسب ایشان را
 به کسب و معروف و دود و دودگان کوفی و معتمد علیان کرده هر یک جدا گانه و در سوال و اشغال و دختران
 و پسران بر مطلق باشند و چه آنکه نویسنده و سواد بی نفس کار کرده و کام نامه مردم و کسرو
 میان آنکه در بهائی نگه نگه را در کرده و موافقت بهاد و دود و دودگان شسته کسب و معروف و دود و دودگان
 که رندگی بر ما عارفان و دود و دودگان هر دو جسم با حاد رسیده آسوده و آفاقال باشند و ما را حاصل بلا و سرزد
 در محاسن و دود و دودگان ما به کسب و دود و دودگان حاجی میر آقا سیمر برده ار کردار ایشان بر می گزیند و مناسب ایشان را
 چون در قصه آگاه و دود و دودگان ساد خاطر گزیند و دود و دودگان را بر آنکه دود و دودگان دود و دودگان
 ایشان آنکه سید به دود و دودگان شکر می ساخته جنگ بر آورده و دود و دودگان سوار و دود و دودگان آفاقال بر دود و دودگان
 و دود و دودگان آن یکی دود و دودگان ایشان کوچ بهاد و دود و دودگان سوار و دود و دودگان دود و دودگان
 و دود و دودگان در کنار آگاه و دود و دودگان ساد خاطر گزیند و دود و دودگان را بر آنکه دود و دودگان
 در قلعه بیرون شمشاد و دود و دودگان کسب و دود و دودگان دود و دودگان دود و دودگان دود و دودگان
 سواران بر یکمان و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار
 سید و دود و دودگان دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار
 ملاک و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار
 بر دود و دودگان که در کنار دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار
 چند آنکه سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار
 و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار
 در دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار
 کردن و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار
 و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار

کردن و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار

و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار

حضرت علیان و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار
 طرف نور محمد و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار
 اهل آن دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار
 راست کرده و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار
 حارس سار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار
 بر یکمان و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار
 چون به است و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار
 سواران و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار و دود و دودگان سوار

تشریح سلف و پنجاه سوری محمد ساه قلافا

۱۳۶

مهر فلجان ماد و هزار سوار از آتشی درون سبب و غلی سبب کرده لشکرگاه حمزه و سران کس بهاد
 روزی چند پسند می بود با کمر و حان و ادا که حمزه سرور آتسک سکا کرده با حدس از بر دکان و
 پشت و در اطراف لشکرگاه کاکام و در آمد مهر فلجان چون من مدبست معانف سار تمسکاه پروتا شه
 خانه سرور احمد و ساه راه چون بدشان بکمر سبب و آب که با آنکس ع طریق مذاب شود اند سپرد
 روی برافت و سبب لشکرگاه چون برق واد می شفاف سواران بر کمان و طای و حسان را به
 می بر فشد و حان را بر یک کرده که یک سره مالا من سبب مام و اسوب ساه براد کس و
 لشکرگاه رسد و لشکران مقصد می شد و لو سچان و نا و نو بهاد و سوی نشان کشتاد و او و و سکیار
 مای شش کرد مهر فلجان بی سبب معصود مامش شد و طریق از بر داس سبب سواران حواسانی بر
 و ده سال و دماش برده و او در دیک کرده سبب و کد و س از بر دیکان و او را دیکس بر دیکس
 لشکرگاه که در دما مهر فلجان به چنان مردم خود را فراموشم آورد و دیگر باره و کس بهای رس کس بهاد و
 س و ساه براد و فلجان لاری را با جمعی مامو ساحت با طیلد جان که از احوال مام است رفته شش کند و
 بکرا آن طریق ماسدا بهما که سواران بر کمان و نا راه سوا آمد خود کرد و حمزه را آن بود که مهر قلی جان جمعی از
 سواران خود را و ناگد قلد مام و کسد و خود و کس می بهاد و با طیلد و فلجان را و لشکرگاه ساف می سید و نمود
 ماکاه خوادان ساه مهر فلجان و او را دما کرد و از حاجت پیش کرد و د سوارانی که در قلد مای دیشند
 سر و و و مامش و در اطراف و بر دیکس و دیشند و جمعی اند که او را مردم او را اسیر کردند
 دما رس شغ راه آنکس بر داسد و او را آتشی کشتند و دما رس مهر سال و مهر فلجان کدل در آن را می کش
 شدند و ماسد و کمان و اب بدل خود و صوح و کشتند ماسدا ماما مال به و عمارت نشان کردند
 او را سوی قلد و شش چون اس مد و سر دیک فراد و علان نام کرد و که بچید از دس و مان سالام
 مهر فلجان را امر مان شد مد و سو و فرادان بر کوفید صواب است که ایشان را روزی چند بهمان
 مافرستند مام سهره مدس کم چون سئولی نشان با احاست راست مامد رچیده خاطر مدد
 اندک مدک طریق محاسمت و دیشند ماسد رت مشن اشند سالار بهما ک شد که ماسدا اس و قلد مام
 معاند و معاند سر و و س و در اصلاح داس من جان و مال و دیشند و لا حرم سبب کلاب را معصیم
 عرم واد از آتشی کوچ داد و حول و دسد و حوسان فرادان بر دیک و روی جان رعنا طو حای و اشند
 راه که داسد مد و فراد و علان را مام را و سوار از حاجت تو جمش بر داسد از راه دره حرا است کلاب
 کرد و چون بهی راه سیمو دیکر و بی ارضا عده اتس بر ماسان در آید مد و حوا کسد مد و ساحتی مام کسند
 و با هم کشد چون سبب اتس بر دسد که بر ماسان طهر و سادحت دستا ساد و کسد که کسد
 و مام کسد که دما رس سوا د سالار کس فرسواد از کار کلاب و حال امرا و صلاهی بر سبب که معلوم
 و است که کلاب را از کس قس و و و و و کرده اند مام و طرف حرس سبب کرف و دما رس
 و و و و حرس و حان از ارض جان که آق و طای و فرامکد از مردم حرس بود و فرود شده مام ساه

شرح مملکت جهانگیریه فی سده ۱۰۰۰

۱۰۰۰

بعد از آنکه مرل بر شش صد و یک و دویست و شصت و هفت ساله گردید و در آن سال در آن شهر و آن
 اردو بی صد و شش ساله و شش و شصت و هفت ساله و شش و شصت و هفت ساله و شش و شصت و هفت ساله
 و دویست و شصت و هفت ساله و دویست و شصت و هفت ساله و دویست و شصت و هفت ساله و دویست و شصت و هفت ساله
 کشی سوار شده و اسلامبول را در آنجا حمله کرده و آنجا را تصرف کرده و آنجا را تصرف کرده و آنجا را تصرف کرده
 میرزا علی خان در نظام و در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
 سال را در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 خان در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 مثلثه عمده و لک و کاه و حله و حله و حله و حله و حله و حله و حله و حله و حله و حله و حله و حله و حله و حله و حله و حله
 پیدا شد که این را در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 قتل و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن
 شواهد می گردید و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن
 جوان خود را در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 حمله می کرد که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 نمود که اینک معادل و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن
 فرستاده و فرمان کرد که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 کرد و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 همه سال را در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 علیان از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 که بعضی از اصول عهد نامه در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 ۴۰ شرطه که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 علیان که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 دوم در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 حاجی میرزا آقاسی را در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 او را در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 و برای سده طر من و دویست و شصت و هفت ساله و دویست و شصت و هفت ساله و دویست و شصت و هفت ساله
 دوم سده و آن در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 حاجی سید و شصت و هفت ساله و دویست و شصت و هفت ساله و دویست و شصت و هفت ساله و دویست و شصت و هفت ساله

محمد و همگس سردار مصر حکم او سرودن خواهد کرد و هر سال از بهر آن بخت هر موده که حق استخوان شود و کاجی سخیال
 نظام الدوله اش با حوسبات محمد و کای و در مل چهری در دست باشد با ما دستام که در کمر آفاس کوس
 کردن و در مسلمان و سپهر و کرای حساب و در راه آفتاب با سر بر سر و در شب بر روی چپ و کمر و در جوشش را
 پیشتر که روی و چون بر روی شود حکم فصل در مراسم نیک با حوسبات و در شب و کمر و در جوشش را
 و صاحب لایحه می و همگس در جهان آن حضرت عمل اقره فرمود چهر شد اس کعبه و احوال و در جوشش
 هر موده و حلی از چوب و آرد و در دایمی با اسوار و در شب و احوال و در جوشش را
 و با شمش و امانی اظهار مراعات نمود و نظام الدوله کس از مردم خود را بر سر او داشت و او را بی فکس که
 که کوی غدی بخت و حاکم خود و دو کمر حسن سخی حکم و او بد کمر سخی مار کعبه و در جوشش را
 سپهری بود و جوشش بود و در جوشش رسال میرا حسن سخی و لایحه که شج حال و در دایمی نام از مردم
 و او شده و در کد کای کعبه کمالی حاکم و در جوشش را و در جوشش را و در جوشش را
 حساب محاکمات و او داشت و در جوشش را و در جوشش را و در جوشش را
 کای چو بهاد و در رسال علی سر و در جوشش را و در جوشش را و در جوشش را
 صرف و در دایمی و در جوشش را و در جوشش را و در جوشش را
 چای و احوال و در جوشش را و در جوشش را و در جوشش را
 که داشت و در جوشش را و در جوشش را و در جوشش را
 اکس و کعبه با اس صرف و در جوشش را و در جوشش را و در جوشش را
 و انگی بود که کرده و در جوشش را و در جوشش را و در جوشش را
 و در جوشش را و در جوشش را و در جوشش را
 سپه های جراحت که در جوشش را و در جوشش را و در جوشش را
 مردن شمش و او در جوشش را و در جوشش را و در جوشش را
 با شمش و او در جوشش را و در جوشش را و در جوشش را
 طمان که بود و در جوشش را و در جوشش را و در جوشش را
 هم که در جوشش را و در جوشش را و در جوشش را
 اس شهر را و در جوشش را و در جوشش را و در جوشش را

در مردمان را در جوشش و در جوشش و در جوشش

و در سال که در جوشش و در جوشش و در جوشش

در سال که در جوشش و در جوشش و در جوشش
 شهر ریح الثانی سپهری مدد و در جوشش و در جوشش و در جوشش
 ساه و احوال و در جوشش و در جوشش و در جوشش

در جوشش و در جوشش و در جوشش

در جوشش و در جوشش و در جوشش

شرح مسطاب و جہا کبریٰ قیودہ و قیادہ
۱۴۷۹

ye vq

[illegible]

وگره صلاقی سوده و صفاست حمده شامشاه عاری

این اود شاه ناک طبع صافی طوب هر که دست نمکری سازد و لب نمکری سازد و باغ سر لب شتره
احسا و ساک طبع سر حلقه و لبا و لبا و ما لب چاکرا و چهره را و صفت کرد که آقا محمد حاص و راکا
سود و در مساجد راکع و مساجد کاشد صلب و آرد و لشکریان را که در حمل رها نمود و معادلی نصدر را و لبا
کرمی آمد و نمودن با حکام احد سید رعب سازد و در آن صحرای و در آن میان توانی محبوب دارد
و هر مربع و مربعی که در چند و لب باور شاه افسار و پس از آن کار و اداری و توان محسوط و سکا نصرت
نود و مسر بان کرد و با مردمان و در رتبه با کفای و عمل و شش سازد و در هر کدام و در هر شتره
معرک کشت مسر ساحت دور رمانی سلطان و حسان صنایع و باغ حاکم بسا و ان حرکت است

شمار مردان شاهنشاه عاری پسران و دختران به حکام دوله و در سواران و سواران و اول
چراغ حامد سلطنت و فروغ و دوستان دولت و نصرت گردون چند تسلطان ناصرالدین شاه جلالت
مکه و سلطانه که امروز خبر آغای و پادشاه گردون و اول است ساجد و پسران و اولی که است
این پادشاه ناصر و منصور و مشهور و در سواران و سواران و اولی که است ساجد و پسران و اولی که است
را ده و عیال سر را که مآخذ خوشی به نام است در سال بکمر او دولت و سماه و بیج بگری در ماه و
مژده کشت و مادر او و هر یکی مان چهره می است و ایشان است حلقه ای بی عیال سر است ساجد
ساجد و عیال سر را که مآخذ خوشی به نام است در سال بکمر او دولت و سماه و بیج بگری در ماه و
اشا و اول در نظر نصرت و قدس و مآخذ خوشی به نام است در سال بکمر او دولت و سماه و بیج بگری در ماه و
بهاد و چهارم شاهزاده و قیصر می سر را که مآخذ خوشی به نام است در سال بکمر او دولت و سماه و بیج بگری در ماه و
وی سر را که مآخذ خوشی به نام است در سال بکمر او دولت و سماه و بیج بگری در ماه و
خره و آند و است و دختر او و سواران و سواران و اولی که است ساجد و پسران و اولی که است
ساجد و عیال سر را که مآخذ خوشی به نام است در سال بکمر او دولت و سماه و بیج بگری در ماه و
آسیه حاکم مادر او و دختر شاهزاده و سواران و سواران و اولی که است ساجد و پسران و اولی که است
از یک مادر است چهارم و سواران و سواران و اولی که است ساجد و پسران و اولی که است
احوال ساجد و سواران و سواران و اولی که است ساجد و پسران و اولی که است
بر یکا و شود و سواران و سواران و اولی که است ساجد و پسران و اولی که است
عساکر و سواران و سواران و اولی که است ساجد و پسران و اولی که است
سر و که اس ساجد و سواران و سواران و اولی که است ساجد و پسران و اولی که است
هر دو طبع سر کشته و سواران و سواران و اولی که است ساجد و پسران و اولی که است
علا و بی دگر چه شد و سواران و سواران و اولی که است ساجد و پسران و اولی که است
گرد و اگر اراد شاه مروی به دست کشید که در اگر ساجد و سواران و سواران و اولی که است
نار باشد و سواران و سواران و اولی که است ساجد و پسران و اولی که است

خدا داد و نخواست که اس پادشاه را که بی ساجد و سواران و سواران و اولی که است

مآخذ خوشی به نام است در سال بکمر او دولت و سماه و بیج بگری در ماه و

مروانی و سواران و سواران و اولی که است ساجد و پسران و اولی که است

دگر حاکم امر قیصر شاه قاجار

شمار مردان

مآخذ خوشی

دگر حاکم

کلمه الی هست
الادوار

که
از مصدر حلال
حکم قضا متدال ترف ضد
یا مت مثال امر را این بدو
عمودیت داریا این استوار کرد و پیر حد
که در موارد ملک و مدخل حاکمیت تقریر یافتنی
فصول تحریر و تصرف تحریر دادا کرد و مطلق
این مختص و روایات حدیث هفت یا نزول
حادثه را بر خلاف تعهدت قاعلی نیستند حدیث
حسد در این است که درین نیند حدیث
گیرد چه این خلاف روایات است و خلاف
روایت با دید آمد و حب
صفت

از یک کجایی
جماعتی از آنند و
آن حاکم است

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل في الآخرة ما لا ينفك عنها من نعمته والآخرة لا يوصف بغيره إلا بالبر
 من سائر عيوبه والناس في طوابع عظيمة ثمرة قدرته من مخلوقاته وتوحيده حكيم من مدحانه
 وأصله على الصلاح الظاهر، مفاتيح الحكم سبيل الحافض سبيل الثقلين محمد حجة المصطفى وعلى وصيه
 وآمينه وقاصي دية وعامي دية شمس البياض سحر المداهب أسد الآل العال على رايطاب
 وعلى الأئمة من بعده بالدين هم حجج الله وكلماته التامات وأعلى خلق السموات والارض الأسفاسات
 عليهم آلاف الصلوات والتحيات وحسبهم ملكا ورسولا وحسرت بر داني ويا كرركا ه سلافي محمد تقی
 سحر سحر لسان الملك که چون در سیر سلاطین قاجار به کتاب اول و ثانی مهیات شد کتاب نسیم را بریت
 سیر و معارف حرر سلاطین و فخر الخواص صر عام کام سلطنت مصنام نیام میست طلیعه تاج و سکت
 و دلیه تاج و شکت بودار و دیدار ما و خورشید یا و کار فریدون و حیدر بو عین اکرم و لب لب لا حیم
 الملوك غم سلطان ناصر الدین شاه قاجار لادالت رایات دوله مرقده و آیات نصره مطبوعه کار سید
 و تواج سکت را بدین شرف توریج میدهد با ملک ناصر و شاهنشاه مسور ناصر الدین شاه ملک
 عظم را توأم مکت در کراشد و محمد شاه را و لیعهد دولت فرمود ارشادات و امام پیران این شان
 مصور که هست تر سلاطین سرور و مداریش بر کار کرد و احتساب را اخطار و در اینجا تکرار بر داحت

رعا میداد و این منصب را در هر چه که بخواهد داد و کمال خود و قهرمان میرزا و هم میرزا پشید که عرق سلطنت
 از حادان و دولتی قطع نشود و بیکار و کار برقرار و طوطی و میاید میرزا و الوافه کسم قایم مقام چون این
 مد است در شش صفا آید و در این روز هر کار و احسن بشیر و در وقت سیم این امر تقسیم عزم او
 و شاهانه عاری را تخریب می کرد و نامشود ولایت عهد سام آستان ناصرالدین شاه در قلم شد و در روز
 دولی فخر و حقه آگاه گشتند پس آن مشور را اعداد آید و با بچای نمودند تا بحضرت ولیعهد بسیار و بکار
 بکتر شاهانه عاری خریدن میرزا که این به حکام مایه لایزال آید و بچای او چون آن متور را ملحوظ داشت
 گفت این منصب برای من است بودا کون که نام ناصرالدین شاه بر آید به هم مادر اگر این نیت با بحکم نمود
 تا سلسله شاهی مار گسترده کرد و در سران سیاه و در کاه آید و بشود و مادر شاه و اوصاف نمود و
 حضرت ولیعهد را درود و بخت فرستادند مع انقضای شاهی و معصوم و از به حکام عهد و ولایت عهد
 یافت و هم در آن روز و سالی شصت و شاهی داشت چنانکه در سلسله طین قاع و تیه بیکت از ولیعهدان
 دولت را آن ملکات و مرآت بود و بر آنکه ولیعهد دولت فخری شاه مایه سلسله عیسی سر را بود و در
 روز کاریدر با شصت اسکنه و عزم افراسیاب ششახه بر کشور بود و سالیهای فراوان از آید و بچای
 و حراسان طبع است و متروقی و معرب میرفت و با بچه را در آن و محمد علی میرزا و سران کاه را عرختیس
 عرب و عزم و محمد علی میرزا و حراسان و محمد علی میرزا و حاکم آرای را در آن و حسیلی میرزا و قهرمانی هارکس
 و تنجی آستانه حسیلی میرزا و حاکم طران و دیگر طران و اوصاف چون بر دیکه و نیز نشد و در اسلام میاید
 و با سلسله شصت ایسان را بر بای بخواست و ایشان را حاکم میسر و و بچای و محمد شاه
 عاری آن به حکام که ولیعهد دولت بود و در مجلس و محال او اعمام خود و فرزند می شست و ایشان را
 توقیرید را بچای و انا ناصرالدین شاه که حدایش جیرا و معین مادر کاهی که ولایت عهد یافت بلکه آگاه
 که ریت عهد گشت بیکت از شاه را در کاه و مسما و بیدار از او حضرت و بخت حاکم سوس بود
 او را بخت یا دستان گردند و بخت یا دشاهی در او و کمر نشد و حضرتش روز تار و مالیده می مند
 تا در سال بچای از دولت و بخت و بختی که امیرا طوطی ملکات دوستید معرا و استال کرد و محمد شاه عاری
 آهنگ بهرات می داشت حضرت ولیعهد کاهی پدر طوطی را و آن سپرد و دیروز طوطی دوستید را و بیدار کرد و چون
 بچای از دولت و بخت و بخت و بختی که امیرا طوطی ملکات دوستید معرا و استال کرد و محمد شاه عاری
 عهد دولت ایسان را که این به حکام چهارده سال بود و مجلس شش و عرکتی سر و در و ختر را و بچای
 از هراد و بخت کرد و در بخت کاه و در هم سیکه آموخته داشت و در ایوان خود نشید و زرافشان و در
 میدان نشید و سرافشان بود و در بخت سبازی شیرتستان و پور و استال را ساری کشتی و در مد
 مد و قهره قه قاه آن و حدیث قائم را و شمر و و هم بهرمان محمد عاری در سال بچای از دولت و بخت
 بخت تهرانی معرا و بچای فرمود و کاه آن ملکات و حدود و قهر آن را صی اسطام کرد و بخت
 و قانع تمامت در دین تاریخ محمد شاه و قهر و افشای مع انقضای حضرت ولیعهد و ملکات و در بچای از دولت

جلد سیم تاریخ قاجاریہ از مخطوطات خانقہ قزوین

1291

[illegible]

درد کھلیاں و جسمیاں نیفا ملکوت میرزا و کفر قاری حسن و بھڑاں مہدی دست یسما کھانا

چون بعد از دست شاه عاصی قنایلی که در لواحق دارالاحکام و شمس و پادشاه ترکتهای ری زخا شد مرا لکرا
ر شتر دین جوانا که سکر دودار معاصرتی را مستعد عهد علیا نمودید است هر از عیقلی میرزا فرمای کرد تا
سیماخان امش را صاحب قیاری نشکر قرار داد و از انخلاف و پیروی سرکند و طایفه ایان کافر همت را که غیر ناید سیماخان
ما چار صد سوار شاه را را که گرفته تا حد و دفر وین را که و شتر قنایلی را هران را از قوا اهل کرد اسید

جلد ششم تاریخ قاجاریه از محدث شیخ التیاریج

۴۹۶

کبری سرپرست سرباز که این هنگام در حضرت شاهنشاهی حضور داشت و در آن وقت هم در شیراز
اقامت داشت و قتل ایزدین را می بینید و سرانجام در آن وقت که قتل ایزدین را می بینید و سرانجام
در آن می کسی منکر گردید تا آن را نمی بینید و سرانجام در آن وقت که قتل ایزدین را می بینید و سرانجام
محمد قلیان ایل یکی شقاقی سیدش سربازان را که در آن وقت که قتل ایزدین را می بینید و سرانجام
و قتل ایزدین را می بینید و سرانجام در آن وقت که قتل ایزدین را می بینید و سرانجام
شهر شیراز که سالها ایل یکی طریق محاسن می سپرد این وقت در محالست حسین جان نیز اهلقت میشن
کرد پس ایل یکی از مردم شقاقی و دیگر قایل قریب یازده هزار کس انجمن کرده و یک فرسنگی شهر
او تراق کرده و آن سیدش سربازان را که در آن وقت که قتل ایزدین را می بینید و سرانجام
مردم فراسم کرده و در هر دو سید ایل یکی را در میان خود و در آن وقت که قتل ایزدین را می بینید و سرانجام
مشاورت پای بر آگاه و مراحت کرده حسین جان را پیام کرده که اعیان خسرو در کان قایل را
بیرون این مله آنگهی کرده اند و در حرکت و سکون شما کسی سید و رای هوا به از اهل خانه و انداخت
که شما بر در مجلس شری را در پیش کس بکار بیدار می نمود و کار را با محاسن سید بر حال
سرپرست و میرا عبد الله ششی حاضر آن مجلس شده و در پایان امر بر کان فارس سخن بر این نهادند
که آن پادشاه که حسین جان را بکشت ما فرستاد و در آن تاج و کلاه گفت و ما در این کشتا پادشاه
عدد اردو و دهلران مادر حسین جان را که فرمان روا کرده و در آن وقت که قتل ایزدین را می بینید و سرانجام
رکب سربازان آگاهی خود را که در آن وقت که قتل ایزدین را می بینید و سرانجام
کرد ایل یکی گفت که حسین جان را بر کشته اند و مردم او را قتل کرده اند گفت که تو ام ملک در آن
محسوس می کرد و چون بهتر مراحت نمود و حسین جان را پیام فرستاد که من بخت دولت تو را می بینم
و اگر خواهی بارت در آن می بگردم و بخواست قلعه را که بگردم و اگر خواهی بختی را می بگردم و اگر خواهی
آن لشکر بود که باسی بر آن کس مقتلت کرده و بخواست که بر حجت کار داران دولت طرفی بخت
سیر دیس سخن بر توبه و توبه در آن کتب و پیام کرده که من سید داه می کنم بدین شری بختی آن سیدش
سربازان که سید ساحت و کسب ایداعات و ادوات ایشان را است و سربازان را می بینید و سرانجام
دیگر آنکه چون تو بخانه را از من باز می گیری مردمان در عرض راه مارا علف و آرد و قند بهد سبزه
اخری سربازان را می بینید و سرانجام در آن وقت که قتل ایزدین را می بینید و سرانجام
تا به آذوقه و شش اصل و جسم که بخت و بخت در آن وقت که قتل ایزدین را می بینید و سرانجام
شش هنگام بر یک ایل یکی شقاق و اسخام این معاهدات را در وی حمل کرده گفت من ناگزیر
طریق مهر و دوست تو داه و هرگز نای تو را صداده ام که کون واجب است تو را می بینم و در
و حاست اینکار بیا که نام هیچ کوی این حکم و خوشتر از هر یکی و این خصمی با که مسکی که چشم
آنکه در این مقتلت عله ترا اقامه و این جمع را قلع و قمع کرده و بخت که بخواهی ایزد دم شاهنشاه

جلد سیم تاریخ قاعدی و تحولات تاریخ اتواتج

۴۹۸

که دیگر کرده است و در حسب فرمان میرزا حسن بن محمد مت آسکا که تا هشتاد و نه سال از حجت
سکانت داد و احلا و کوچ میداد و آن مشهور را که شمس شیراز در تختار آمد و بعد از ورود و موکب سید
دار احلا و احمد خان نوافی مایه شیکت آقاسی باشی نامور شد که مشیر از سفر که به نیت و
روی ایجا در ابکت پسند و پنج این مشد را داد و بعد از ورود احمد خان چون جبال فارس را سلطنت
سپاه آکا مشد در جانب و حشر را رشتند پس احمد خان در آن بده و آقامت است و مردم را
برجم و اید آسایش و آراش بداد تا آنکه اسکا که در حاکم فارس را مرشد بد حسن خان را بر
ار حاکم حسن و اشد چنانکه مردم شود

در درک شش کی ممکن کرمان و متا که فصلی خان پیکر یکی با حیدر خان صادم آندول
فصلی خان پیکر یکی کرمان در عشر عشر رمضان هجری خواست تا بجانب جو حقیقت قاضی که در بقیل
طرح در آن در راه کرمان را که زحمت دارد که مانگینند و جوی اسپر و شیل کیم و از این ماضی و در زم ساعش
هم در خاطر داشت که در دو کار دارد آن دو شب معروف است که در کوه نیر مر آسپا به بر آکا که من
باید حد و پرورد اطمینان کم و راه کار و انان را در کرمان عراق کشاده دارم که به عادل پادشاه
راست آید که زحمت در باشد و صفت حاکم بر دیر و با اهل فصلی خان سپر خود و خود علی را که سر نسیب
و در فرج قرا و داعی و در خیانت خویش و کرمان که داشت و میرزا اسماعیل شیرازی را در و داشت و باز داشت
و خود که در راه و گرفت پست و در زیر یاد و در دست و بلند چنان که آن سال خلافت نزد کرد و
کس صادم است که در و در پست از مردم طرح را دیدار کرد و با جادگان به سب کرمان به زحمت و در
وقت حروفات شاه شاه غازی و شاه در بزرگ و نسیب آن سمرگشت و نسیب یکی که عامل آن ملک
سمرعی بر دیکت فصلی خان کسب داشت تا در از این عاید که در و در قبل از توقف فصلی خان این
را در کرمان کشوف شد چندش از پسرانی از اسپهبد خان که با حقایق عباد که خان صادم آندول
و میرزا اسماعیل و بر نزل فصلی خان را اشتهار سپردند و در وقت عهد استخوان شدند که اگر در اجبت
محمد در راه و در آن مقامت فرایند و از جانب دیگر نوافی خان که سر نسیب فرج قرا و داعی بود و خود
علیان سرتیله و در از این منصب بنی نسیب داشت و در خان گرفت که سر بازان را با خود انانار کنند
و خود علیخان را در اداعت و در امر ایشان و در و در سر با ز قرا و داعی به بعضی از متهم علیخان خاطر بخند
و کشند و در داعی طلبیدند و برخی که از این شورش و عوفا میزدند و غارت بودند با اخی خان
عهد استمان شده و با خود کشند و حقیقت باید و فرج طایری و قرا کو زودا که در تحت فرمان صادم آندول
مقرر داشت آسکا در مراد خویش مصور گشت و در با کسبه نامی باغ نظر و دیگر با هم را آمد که کسکه
کرد و مردم صادم آندول را در جوب بخور و خشم و بسیار کس را اسخاک چاک در آمد و خند و جوج
طایری و کسکه را قرا کو چون جیر از کین و کید ایشان و زود تقریب و دگیر ایشان بود صادم آندول و چون این
دستگیر و در و شکر در آهنگ کرد و در مع و شمس بر کاشت و مردم او چون بر دیکت خود را در و در

صله سیم در پنج قاعده و پنج خلل است حاج آقا میرزا

کفر قاری محمد
ماهر حاج آقا
آقا سیاهی

فصلی جان را از این حکم قوی از کجاست و مراحت کردن را تقسیم مردم دادار قضا و شوق محمد ماصران
است آتشی آتشی قمار که مامور توقف کردن بود و دادار و کائنات گشت جهان و دهم در است حاج میرزا
آقا سیاهی سبایت دو کور مرد و هم سر بودی که نهانی در کوشش و یکت که علان و همان دو شش است
کرد و نه خیمت تو موافق و دهم و دهم که شش و شش و خاتم مردم را شگونی بگرد و دهم و دهم که شش
کجای مدوی است و آن کتب و از نو حاج میرزا آقا سیاهی آورد و بسیار وقت بود که فی نفس و شش
که کاشش استوار بگرد و بی که کاشش پرسد این سخنان کجاست یا این ماسه کاشش است تا آن چهاره
ومت خوش را از دست ری کند و دادار و از اوج حاج بصری چاه می کند و کما و خوش را می داند
بسیار است این بر که هستی بود و در که مردانی و درخت را می افتد و بود که چون را دانی داشت و شش شش
از غریب بری هر یک و دهم مردم رضا میداد و اگر زبان استیلا که در دولت و ملک
او داشت و آن مردم که نیست را در حضرت و در که نیست می بند است و عجب بود و اگر احیان
ای را با تمامت حوی ریشه باشد و اگر نیز که بجهت باشد اکنون بر سرش و دهم چون در زمان دولت
شاهانه غاری حاج میرزا آقا سیاهی را میرزا محمد خان کشتی کشتی ماسه ماسه و دهم و دهم
علی را در دهم و دهم ماصران بکشت و قلیل مانی بر این بر گذشت و شش جان قریب است
جید تر و دستان او را شش و شش و شش و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
دولت و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
آرا که رفت و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
بشکل جان را به خود تا او را بر دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
جید تر و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
سلطان ماصران است و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
عزم داد و در که آن تا در کال بر آمد و شش جان چون این ماسه ماسه و دهم و دهم و دهم و دهم
و از طایفه سب و اشتر و سب و ثروت بگرفت و حاج سب که مان از برق چند و دهم و دهم
و از آن طرف در که مان شد و یکصد شد و شش جان براد و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
چون نهوب و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
که دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
برسد و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
تا چند مردم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
ویرا کننده آمد و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
وی سلاست یافت و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم

عبدسمیع تاریخ قاضی ارشد علیہ السلام

[illegible]

جہد سیم تا بیخ قاعدہ از مملکت شام اتوا بچ

دور عرض را در کباب می پیوستند سده باحق میرزا شیخ صاحب دیوان مد آسوی سیدنا میرزا جہد سیم
 و خاک فی سبیلان را مارا قوتیای وید و حسابیم و مواعظ شایانہ قرین میا حضرت بیکر ابرار
 مع آتھہ موکک یا دشاهی مدین شکوہ و قوی از سیدنا میرزا جہد سیم و سراسر پودہ سلطنت
 افراتھہ کنت امرائی کہ در ارتکاب می داشتند مدین حجت کہ ارتکاب سلطانی را بشود سیم می کند
 مدین وقت پذیر سلطان کرده بودند و یافت آمد و مدین و کس در کباب کہ مدین از انصراف مدین
 انما کنت سپور جو در صدر اعظم می پیداشت و آردوی اقامت در سرای حاتی میرزا آقا سی داشت در
 یافت آمد کہ روی مردنی پادشاه با میرزا اتقی جان امیر نظام کنت و سرای حاتی میرزا آقا سی رہے
 مقام الوتیبیس یافت میرزا در آن شترس کرد کہ امارت نظام و صدارت اعظم حاصل و خواہد
 بود و صدارت ملک و حاجتی از رکاب و در شریک این امر از قدرت خویش مرزا بدست حسس کرد و ندو
 کوشش ایشان را مانعید حکم پادشاه و سلطنت کوہ و کاہ بود و درین منزل چوں صدق نیت
 و حسن طوئیت میرزا سید خاں کہ اکنون در ورودی عمارت کنت فاشا و ملکات او را در
 فصل و ادب و استقامت نظم و شریک و عرب و استیغای جہد کہ خط و استقصای چند کورست باز
 و استبداد پادشاه ایران صلاح و صواب دید میرزا اتقی جان خبر بر سایل فاشا و ترقیم اسرار مکتور را
 با او موصو داشت مامولہ رود و دیگر کہ محمد بہت و یکم تہرہ بقعدہ الاحرام بود و پادشاه ایران را یافت
 شہر طہران در آمد و میرزا اتقی جان را بر ساعتی دیگر حلت کرد و نام نزد کاب و استبداد را
 حریدہ کرد کہ شش شہر بہت و دو م و بقعدہ میان سرای سلطنت مشیر روی عمارت کلاہ فرنگی
 حاضر شود و یکم ارصاد شمارہ تاساس و در صدد امان چوں بہت ساعت و بہت دقیقہ از شب
 سیری شد پادشاه عجل سخت زحمت سلطنت را کہ از بہت پذیرد میرزا داشت ظلم فرمود
 قیاح کجائی را کہ چارہ من بینان از با قوت و مانی و دیگر حواہرت ہوا از منبع یافتہ اسرار نہاد و از وہدنگ
 در بامی نور و تاج ماہ را کہ کھنہ از جوہر شہر از آئینہ بہت پرورن نہادہ اندرست و درستہای
 لالی مصدور کہ ہر دانہ با نینہ کہ بود در راوی ترانہ دار و حمایت کرد و شہر الماس را کہ در دست
 چنین پادشاهی چنان بکتاید بر میان دست و ششتری مرتفع و تکلل بر پشت حاضران حضرت را بشد
 و ترکا و متحد بہت و بہت بخندند سده میرزا جوں کہ یک شتاب روید از آفتاب کمران دوم در
 مجلس سادکت یاسین و تادک می سرودم ہم در آن شب میرزا اتقی جان امیر نظام را بجا آمد
 کہ حوائی آن تمام امر را دید آمد از تعہد داشت حلت شہر وار رسید و نام اتا یکی و صدارت
 اعظم یا امیر نظام کنت و ترق و قش تمامت امور و حکم و عاقبت او سلم آمد و از لیس آن روز
 و ششہ میت و چارہم و بقعدہ الاحرام پادشاه ایران را عمام در داد و در سرای شہر سلطانی
 و ایران بر دکت چنان بامی بر تخت مرمر تاج کجائی مجلس فرمود و صواب ہد امراترست ملک
 و شیلار کا میاب و شیریں روان شد و از لیس آن میرزا اتقی خان بر و سادہ و در ارت

شرح سلطنت و ہمایوں کی تاریخ شاہ قاجار

▷ 18

[illegible]

بلد سیم تاریخ قباد در انداختن تاریخ اتواریخ

پیران احمد خان بیکر که یکی که در آنجا نیر انکشتن مشد ادا و اس میر و جو کشتیش مر حاجی میر و عبد الله افغان
 ادد و سیم آسمان کشت که هر روز ادا و ادد و سیم و دیکت سید اید لا حرم ادا و یکسوئی سید و در
 دهر مسجد شریک ادا و ادد و سیم و دیکت سید اید لا حرم ادا و یکسوئی سید و در
 رفقه و کسیر ادا و سیم و دیکت سید اید لا حرم ادا و یکسوئی سید و در
 تا سب و کسیر ادا و سیم و دیکت سید اید لا حرم ادا و یکسوئی سید و در
 با جسته و در آنجا سیم و دیکت سید اید لا حرم ادا و یکسوئی سید و در
 سکر یکی حکم ادا و سیم و دیکت سید اید لا حرم ادا و یکسوئی سید و در
 مکد استند ما یا لایق است و اسر و ادا و داند و ادا و سیم و دیکت سید اید لا حرم ادا و یکسوئی سید و در
 و حرمی را مار کمان لایق است و دیکت سید اید لا حرم ادا و یکسوئی سید و در
 این کار با یار و ادا و سیم و دیکت سید اید لا حرم ادا و یکسوئی سید و در
 و طریقه شهر بیکر که کار بر مراد و رفت و علمای شهر نیز بد و نوشتند که ما این پس ادا و سیم و دیکت سید اید لا حرم ادا و یکسوئی سید و در
 آذر به سیم و دیکت سید اید لا حرم ادا و یکسوئی سید و در
 حکام ران و در دستند ما یا لایق است و اسر و ادا و داند و ادا و سیم و دیکت سید اید لا حرم ادا و یکسوئی سید و در
 کار بیکر در شهر و ادا و سیم و دیکت سید اید لا حرم ادا و یکسوئی سید و در
 در و د و ادا و سیم و دیکت سید اید لا حرم ادا و یکسوئی سید و در
 عمر دیکت سید اید لا حرم ادا و یکسوئی سید و در
 شهر و دیکت سید اید لا حرم ادا و یکسوئی سید و در
 این بد استند پای از سواد و بیاد و ادا و سیم و دیکت سید اید لا حرم ادا و یکسوئی سید و در
 سیم و دیکت سید اید لا حرم ادا و یکسوئی سید و در
 این شهر و دیکت سید اید لا حرم ادا و یکسوئی سید و در
 حلیس و دیکت سید اید لا حرم ادا و یکسوئی سید و در
 حرم و دیکت سید اید لا حرم ادا و یکسوئی سید و در
 اریس و دیکت سید اید لا حرم ادا و یکسوئی سید و در
 ادا و دیکت سید اید لا حرم ادا و یکسوئی سید و در
 کرا و دیکت سید اید لا حرم ادا و یکسوئی سید و در
 سیم و دیکت سید اید لا حرم ادا و یکسوئی سید و در
 اریس و دیکت سید اید لا حرم ادا و یکسوئی سید و در
 ملو و دیکت سید اید لا حرم ادا و یکسوئی سید و در
 ریا و دیکت سید اید لا حرم ادا و یکسوئی سید و در

مصحف سلطنت جمہوریہ مصریہ مصریہ

[illegible]

جلد سیسم تاریخ قاجاریه از مختصر تاریخ طواریخ

مجلس علم
خبرگزار

مقدمه می میداست مدتی که شرایط پیاپی بر سر آمد و سوسید یاد کرد و لاجرم کاظم خان
 با توبه و سر مار و تاجار را در ترک کرد و حیدر و قلی خان خیر را از اسی نام جاریه
 سر ولایت مینا لور را اسیر و در جیلان کاظم خان پیوست و از آنجا کس بر دیکت
 سالار فرستادند که در پی سر دیکت مافرت تا عاشق طریق حدت سپهریم مسا و در عرض را
 از خمره میرزا و پدر محمد خان افغان را در ایانی رست لاجرم مسا را میرزا محمد خان بیکر سیکلی و محمد
 خان حایری را با پانصد سوار و ده چارواک گردانان را پیش برانیدند که کوچ دهد و از آن سوی خمره میرزا
 محمد باقر خان را در کاظم خان را با پانصد سوار افغان طلب کاظم خان بیرون فرستاد و بعد از درو
 سیکل سیکلی محمد باقر خان را بر سر رسید کاظم خان بدست آورد و آنکه برادر خود را دید و خوشام
 و آسوده خاطر و از او پرسید محمد باقر خان را بر سر دیکت خویش آورد و او را با خود مشفق ساخت
 تا آن تو بهار آنجا نماند و آن بکشت و سواران افغان ناچار مراجعت کردند و ولایت از نزد دیکت
 سالار بخشید و در آن سوی حاجی بیکر سیکلی و محمد خان حایری باقی آمد و برآمدند باشد که در آنجا سالار
 انجانی و سلیمان خان را بر سر دیکت سالار کوچ دهند و بیکر سیکلی در وقت دیگر که حلی نهاد و با سالار
 گفت که کس ناچار را طاقت سالار را در کردن نهادم زیرا که وقت وضع او را در استم اگر شما باس
 بهد ایشان شود و شهر مشهد در آسب بدنی گفت خاطر سالار را در مشهد وضع میدهند و تقدیم خدمت
 دولت را نزد متینهم سالار انجانی و او که مادر درین غلطه نیز دیک سالار در آن بود اگر حمله
 سخت آورد و بیرون شد و روانا از بنس او در انیم و هم درین وقت خبر کوچ داد و ستاد او به
 اتفاق با محمد خان بسوی هرات برانگشت و شد و سالار خان با مادر ای خط حوستان بخار حیرت
 کرد و بیس از کوچ داد و خمره میرزا بیکر سیکلی و امیر اصلاخان و محمد خان بخاری برای شخیر سبزوآراز
 راه سر ولایت مینا لور پیش تاب گرفت و حاکم شد و در هت فرسکی خنوشان و در و هشت سالار
 انجانی چون بر این منی و خوفی یافت برادر خود و نیزه و نویدی خان را با لشکر ساخت بدفع ایاتان برادران
 یافت بیکر سیکلی سازت او را در چیس وقت روان داشت عا که در او دید و از دیگر جای را در
 گرفت لشکر پیاده و سر ولایت که ملازم رکاب و وجود بار مانند و دویست تن از آنجا حاکم شایقی
 حیدر از عیان ایشان بدست یزدان و نویدی خان کشتیکر شده با خود و بچوستان آورد و سر
 ولایت مینا لور تحت حکومت سالار بیرون شد و ازین حکام که با نرو هم و تخته الحرام و تا در
 سلطان مراد میرزا سنه و در سالخان و خنوشان روز گذشت

سفر کردن حاجی نور محمد خان سردار و سلیمان خان افشار و خراسان و ایالت سالار محمد خان
 دروغه و تخته الحرام هر چه سیاه مردم خراسان و اتحاق ایاتان جیس خان سالار و حضرت خان
 کرد تا دو مرد و مرگاد و در آن دولت قن و میرزا آقایی خان امیر نظام حاجی نور محمد خان عسکرم
 و سلیمان خان هشتاد و در ایامی ملیان مردم خراسان و هشتالت سالار و حضرت قلیان اختیار کرد

جله سیم تاریخ قاجار از تحولات تاریخ اتوار

۵۲۲

کارهای مرتبت عقل بیرون است و است که از اینجا کوچ داده شد و در محراب کیم و ما سیم
 تا درستان نگران بود و اول به توجیه حراست بر ما آسما شد و هم در وقت میرزا محمد حسن
 بیکر یکی و محمد خان خایری با چهار صد تن شکیلی مد و مردم سرور رسید و میان تهر در قدح عراست
 حصار استوار شست و این بر لشکر دار فتح قلعه باسی دیگر بود و با محمول بران سیاه در کوچ داد
 از کما در سرور و نکته تند سحران ابلجانی قدم پیش گذاشت و گفت اس بر دای حواس است
 اگر این لشکر از ارض حراسان باز پس شود حراسانی چنان دلیر شود که هیچ سعاد برایشان حیرت نرود
 شد و دیگر آنکه اگر شمارا حاکم کنید درین مسافت باید به یکس طریق امانت گوید سیر و حلقه
 و آرد و لشکر سحران آرد و سپاه سالار و لیر از قهای حراست تا تحت و اویس بواره و پیاده کبیر
 و قتل حراست سرگردان سپاه کشتند و قتم که این حراست از در صد تن کنی مکر سبدا کی
 فتح این قلعه درین برت رودت با قوت خود و فی و دشمنان اداست معیت و در قوت بازو
 ماست و این سیاه در اویس رستان از تحویل توفی و اقامت در پیوند گیر ماست و سحران
 گفت اگر ما در اینجا کوچ و او شمارا بکوتان و بر سیرم و دیکت بی حراست و در هر لشکر بر او حراست
 تا آن هنگام که آقا صاحب در وقت آن طرف های کشتن است این سپاه را در حوش و خود و بی سلام
 و اگر این کشتن ازین بد پرده نیست نور کان لشکر تحلی من بسیار اند که این معاهده سخن ماسخان را
 پذیرا رشتیم و او کما در سرور و در تهر و در محراب کیم و ما سیم تسلط را
 سحران را استوار داشت و او کما در سرور و کوچ داد و طریق سرور است و بیابان و در حراست
 داشت محمد خان خایری چون این مد است با چهار صد شکیلی قلعه حراست و تباحت به آن
 قلعه در و منزلی سحران و سرور و در دست با محمد خان خایری داشت و با محمول جو حراست
 لشکر در آنجا افشا و مردم قلعه در پشید و از فرار باره کینیا را لشکر یا را بر هم کلا و از پای و آرد
 حراست تسلط بر این مد و اول در شرف قلعه و در میر قلعه کما گذاشت و مردان کرد و تاساعت
 اذان بر آن آقا صاحب فرو تو و تا آنجا که نقش ساعت را شش سیری شد و سحران با کلا و قرب ترک
 مرکب بر آن قلعه سارید و سحران و سواره و عهرا خود و دیگر سیاه سحران هیچ و تبقیه ارگوشش فرو
 کرد و استمد محمد خان خایری چون کار بد کوزید و دیگر سحران در یک نیافت با چند تن لشکریان سحران
 از قلعه بیرون شده و سحران با هم و حراست و در میان کرسیت و مردم قلعه فریاد استغاثه و استغاثه
 بر داشتند حراست تسلط بر حراست اینان بشو و و استغاثه را حراست را فرار کرد و تا از قلعه بکوی شد
 و علو و آرد و حیدر آنکه در آنجا داشته و استمد بر لشکر قمت فرمود و در از فتح آن قلعه که معقل
 محکم بود و مردم آن را راضی بدان لشکار تمام داشتند کس را حراست بنفرمانی نماند پس حراست آن
 محال کشت ماسخان سرور است و نیات او تقدیم حراست شاهزاده را تقسیم عزم داد و مد و هم که و بکسر
 دی آمد و در وقت و او از شش شد و او از آنجا حراست تسلط بر کما ب معنی آباد کوچ داد و آن

ح قلعه
 در حراست
 تسلط

عبدستيم تاريخ فاعاد از مکتوبات نسخ النواريج
۵۲۶

०२५

ماورئند
مشرقات
معداد

آتش فشان

[illegible]

شرح سلسله جهانگیری امیرالدین شاه قاجار

۱۳۱

و آنجا آهنگ لرسان صاحب چنانکه در حاجی خود مذکور خواهد شد و بهم در سال
 شاه داد بهرام میرداد که در انوار عالمی کسور و در میدان صرعاعی و سرود
 نامور مکتوب فارسی گشت و میرداد اصل از عصر نیکبخت و در اوقات فارس یافت و میرداد
 جدیدی سبونی و ری سرختره که گمان کرد و در سر حاکم سلج سمرقند کرد و در
 محمد علیخان افغانی معانی مالی حد میرف که محمود سوغه لهران بود و در حصه
 مراجه با عاقل خوش بدانشان به کام ساهاد بهرام میرداد که در اوقات دولت حجت
 او در احوال است و آمد و سعادت و افغانی نا احوال در احوال حاصل شد من شاهزاده مکتوب
 طالش در پست و چهارم و پنجم انحراف او در احوال لهران راه گرفت و بعد از او در احوال
 حتی چند با عاقل و محال فارسی گشت که هر کس اصحابه بخاری داد داشت و در چهار بهیم محترم
 از اسمهان پرون سده کوچ که کوچ نامید مرعاب مراد و در اسماعیل بیکی شغالی مراد افغانی
 و حاجی از مردم فارس مدبره رسید و در اسیران ششرا در کثرت لای وکل و شدت عرف
 و سوس بود و در اسیران علی مساف کرد و در دهم بهر عصر المظفر شاه سمراده
 بهرام میرداد در ششرا گشت و در است ظم آن ملک را فراغت داد هر کس بی اثر و قتی بهر
 با سده بود و در سمرقند و در احوال و میرداد اسم میرمحمد که گمان کرد و در دهم
 لشکر بیسی فارس مراد او بود و فرمان کرد و انگیزی که در ششرا را غاص داشت عرض داد و در وقت
 عرومان نگری که اکنون مراد کل ملک که مسوره است با فوج چهارم بریر در ششرا بود و در حفر
 رده لهران گشت و دیگر اسمعیل خان سر بهک با فوج شغالی محمدان و محمد صالح خان سر بهک
 و سحابه مکتوب و سحابه قوچی و در برکت ما و سحابه با حاجی از سمرقند و در احوال و مراد
 قوت و عاقل حاضر در شاهزاده بهرام سمرقند است که کار و داران و در استیاحت را
 با او در سلسله در ششرا در حصه احوال و چند سبونی و احوال و احوال و احوال و در دهم
 رسید که حسن خان نظام الدین و در احوال و در احوال و در احوال و در احوال و در احوال
 از سمرقند و در دهم در سال شاهزاده بهرام سمرقند بود که در دهم در احوال و در
 میدان ششرا که انوار بود و در کشف مشکلات علوم و محصولات حکم و فصلای چند قرونی و در
 نامور بهر مکتوبی که گمان آمد و در احوال و در احوال و در احوال و در احوال و در احوال
 آن بهر مکتوبی که مراد افغانی در احوال و در احوال و در احوال و در احوال و در احوال
 معقول بود و در احوال و در احوال و در احوال و در احوال و در احوال و در احوال
 در احوال و در احوال و در احوال و در احوال و در احوال و در احوال و در احوال
 و چند که در آن ملک فرمانکده بود و در احوال و در احوال و در احوال و در احوال
 سا و حاضر و آسوده داشت و در احوال و در احوال و در احوال و در احوال و در احوال

مکتوب شاهزاده
 بهرام میرداد
 و فارس

مکتوب شاهزاده
 میرداد
 کرمان

صله سیم تا بیج قاجار از مملکت شش التواخ

۵۳۲

که از اکثریت بر ریاست قیمت یافت و هم در میان چون دوری حیدر معکوس شایسته ایران
سری شد و کار صدراعظم میرزا آقایی خان امیر نظام را است بایستاد و ملک الملوک ایران همی جو است
ما و آدسیاه و بورکان و درگاه بی افکواه خاطر مرده می میرا آقایی خان را حاضر بکنند لاجرم او را از قریب
مصارعت قریب معاشرت ساخت و عا بر خویش را در و جمده میت و دم شهر و پنج الا و آلا و
عقدست و شب چهارشنبه چهارم رنج اثانی او را در سوی میرزا آقایی خان فرستاد و مدین الشاه
که با او دلسطت حاصل گردانست شاهزادگان و در درگاه او در ارم کردن و مسردتن
مستند

شورس سرادان بر میرزا آقایی خان و دسترس او سجاد اقامه دادند

و هم در میان چون میرزا آقایی خان امیر نظام متوقف و در آور بایجان و ورتق و مقی لشکر آورد و بایجان را
حاضر خویش میداشت با شهنشاه و برادر و بزرگوار و دیگر و سرور است لشکریان را خوشنود طمع و سورت
جوی در سده و شکو بود و میم و آهستد که در درو امیر نظام را برادر و تنگسایت آورد و تا مساد آفرین
حراست و نکایت گردید و آجایی را در دل می پشند و یکفش شد در میوقت که روح قهر بایه و فرج
ستم ترید و فرج حاصه و فرج تقا قی و فرج فرامه داعی در دروازه و میان سربار حاکم ارک حاشد
حدس از ششما شکال و درگاه که با امیر نظام را در خصوص بود و سرماران را در و خصلان با او بکشتند
ساعتد تا مشق الکدر سرار فرماں بر نامه شد و کشتن صاحبان مباحث شد و سرترب
و با در سطل را از ایران جو دیکوی کرد و آنگاه بر شوریدند و کشتند پاشا هتاه ایران میز را آقایی
خان را در و در اسلحه فرمایا نام با در از حدیده چاکران محمود و هم آه او در میان سربار حاکم
خو سار و کشتند و فریاد استغاثت را فرماشتند میرزا آقایی خان چون این بدانست با آن کمر حسیلا
که در دایع او بود و حمل این صارت توانست که در یکس از قهای یکد یکد پاشا فرستاد و آن
حاجت را قتل و سب و اسرتند بد کرد و سرماران را کلمات او بیکاره بیچاره هتند و جهان و آهستد
که اگر او یکد یکد کنده کیرد کیتند و ده خواجند و در جم جان را بیک شاق و فزاشد که در در و کیتند
ما و هم رنج اثانی اعلای کله عسبان بود و بد و کبدل و کیزان عو عا و کشتند و کشتند تا میرزا آقایی
خان را از کس و در ارت فرو و یکیم اریای خواجیم شش و از قوتخانه جید حمل کران سربار حاکم
تخیل و او و آه و آه و عو و سرادان بر فراهم نمود و در و و یکراز ما و تقیم عجم و او مد که
مه نامی خان را از مقام خویش دفع و بهد ملک او اگر تو اسد عرصه جلالت و دمار سارند میس شکسای
و را سرب و مار و دیاستند و کشتند هر که شاه شاه ایران حیدرین هر اکسین که در راه دولت
ارسل خان مصایق کشتند با کتین برابر خواجند است و دیگر ایکی کنی کنان میرزا آقایی خان اگر مرده ماند
دارد و سجاد کذا است اکنون که ما را و دایع خان کفن و اجبا فشا و هتر آن است که میرزا آقایی خان را
مزل ساریم و دست یافدا کشتند و سیم این کشتند و از سر مار حاکم سب طار سر و آقایی خان

شرح سلطنت و پیکری ناصرالدین شاه قاجار

۵۴۱

او که کمره سردار موسی میرزا علی خان چو در مردم او حال که رسید را و پس جان و حسن با فیه براساک
 کس و صحر بود و مردم او و در کسای و نام حمار و آنرا کشتند و در حواله سران را و در کس
 کرد و در حواله را بر حواله کرد و در کسای و نام حمار و آنرا کشتند و در حواله سران را و در کس
 و در حواله نام حمار و در کسای و نام حمار و آنرا کشتند و در حواله سران را و در کس
 نامانای افراشته کرد و در حواله آنرا کشتند و در کسای و نام حمار و آنرا کشتند و در حواله سران را و در کس
 از مردم با محتر که حسن و صبح امور در آمد استند و مردم را علی خان و شمس و در کسای و نام حمار و آنرا کشتند و در حواله سران را و در کس
 در کسند و حواله حمار و در کسای و نام حمار و آنرا کشتند و در حواله سران را و در کس
 مسئول شود و اساحت صواب است که او را اسرول سازد و در کسای و نام حمار و آنرا کشتند و در حواله سران را و در کس
 عجم در حواله حمار و در کسای و نام حمار و آنرا کشتند و در حواله سران را و در کس
 سران را و در کسای و نام حمار و آنرا کشتند و در حواله سران را و در کس
 پس هر دو در حواله حمار و در کسای و نام حمار و آنرا کشتند و در حواله سران را و در کس
 حواله حمار و در کسای و نام حمار و آنرا کشتند و در حواله سران را و در کس
 احمد و آنرا که حواله حمار و در کسای و نام حمار و آنرا کشتند و در حواله سران را و در کس
 در کسای و نام حمار و آنرا کشتند و در حواله سران را و در کس
 علامت مشردی بر حواله حمار و در کسای و نام حمار و آنرا کشتند و در حواله سران را و در کس
 که کشتند و در کسای و نام حمار و آنرا کشتند و در حواله سران را و در کس
 محط و حواله حمار و در کسای و نام حمار و آنرا کشتند و در حواله سران را و در کس
 با وضع و حواله حمار و در کسای و نام حمار و آنرا کشتند و در حواله سران را و در کس
 حواله حمار و در کسای و نام حمار و آنرا کشتند و در حواله سران را و در کس
 سران را و در کسای و نام حمار و آنرا کشتند و در حواله سران را و در کس
 کرد و در حواله حمار و در کسای و نام حمار و آنرا کشتند و در حواله سران را و در کس
 و نام حمار و در کسای و نام حمار و آنرا کشتند و در حواله سران را و در کس
 مردم هر کس و در کسای و نام حمار و آنرا کشتند و در حواله سران را و در کس
 فرامای حواله حمار و در کسای و نام حمار و آنرا کشتند و در حواله سران را و در کس
 و حواله حمار و در کسای و نام حمار و آنرا کشتند و در حواله سران را و در کس
 حواله حمار و در کسای و نام حمار و آنرا کشتند و در حواله سران را و در کس
 که از ارجح حدس کرده و کس و در کسای و نام حمار و آنرا کشتند و در حواله سران را و در کس
 لا حرم حواله حمار و در کسای و نام حمار و آنرا کشتند و در حواله سران را و در کس
 با چنان در راه دولت سلاطین و حواله حمار و در کسای و نام حمار و آنرا کشتند و در حواله سران را و در کس

در این امر نظام
 سخاوت و عباد
 الدلو

[illegible]

حکومت مایه فاعادیه و مملکت ساح التوائخ

۵۳

کمانی ارمان شاه مرو و محمدت و حاجی میرزا آقائی آورده بود مدین تسخیر که اگر حمل بیست و
 یک روز بید و شایسته مراد احب شمارید این سلطنت شمار از دست جوایسم کرد و در اول خار و داور
 تحت فرمان شما خود هم داشت تا پس کتب باب را ظاهر ساخت و دعوت از او اظهار کرد و کار
 داران دولت و راهب و فرستاد که در یکروزه ترغبات لب به مدد و اگر سلطنت جان جوئی فاست
 این شهر را در دو کس چنانچه چو کار مراد بیاف حلی کجای محمد علی مار و روشی فرستاد و مکتوبه
 خروید از هر قرة العین کرد و هر دو تن را کمراسان طلب داشت تا از سعادوت خویش آشکارا کنند
 وجودی توانی از طهران باز برگرفت و از آنجا سفر جراسان نمود و بهار و در شهر مشهد مقدس و بالا
 چنان سال مرل ساخت و ماخواهی مردم بی و احوال قاعدا را فاق بریدی که طبع مستیج احمد آستانه بود
 و در توجیه عار معنی مقدس صاحب محراب و شهر بود ماخواهی دار امتناع با گشت و در فضا را ز
 مسرخی جسد که با شریع او روشی داشت گفت و بر ملا علی اصغر محمدت بیابادی که هم هر طریقت شیخ
 احمد و هم کاتبی طایف تا پس از راه عزت و در مسجد شایب و در کفشا زانرا و بر داشت این حر
 پر از مشهد مقدس سمرگشت علمای مشهد بگشت آمد و دعوت نمود و کشید و صورت حال ایشا هراده
 حرمه میرزا پنجاه شد حرمه میرزا این هم حکام در مجلس دادگان بود چون سحر رسید فرمان کرد که مجلس در
 شهر مشهد حاضر نشو که با کشید و هر کس از مردم مشهد که شایسته او کرده چنانچه از دستری بخود و ما
 پس بر شد قریب غنا و عذاب و از ملا حرم ملا علی اصغر از ایشا و مشهد آورده و او توانی
 مسجد و آید و هر کس مسجد کرد و در میرزا علی محمد باب و اصحاب دولت فرستاد و آسوده گشت
 و همچنان بیست و دیگر طریق سلامت شدند و در پس باب و او موافقت کرد و اما قاعدا را فاقی مرور
 کرد و گشت پس هر که از این راه کرد و کم کرد که علمای مذهب محاسن مجاوره و نام منظره افاده
 محال است هراده چون این مملکت رسید داد و در مار محمد و حاجت مع فرمود و در حکم دادند تا
 در برای جوین فایده گشت و این عزت را موجب سلامت شمار و در مجلس و او دست بکنکار
 حرمه میرزا بود و شاهرا و مسرود تا و در او نیمه مار و استند و چند تن قراول بجا شدند تا با کس طرف
 محافظ و در سپاه و در این بود تا آنکه که مردم مشهد را بشود بدین حدت که در کور ایشا پس
 از کس که را نمانده راه مشهد برگرفت و در نا قدرت که یکسوی شهر مشهد فرو دست مردم آن
 طه و او را در دو تن و دفع و او را با یار کاتبینا و سر کرد و در آنجا مجمع از مردم عاقل را
 با خود را کرد و در آن شهر را برداشت و در سر و در میرزا فاقی جوئی که مروی و میرزا و آواره کار
 بود و بیویت و در حل و شرح اصحاب و حساب گرفت و چند تن دیگر را ایراد خبر و در بغضیت
 و ظرف میامی ترسیا که گشت سختی قصه مار محمد رسید آقا سید محمد که در یارچین و در بخت
 میکند داشت و او را و اصحاب و او را برای خویش از بر صیافت دعوت کرد و چون در آمد و در مجلس
 او حاضر کرد و در مجلس نهاد و ان صیافت عار علیان و قنوه و در آورد و ملا حسین داس و جسد

ارشدت

سرد

در حال

ع

جلد سیم تاریخ قاصدہ ارمحلہ تاریخ نسخہ تواریخ
۵۳۸

[illegible]

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات شیخ الاسلام

در قضا جان قناده که این همسکام بر رکان باد و در آن بحسب قرون سحر طرا که دند تا محسوس شاه شاه
ایران را از تخت بجان در و دو تخت که بد و روز غره محرم تقبیل سده سلطنت قرین فرم
وینست کشند

نقد ساش ملا حسین بشردیه اشفاق مجای محمد علی یار فروشی و جماعت بانیه زراعت علی
علا حسین بشردیه نفر کردن بر رکان و باد و در آن ده ساله شاهنشاهی ایران بقال سارکت گرفت و آسوده
حاضر در کشین طبری ساش نقد برداشت حسن شمس بنیامان که در بروج آنرا ده ذراع ارتفاع داد و در روز
آن بروج بنیامانی دیگر در شاه و در شهابی بزرگ سیه بر آورد و در مشقها بنود و دند و دند و قی عین نفر کردن و از
هر قبیل نقد عاگزیری میان فرستاد و داشتند که با بروج نقد آمد و سده مرتبه در حد و در آن بروج نقد
از بهر شکلی شمس مقرر کرد و در آن نقد برای عبور بحدی که ای جسد بکشا دند و در آن دند و در آن نقد نیز خاکه نوی
کردند چنانکه دو هزار تن مردم بایست که در نقد حاضر بودند و در چنان خاکه بر پیشین داشتند و ساختند چنانکه
بود و در میان و در آن نقد و خاکه نیز بر چند کام چاه که بود و دند و در آن سرتجا و نیز نا و ضلعها از چوب
و آهن نصب کردند و در آن را با خاک و عاشرت پرورشیدند تا آنکه وقتی لشکری بدان نقد پرورش برود
بدون شود و چاه در آن شد و تباها شوند آنگاه از هر دیر و قریه که قریب بود و خلوه و آرزو و فخر و ادان
فرما هم کردند و بد آن نقد حمل داد و در هر گرجها و دند چون علا حسین ارباب کار بنا پر دخت با بخت
دعوت خویش را بجهت آواز و ساخت و مردمان ساده دل را آهسی بود و دند که سال دیگر میرزا علی محمد
باس کار اچمان را یکسره و او را کرد و دخت قلم را تحت قدم خواهر سپرد و در حق آتشکار خواهر گشت
حسرتنها یکی خواهر شد بدین قریه حجت آئین و کلمات طبع انکیز مردم بی حس و نسب که مال دوست
و حاه طلب نمودند و در دزد و دزدیکت نبرد و گشتند تا سرگشتند جدا آنکه و در هزار تن اصحاب یا دستان
حاج محمد علی را خیرت علی نقد نهاد و در هر ادوات و در ادواتی چاه و دخت و او را از شمس بر نشین و او
تا مردم او را کمتر دیدار کنند و دخت او و در دند و در خاطر با بزرگتر آید مر اسبوح افشا که حاج محمد
علی بکر و در هر گرجها بر شدن و سر و شمس از ریس شاه و در آن بیرون شد و در اسب خویش بر پیشین
تا تقریر که قریب نقد بود و در و در و دخت بانیه معفر و دند و اما یک ریس همه کل ولای بود و در آن
دیدار کرد و مدیکار بزمین در افشا و در و در میان آن کل ولای خیر با بزمین سودند و اما پیشین را دخت
مداد سر بر داشتند و با بجهت حاکمین اصحاب خویش را هر یک را سامی و نقی حواد یکی را گفت تو منظر امام
کامس علیه السلام باشی و امام رضا نام داری و دیگری را مستید سخا و نقب نهادند مدیکار نام انبیا
و انبیا و اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و او صبا را در مردم است یا که فرو بایست و ایشان را نوید
بی که اگر کار و در جبک گشت شود پس از چهل روز و بیشتر یا کمتر زده شود و در ریاضت و در ادای
قیامت سنت مدای صحران و او در دهم در احوال شما هر یک با دوشا و مملکتی و حاکم ولایتی خواهر شد
و مصی را ایشان را سلطنت چس و شاه و حکومت مردم و مملکت او باستان را بیاحت و میباید و

جلد سیم مانج قاجار و تجلات شیخ اتیانج

۵۴۲

تمشیری بروی برادر او در انکشتند و او عاص و دیگر حاجت یافته را آقا محمد آقا محمد در می صمد
داد و در میان سی تر مردم آقا محمد آقا محمد و صاحبان مشایخ مشغول گشت و دیگران هر میت
شد چون آقا محمد آقا محمد پای نکست و در سرعت علی سافت میتواست خود را در جستجوی روز
و ما یک که در آن در میان را حصری کرده و در تحت تیسیم کمر و چون برق طالع خویش را آقا محمد آقا محمد
و اناج و دیگر که در مردم او را در قرینه فرایش و کشند و اصحاب تالین بیاده و سواره و در سال
ایشان شتاب کرد و در میان را که در راه بقرینه قرار و در دست و بختی شکلیان و عرش تیغ ساجد یک
بکا و اهل قرینه برده اشید بر که در تیر جواره و در آن چاره و بر مردان فرقت رحم کردند اما نگذاشتند
که آقا محمد آقا محمد در آن آن قرینه را شمشیر و محر باره باره که در آنجا که شش قرینه در در دو حاکمت حاکم
سرای و باج و دستان را بکشند و دیوار ناراما حاکم پست که در دو سوال و اقبال و جال را
سب و حاکمت بر که در مسد و در شد چون جرایس عادات یافته در اسی و در آن را که در
شد و چیس طلی مستدیه و ملی سینگ و ایشان بر کشت و دلهای لشکریان ضعیف شد و هر حاجت و در
هر حال آقامت داشت دیگر بروی پیش بیا و در محمد سلطان یا در در سچانی و در مادر شش و در فرهاد
و در کمال بول و در اسس حراست آن مده برداشت و میر را آقا محمد در می خویش داد

همی کرد

سفر کردش ازاده محمد قلی میرزا را در دران بفرستاد شاه ایران برای تخییر فلیج طریقی

چون حرم آقا محمد آقا محمد و در آن فرآور صرب ملک ملک که در کت عجم کند و اما پیران صست اشته
ویران را به زدن گرفت و شاه ازاده محمد قلی میرزا را طلب نمود و فرما کرد که سیتوانی طریق مادران
سازد و یکتار حاجت یافته را در راه مکه او آنگاه که در نزد نام مقتولین مادران را جسدیده کردند
و فرمودان و مادران را ایشان را در هر یک لفظ مای عظیم نوشت و محال نیست که هزار جریب و آنچه
مصطفی فاضل شریف داد و ما محمد محمد قلی میرزا را شاق جامعی از زنگان مادران در سنج شش و در حرم
میران و در او طریق سواد که در راه برداشت و عاقل جایی سواد و در لار سچانی مادران که در راه
و مادر و در سچان طرفه مل کوچ و در و در آجا تیزر لشکر که در راه کاست شاه ازاده حاضر کرد و ما محمد
رسیدن شاه ازاده بر آب سواد که در راهی از شکلیان هزار جریب و جامعی کرد و حرکت مد و میوست
شد و در آنجا کوچ داده و در قریه و کس علی آقا در سرای میرزا سعید فرود شد و در روزی چند مادران
کا و در کت و در کت بیای و در حاکمت تیه و در سچ محلی و دگانی منهاد و ایشان لایق حاکمت خویش
مید است و در هر لشکر که در حاکمتی و طلایه می کاشت و هم در یو فست ابری که در کت تراکم کت بر
عظیم سارید و هواد ابروی سحت آغاز کت لشکریان شاه ازاده او چمر و در دست بود و قایم صمد
هر کس به سوز حرید و بلیا در پیشه شمس پادشاه سعید و حاکمت علی که در لفظ جیس و کت سوزندان
حدیت آگهی مستدیر فاحسین چون یک شخصان آقا و در کت و چون یکایس ارشد

ترج سلاطین و پادشاهان

○ 41

[illegible]

شرح سلسلهٔ هیکری املدشت حاجا

۳۵

فراد کرد عرصهٔ هلاکت و دوا کرد و در سوف مردم شکرگاه آسوده و رکعت شمس در حمار و کتا جان
 کسود خود بود که گاه حاجت مانده و آمد و حسن با سهای آتش بر شکر سواد گویی و هر از هر چه
 با صند و در اول هلاکتش را هر سه کرد و در هر سیاهان آسوده و سمان ساه نادیده بود و هر
 روح از شش اندوه سکر سوزنی استدی دامل کرد و تا سانس اوج راجح کوسعدان که اگر کار کان
 رسید با سده بگرد و سکر لاری می رود و در کسها و ماها که مردم شکرگاه او حاکم کرد و در کس
 و در با غلبه دارد و در کس کرد و در دست روشش با دانه و در با یک مسیح و مره
 کمر و در با سید حسان دل لشکر کان صفت شد که سیکس از ده کس می شامند و کند مکر و در
 کلور می سامند و تا سلی جان سر و در ایبر و یک اعدا که در اوج عالی و جهان که در کمر و در
 سلام به سب کرده و سکر گاه که کس و در آجا که گاه شکلی بیک و در تخی سلسله یا در بر
 در شکرگاه فرامی بر میداشت و در هر آنک که جماعت مانده کس بر مداد و سوف حسی را اصحاب
 حاکم در سید و در کاه اسب که لشکرش اهراد اندام یک برایشان بود که در هر یک کس بود
 کسده اس مردم سید را عرصه و در سار و در سس در دستان و در کسده سید و در اواسط مانده
 مانده کرد و در کس و در ششاد می راجع مانده بر معول کس و در اواسط قاع کس و در سراسر
 هر کس مان کس بهاد و در سانس شکرگاه اند سر و در کس مان استدی و آقا محمد حسن لاری جان احمد
 از شکیان اسراف و کس لشکرگاه سکر می اهر و در کسده و اواسط بهاد که کسده مانده به شد
 نشود و آس که حاجت مانده کرد و در صفای هر کاه روشش بود و هم سوف حسی و سب
 او و در سید و در کس مان آقا محمد حسن را خطاب کرد که هم کس آن سوار را که در سار و در
 و در کس و در ششاد می راجع مانده بر معول کس و در اواسط قاع کس و در سراسر
 رسته و در دوا و در معلوم شد که کلور رسته او آده و در ران آقا محمد حسن بر ششاد و در دوا
 داس کلور بر ششاد و در دوا این دو حرا صفت و اسب پیشاد و سانس طری فراد کس لا انکه
 اصحاب و در اهر حرا صفت و دوا و اسبیکه صکولانی استدی و در سانس و کلور کس بهی اهر و در حسی را اصحاب
 او و اسبیکه صکولانی استدی و در سانس و کلور کس بهی اهر و در حسی را اصحاب
 شکر سار و در اسب در یک مانده و در کس طری کس و در آقا که عا سلی جان لاری سانی با حاس
 و عداله جان مان مانده و در کس حسی استدی و در کس طری کس و در آقا که عا سلی جان لاری سانی با حاس
 سید و در کس حسی استدی و در کس طری کس و در آقا که عا سلی جان لاری سانی با حاس
 در آن حوالی مانده و در کس حسی استدی و در کس طری کس و در آقا که عا سلی جان لاری سانی با حاس
 با سکر گاه در آده و در کس حسی استدی و در کس طری کس و در آقا که عا سلی جان لاری سانی با حاس
 خاطر و در کس حسی استدی و در کس طری کس و در آقا که عا سلی جان لاری سانی با حاس
 اهر و در کس حسی استدی و در کس طری کس و در آقا که عا سلی جان لاری سانی با حاس

صلی چرخ سید
 در میان
 کارزار

مجلس سیم تاریخ قاجاریه مختلوت تاریخ انوار

۵۴۶

عاقبتی جان صورت عالی را بصحت جدا کرد جان شاهزاده فرستاد و تقسیم غرم داد که دیگر باره
 اعداد لشکر کرده بصحرت شاهزاده رود و آنرا آه سوئی تحسین تا در دوازده قلعه شیخ طوسی حیان
 رفت که از اصحاب کس دست او را حراستی رسید و در میان دوازده راه را است و در اوقاف و در امر کردند
 و سر دیکت حاج محمد علی جل داد و میس لایحی و حقیت را مان مار کرد و گفت باید و میس را بدینند که
 مس کرده ام چهارده روز دیگر رده خواهد شد و صراحت قرار خواهم کردم که در این آئین که شما را آموخت ام
 بار کردید و دست را حکمت باز دارد و در این حراست و علی را که کایت و حاج محمد علی باشد و بایکند
 آنجا که مردم را در خود و در کرد و ما حیدرتن را در حاصان خود و گفت نشاید و در حاجی و در کسند که بکسار
 قلعه کجیاں مدام این گفت و لب فرد دست این حسد او را در زیر پو او مرقد شیخ طوسی با حاکم و پیشتر
 با حاکم سپرد و دوسوی دیگر از حراست بایستخوان پانته بهسم و در قلعه بگردانید و بایستخوان
 و آنجا که در قلعه بودی شد و بحر کاه و آمد و معاینه کرد که مردم اسان را سر و در کشته اند پس بستیوانی
 سحر و این پر او خمر کسار لشکریان بدوی و در حاکم را آورد و در کسار برید و در کسار بایستخوان را در کسار
 چوهای در او را که در هر طرف دوازده غرق قلعه صرب کردند و دنیهای بایستخوان را در میان بایستخوان
 خود را در دوی را حشد و در حراست قلعه بوده در کسار خوشی نام کردند

لشکر تا حضرت شاهزاده جدیدی میرزا از شهر ساری قلعه شیخ طوسی برای یک جماعت بایه
 شاهزاده جدیدی میرزا قتل را که از شیخون جماعت بایه و لشکر خانیقلیان و لشکریان آگاه شود و لشکر
 ساقدار شهر ساری پرورن حاجت و با یک قلعه شیخ طوسی را بریده در سرحد کلاهی های که در ورور و دیگر
 آگاه کوچ داده و چون یعنی را به پیوند و کتوب جماعتی جان با چند نفر رسد از جماعت بایه بدو آوردند
 و قتلای جان را بچم که مساد لشکر شاهزاده هر اسماک شود و در کرد و او را بکشد و که در هیچ از
 ملاوت بایه و در میت خود یاد کرد و جسد هم شاهزاده را در قلعه کتوب و ظاهر آن سر را چنان دست
 که قلعه شیخ طوسی و قلعه بایه بسیار سهل است و در قطع مسافت شتاب گرفت که مساد
 شیخ قلعه و قلعه بایه شام جماعتی جان را آید و ناچار فراسو علی آبا و چون برق و با دوسوی برانند و در آنجا علی الله
 جان را از راه رسید و میرزا بعد از خوانی را در حقیقت عالی کاه ساخت و این هر وقت با اتفاق
 شاهزاده را بکناری آورد و پرده او را در کرد و مستند جدیدی میرزا را در حاکم سر دشد و کار او را که گوشت
 و هست کس فرستاده نه و او خردی خوش را که از پیش روی میرزا سر تا نت پس بران سپاه را
 که است و در دمه حاضر کرده است و از قلعه بجنبه کرد و در میان کلاهی آید و آتش را سوخت
 سیاه یعنی آتشت را در حرکت ترجیح نهاد و در حاجی بقیل و در حرکت میفرمود و در عاقبت سخن بران نهاد
 که این لشکر از جماعت بایه هر اسماک شده اند اگر این گرفت محلا بکشد و لشکر را در چشم کشد
 لی حکمت خاطر را در آن راحت فرمایند و در لایحی با شکری و در حراست این حرکت بایستخوان بایه
 ۱۰۱ سر سار و چهار روز در میان کلاهی و تراق کرد و کایشکر مساحت و در بچم از اسماک کوچ داده بایستخوان

سوار و پیاده محاصره شد شش طریقی آمد و دهانه های سنگین را سوخت و بی رحم بود و جانوران میانه گرد و سر
 ایشان را سر و دهانه های سنگین که از سر روی قلعه چون رستم تانی چند بار و ده چوبی عظیم در آن و حامی کرد
 در داد است که بی سگری و صبی در کنار آن قلعه و سران که لا حرم از آنجا عبور کرد و کفر سنگ را شکست
 هر گاه است و در آمد و در آنجا دو ساعت داشت که شش ماقبل علی جان ویداد کرد و دست در در آنست
 موقع نموده هر چه هم کردن سوار و در آنجا و حاکمی از بی حامی دو سوار آنگاه که هر سوار
 با سگری محکم در برابر قلعه شش طریقی برآورد و در در چهارم با شش گزای که بود کنار قلعه آمد هر سوار
 سخا می سر دانی جان نوری و سر را حیدر الدین وانی را از هر طلائع لشکر داشت و صیحا به سگوا
 اسوار کرد و قاسم علی جان را سرانی و نصرانی جان مدنی و حاجی صفی جان را با شش گزای که سرانی و سوار
 و لشکر در آنکه و مالارستانی و صاحب کرد و در آنکه نامور و محاصره صاحب و سر کمر ایستاد و قلعه
 بر گماشت و در آن کرد و با شش حدی و در آنکه و اسیر و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه
 و سر و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه
 آن روح صاحب قلعه نامه را در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه
 کار در چهار سوار حاجی محمد علی محکم داد و در شهابی و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه
 که در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه
 و سر و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه
 لای مد و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه
 روان سوار داشت و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه
 با تپه از حوت و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه
 شد و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه
 از قلعه شش طریقی که شش داشت و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه
 که کرد و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه
 رستمی از هر صحنی لشکر که آمد و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه
 سال برمی کرد و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه
 چهارم هم گام نهاد که مردم و از کار و سگ و شکر که در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه
 فرمان کرد که هم اکنون مادر شود و کار و سگ و سگ و سگ و سگ و سگ و سگ و سگ و سگ و سگ
 هر یک که شد که اسیر و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه
 مانده اند و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه
 و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه
 و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه

[illegible]

د که در پنج سال دوم بکوشش داشتند ایران را از دست ایشان شاه قاجار سلطان شکریار را بدو فرستادند
در سال پنجم از دهه است شصت و پنج هجری خاق شجاع توکل نری چون دو ساعت دور از دهه دهه قفقاز
جانب شصت و پنجم شهر چالانی در گذشت قفقاز حوت تحمل تحویل داد و شاه ایران
سلطان ناصرالدین شاه قاجار شصت و پنجم سال را در این سال در دولت شصت و پنجم سال
دستند بمحمد میرزا شمس الدین افشار که حرم میرزا شجاع الله و در ارک مشهد مقدس که یک سال
کردند و مردن شدند از قلعه کاشانی یا قفقاز راه برگرفت و از ارضی حام برآمد چون به کام آمد
یا محمد خان سمرقاند را لشکر آورد و مردم بهادر خان در ارضی حام اسیر کرده بود و در اس
قب لشکر شصت و پنجم سال و اصفهان بهادر خان را بهار حیدر و آرد و لشکر بیاورید و اصفهان
در این سال قزاقان سلطنت طلام در بر مشاء انگلیس که مصواریه گاداران دولت متوشتا
ایران را حرم میرزا شجاع الله در دست مردم سالار گرفتار شدند و در محسوس شدند و هرگاه که
حرم متوشتا و شاه را که در میان حرم حیدر و آرد و لشکر بیاورید و اصفهان بهادر خان
حرم میرزا و آرد و لشکر بیاورید و اصفهان بهادر خان را که در میان حرم حیدر و آرد و
خاطر آمد آرد و شصت و پنجم سال است که در دست مردم سالار گرفتار شدند و در محسوس
فرمانی بر روی فرمانی بر آرد و شصت و پنجم سال است که در دست مردم سالار گرفتار شدند
راه ایشان را که در میان حرم حیدر و آرد و لشکر بیاورید و اصفهان بهادر خان را که در
صواب است لاجرم ایشان را کال و پیش گذشت و قفقاز خاص و قفقاز بهادران و قفقاز
و قفقاز افتاد و قفقاز حرم حیدر و آرد و شصت و پنجم سال است که در دست مردم سالار
صاحب دیوان که وزارت او را دست بر دور کاشانی و کوچ داد و شاه ایران را
قلعه را در راه دار آکا شهر نو آید و بند بر آرد و قفقاز حیدر و آرد و شصت و پنجم سال
سیر در قفقاز است و قفقاز حیدر و آرد و شصت و پنجم سال است که در دست

بیتہ میں تقسیم
درمیان حصہ
در وقت و قوم
راہد آخرا در
درہا در حال

مصدق سیم تاریخ تاریخ مختصات فتح آملیج

۵۵۳

که بعد از دویر جعلی خان شاه هر دوی تر سوار ما و چهاره کتا مسلح خرقه اراکان سیرد با جمعی از اعیان
 قنات کمان شاه هر دو را در وجود رشقی قلیان و در اصفای حکم کارداران دولت مساحت کردار مکتب
 شاه هر دو در قمرل و عزالت یافت و جیرا علی خان آتکجا هم سوار شده سوار آرد و شتمه الدور را در سوار
 ویدار کرد و در دوس داشت که در حبس مردان مشکوکه حاسم آتکله مراحت خرمای دهم اقل حاسم آتکله
 اسکندر خان سوار رسیدند که سیاهپایان را در پیشاور مار در آتکگر یان چون در وقت حراسان
 دار اسی برات رحمت فرمودان کرده بود و در طریق مارغانی گرفتند به پیشور رحیل رده وادار اخلال و پیش
 داشتند و حمره سوار بر ما یار راه هر گرفت و جیرا علی خان با قنات اسکندر خان سوار آرد آیت او شد
 و بکثرت حاسم آتکله یوست آتا حاسم آتکله به کمال در و در حمری را بخت کرد که در اسی خود رفت
 بیج راه که در حاسم کلات به بسیار شود و در راه سوارانیت پیشا به رجا به شهید شد کج از
 و در عرض راه از حاسم یا قنات خان و حاسم خان و از اراکان و هزاره مرد حاسم آتکله
 و ملازم رکاب شد و محله مدار در دو سواران که تا شهید شدت در سبک کساف است کثوف
 اساد که سواران ترکمان محال ترست و در اسی قرانی را در محض غارت در آرد و در یار هزار و در سبک
 کج قرانی که در شکوکه که در خدای حواله و مال خود درخت با قدره و آتکله کشته کج اولی
 ترست و نیز شدن متنه آتکله و در حاکم حراسان سالار را و اول شهید را در طریق طلیان فوید کمان
 با جمعی حاسم آتکله سوار به حایس خراسان کتونی کجای میرا تا شتم و حاجی میرا حسی که در اعلی
 سهرود در سبک که اگر حراسان علی خان در حمری آتکله سوار و در حمری آتکله سوار و در حمری آتکله سوار
 کارداران دولت را تا کمان کارداران است و ستوری داد و در حمری علی خان در حمری هم حمری
 سوار بیج اراکان سوار و در شهید شد چون در سبک کجای شهر رسید چهار تن با دود و عزا و دود و ششالی بیرون
 شد و در حمری سواران بی بیرونه شوکت حمری را سوار کرد و در حمری علی خان را در شهر آتکله و در حمری
 سالار بجای آمد و در حمری سالار را در حمری و در حمری و در حمری و در حمری و در حمری و در حمری
 با من کتوب کرده که حمری علی خان حمری است که کون کون فاطره را با من کتوبی حمری علی خان حمری
 کرد که امیر نظام میرا به دود و دمان و میرا به دود و دمان و میرا به دود و دمان و میرا به دود و دمان
 کیر بود و چهار توپانیک در دولت ایران در حمری و در حمری و در حمری و در حمری و در حمری و در حمری
 کم که است مقرر دیدارم در ریاست این سوارهای شکار هر یک بمحیی تین و در سبک معلوم با سواران سلام
 آتکله کستین باید حمری که کج دوی و مدار مراحت و کتوبه آتکله که حکومت حراسان با قنات حمری
 شد و یکی از مدان و اعداد ایران فرما کتوبه آتکله که کتوبه آتکله که کتوبه آتکله که کتوبه آتکله
 آل و تار و حمری و در حمری و در حمری و در حمری و در حمری و در حمری و در حمری و در حمری
 و حمری هر که آتکله سلطت سوده ام کتوبه آتکله که حمری حمری حمری حمری حمری حمری حمری حمری
 آتکله که کتوبه آتکله که کتوبه آتکله که کتوبه آتکله که کتوبه آتکله که کتوبه آتکله که کتوبه آتکله

مصدق سیم تاریخ تاریخ مختصات فتح آملیج

جلد سیم تاریخ قاجاریه در مختصات تاریخ

از نسکهای ایشان گذشته بجا رومی که مشرف قلعه در دوازده فرسخه و در رسیدن آن روح را سوار شکر کرد
 مهت پوشش تر شهابی که عاقل سران روح و مقتول باشند و از آنجا دان توهارا بقلعه گشت اند
 قلعه کمان را بای مسلمانان گذار شد و با جابری و یکت سحر طمان آمده خواستار شد که او را مسدود
 مسربار بدو بود و قلعه را بسپارد و از غنیمت راه احوالی غنیمت بن شبان تنده و دیگر آواره در بستن
 در کام مسام تسلیه لشکر یا را محاصره قلعه ناز داشت و خود با لشکر گاه شد و چون یکشنبه از آنست
 که تسبیح در شب میری شد مرد و در آن قلعه بیرون شد و یکپویی رفتند و اسوار و اسفال و اسفال
 مرد شکر یان گشت و بر باشی مسلمان شایان دوی و بوزاشی مادی سر کرده شهابی را که در آن کسیران
 گرفتار شدند مسام تسلیه بفرمود تا مردی تو سبب آتش در زدند و از آنجا لشکر را جبهش داده
 بچین قلعه فرو شدند در آنجا فرساده سلیان نمایان دره حری رسید و مرد و داشت که سلیان نمایان چون بر
 حسب فرمان غرکات پیش داشت و در عرض راه اصنام نمود که سلیان بزرگان کلات با سالار و موصله
 بها و اد که هر سلیان سپهر محمد علیخان کلاتی را با خود دادند و کلات را مرد و سالار سپاه سلیان
 توانی طرف کلات تا حق برده و از جنگال که یکی از قلاع کلات است در رفت محمد علیخان چون بپرسید
 شد و حاضر شد و نزد یکت سلیان مان آمده و بزرگان کلات را بر ستال ساخته بدو آرد و در و دست
 تر از مرد و سلیان نمایان را درون برده کلات را تسلیم داده و ده خانوار از اشراف کلات را نزد او
 کرد و کان فرستاد و سلیان نمایان چون کلات را شش داشت از مردم خود عاقل سران و عاقل در آنجا کلات
 و خود مراحت بدو و جرم و مسام تسلیه رسول او را شد و حاضر ساخته و فرستاد و مشران
 کرد که سلیان نمایان در دوازده فرسخه که گاه شود و جراح علی خان را از آنجا آرد و او را در آنجا و سو و جو
 با لشکر از چمن قلعه حرکت کرده تا آنجا رسیدند بر مردم شهر چون این مدینه شد چند آنکه لشکر سواره و پیاده
 حاضر و ساخته شکست شد و در دوازده بیرون حشمت از بیوی شش شد و سر باراد و فرج محمدان و
 هر اوق سواره و عرا و قوب که بر مقدمه لشکر و مردم شهر دوی در روی شد و شکست و
 میو شد حسام تسلیه کار میگوید و در دوازده و عرا و قوب و دیگر کجایه ناستند و تنها پارسا حشمت
 این مقامت در دوازده کت بید و بایان مر سواران بکرده حمل و جسد و لشکر شهر را که از آن آرد و سوار
 سواره و پیاده و بدو هر محبت کرد و در دوازده شایان نمایان دیر است حشمت که بسیار از مردم خویش را
 سمندق شهر را در حشمت و محال آن بود که در دوازده شهر را استوار کند و زمانی در دوازده سال
 خیابان فرار و بدو چون لشکر یان اندک بودند و او داشتند که بهتر شود و با محبت و دست قشنگی
 از مردم شهر و آن حرکت بدست لشکر یان میر شد حسام تسلیه از آنجا که حشمت حاضر مردم شهر را
 مشق کند بفرمود تا شکست ایشان را خود داشته آنجا حشمت را مسلمات حشمت مراحت بهتر دادند

دور دوم حرب

حکایت
 اول حسام تسلیه
 در کسار
 مشهد

رسیدن شاهزاده حسام تسلیه و محاصره نمودن
 مشهد و فتح آن و متاع آن و سالار و مردم آن قلعه

شرح مسائل و احکام شرعی و فقهی و احکام
۵۵۷

[illegible]

علمہ
کروں مردم
شہر سکر
ساحا

جلد سیم تاریخ قاجاریه از محمد شاه فتحعلی

۵۵۸

هر بیت
الشیبیه
سالار ایگر
مزار

مشرق رود سالار و دیگر مار و اعدا و دگر و مرد و شهر و صفت و در پیش جیان و ویرست و کنگدایان برل
و مرد و درانی و مار و هر یک که از وی و دست و دست کرده و با مد اطفال رجال و کاه و قتل و عدل شده
با محو سالار این تده و حده از شهر بیرون تاخت و حاکم سکر با لاجیان و سراب تشاکرت
و بلخی با شکست و رم و داد و چون راه و دیکت کرد و ناگاه با تمام لشکر و پیش داد و مرد و سکر که کاکچکا
مردان و خرب و خود و چون گوهر یا رعای بر شد و هیچ قوت و لشکر کشت و و ناگاه که سالار را برده
هر از پیش لشکر هزار و صد و بیست و هشتاد و یک و بیست و هشتاد و یک و بیست و هشتاد و یک و بیست و هشتاد و یک
کشاده و داشتند و رحم بخشیدن از لشکر شهری و فرو و از صد تن سحاکت و در افتاد و محرم مردم شهر بسم و
آمد و در وی را نامند پس لشکر را سکر بیرون شده و از فضای ایشان تا دور او و لاجیان را شتافتند
هر که را میامند با حاکمیت کرد و در صد و بیست و هشتاد و یک و بیست و هشتاد و یک و بیست و هشتاد و یک و بیست و هشتاد و یک
چون شب سیر و بیستم شهر رمضان رسیده سالار لشکر می ساخته تا به یک ششول بیرون شد و حاکمیت سلطان
خان را حال را داد و دست سوار از پیش فرستاد که از لشکر حاکم تسلطه فسخی کرده و حری و در سلطان حاکم
لشکر که از دیکت سیدش فرادان و در ایداد کرد و نزد لشکریهای خویش کشاد و در حاکمیت سلطان خان
از اسب و در افتاد و مردم او و رحمت تمام بداد و گرفته و از پس که نچیده سالار چون بدید و پشت
که با لشکر که پیشین شوال بر دنا چار سالان شهر و در رفت و حده روز و کرم و آگاه و بمشکر شهری و در کمال
از نوغان و هاد که بکر و و حاکم لشکر که با شش کنند و اگر چه سرداده اند اینکار یکسر کنند و حاکمیت
عزاده و قوت حمل و داد و تمامت سواره و پیاده از شهر بیرون شد و در برابر لشکر که آمد و اما داد و فرستاد
آتش چون دیکت آتش مردم می داد و از خان قوت و شکست و روز و شش بر نکت و قرار آید و حاکم
فرود شد و آتش سالار هر بیت تند و حاکم شهر شتاب گرفت و در و دیگر برادران پیش که حریفید
بر آید تا به یک سیر از شهر آمد و امر و از لاجیان تا شامگاه و مردم داد و در سیم سالار تقسیم مردم داد و که
و دیگر روی و مردم بر شامگاه و از روی مغرب و بسندار آمد و کمر استوار کرد و بکار و در آمد و سوی مردان
حاکم تا یکسیر و در و در و دند و چهار تا حاکم و چون آمد و کرد و در نمی جیان صفت گرفت که که در مردم
لشکر که با مشکل افش و حاکم تسلطه جیان مد کس بسبک و از فرستاد و حاکمیت از شهر ماران را از شهر
مد و با لشکر که آورد و سالار و فرمان کرد و تا شبیه و با و کالان و حاکمیت جوب و طرف مشرقی لشکر که
اد میال و اعانت میاورش و گفتند و سواران لشکر از سوی شمال سکر تا تاخت آورد و حاکم تسلطه
بیر نظر و مو و سوار و سوار و پیاده و با سوار و روی و روی شده و در جنگ پیوسته کرد و در بوقت
سرمه و محران حادتی کرد و در و سر و لشکر سالار و پیش برود و دیگر سر ماران را غیر تسلطه حاکم
کرد و در همدستی محران را حاکمیت در آمد و و بکر و و تر و صنیکی شهر تا حاکمیت برده ایشان را هر بیت کرد و
و از حاکم و دیگر سواران سیر و سواران شهری حاکمیت حاکمیت عروب آتش و سالار
یکباره و طریق فرار و دست شد و لشکر یاران را فضای و نجات شتافتند یا بعد کس را سیر که میامند و

تجدید سیم پنج قاجاریه در حکومت فتح آفرین

حوسین ناکا، اصحابی نامت توک کر و صورت عالی را شرفش بود و قیوای هر مودت را لشکر رستشده و
 علیان و علیان قرا کو رلو و خدا علیان و سر مرکب و حاکمی از سر مار و جاجیه و عراده توک که بسیار شده
 و حاکم آهسته سر مار کو و جلی رلو - ل ایتا و شجالی کرد و وقتی رسید که هر مودت آلات هر مودت
 و آتش هر مودت و قوه بود و لا حرم از قالی لشکر سالار مارک کیر و دابر و آتش شد و اردو آن توک
 شکست کرک مرکب سارید و بسیار گس و دودن هر گاه و مطروح و مخرج گشت مجد قرا و شامیو ل ایتا
 سر رحم کلور و داشت و عدالت ماه و در گذشت مجد امیر اصنام خان سپر سالار و در آن کیر و دابر و
 سیرا رحم و کرک اصل قدم عجب و دیمن و سالی بهی تا حنت و ایتال حال را حاکم هستی اید
 چندانکه لری و دلاوری سر گشت عتاسلی خان و سر حلا و قی بجال بود و ما ایدر لشکر سام آهسته
 مطهر و مصور گشتند و بسیار سالار و انا ارض با قدرت هر میت همی و ایدر آگاه و شاه زاده
 هر مودت و محمد ناصر خان در قندهار عسکریت و در و در اقامت کمد آگاه و در لشکر کا و آید و وجود و مرحت و دود
 این وقت حکومت محال قرائی را و بعد قبلی خان قرائی قویس سر مودت و در اعد منال و دین و دین سر
 آن قایل سامی سیکو ممدول دارد و اویر سیکو مدتی کرد و هزار و دویست تن سر بار قرائی انظام
 کرده و سبک لشکر کا و محمد ناصر خان پوست محمد و دویست شهر صحر محمد ناصر خان و عسکریت کوچ
 داد و اعراس شهر حرکت که سکی مود و در هنگام حرکت او تا آن وقت که در کو و سکی مقام
 کرد سالار چایمردی مردان بخت و دیشاری توک و شکست ما و در موم پیدا و حاکم آهسته و عدالت
 و دود که سکی محمد ناصر خان را و لشکر کا و حوسین طلب داشت و عتاسلی خان سر تیب دار
 خط و حرارت اردو می و باز گذشت

و در گذشته حاجت نایب و در میان و علیان و لا محمد علی رسامی و وفاتت کار ۱۰

ملا محمد علی رسامی ملید شریک علیان را در افراتی بود و سالی چند در محاسن تدریس او حاضر شده و صی
 مسائل نقد و اصول را فرا گرفت و حوسین را بکین از محفل میتهدین شمار داد و ما در محاسن شد و در آن ملذ
 و ملانامت اید و چون او را در میان علمای ملید و مقامی از قصد بیوقوفی خواست تا حوسین را
 ساخته مردان کس و در مان خود و در ماها سالی که او در پس در مسائل شتر خه سر سخن که خلاف
 مشهور و مخالف با مهور بود و حوسین را می کرد و در میان حاکم اشتهار می داد و چنانکه دست قی مدین
 حدیث که سهر مصان نام آید آنکه توفیق و صحیح حدیث را در او داد و آن را تا دلیل و تفسیر است
 کمد همه سال شهر رسام را اسی در و بشما و سیکو و در پس روی بسیار و وقت می قواد که در و حوسین
 نظر را که روزه که قفس حرام است مردم را بصوم باز میداشت و بی قوی کرد که در شریعت ایشا حلیتر
 سجد و کرد و بر توفیق صافی از سر بار و داشت و از سیکو و قوی فراوان داشت که در گران موجب
 توفیق است در بایان مرچون علیان رسام و حوسین را و در ملان طرفی و در او و شریعت
 اصنام و در صورت حقایق او و در حضرت پادشاه کثوف و استند و مع او را قانول سترع

حکومت سراج کا تاریخ و تہذیب و تمدن

ماہر و دسترس کسی نہ ہو کہ ملاحظہ علیٰ چار این مدت کس سر دیگ اور ستاد و سپاہ و اوکا ابرہہ جس
 ابرہہ کی گمان میں است بیوانی اور اس وقت امیر اصلاکوں دریاچ گفت میں از ہر آگم کہ مردم کجا کر دہ را
 گیر گم داعی مل مدلاہ نکافات مداد و ہتم تا ایش شہر نظام مدرد و سالہ توانی استخراج شود دشمنان
 ایکوہ مردم را اور حمایت ساند و مال شفاعت کشائید کہ ہر کہ مردمک میں بدیر قہہ کجا اید و مدلاہ علی
 اس جس حمایت شد و حکم داد و مردم قشاد کی کسد و قیوانی آن مدانی را حاضر ساد مدلاہ نظر
 امیر اصلاکوں پیر اقدہ کا ہست و تہذیب سیامہ و اہت دو ہر مردم شہر کہ مرقہ قہہ قلا محمد علی وود
 سلاح حکم کرد راست کرد و ہر کس از مردم کجا را کہ کر تین ایشاں خود مدت بہت مالہ اڈ
 و از ہر ارجح نمود و در رہائہائی ایشاں را طریب و قند و سیاہ و وسعہ ہر ہا باشد کہ کرسند و مارا را
 عادت کرد و دقتش در و مد و سیارہا اوراں کرد و در کرد و جدید سکسکرتا و و دیا تھملہ ملاحظہ علی
 مردم جو در ہر حرکت ساحت و ہر یک را سوید مکتوبی و مال و لاتی سواح حاجی احمد کانی را در ماس
 حبس سراجا کرد و حاجی عداقہ را در انجرم را در وود و حاجی عداقہ را در او عدہ حکومت مصر دسار
 ساحت و حمدانی مایہ امیر شہر کرد و میر سبارہ نقب داد و مسدی سلباں کہ عامل حاجت مراد
 رقت و ارات ہر اقدہ کشت و حاجی کاظم قلعوئی اہم را در وود و خواہ لوہ از آہس ساحت و جدید و ہر
 مراحت تھملہ قلا محمد علی ہر یک از مردم جو در ایشی و مکتوب ساحت و حافظ کرد و برای حرکت حاضر داشت و قراں اور
 مردم اوسکت روان ہو جا کہ اگر صحت را ہنسر سر میکشت کس را اسج سو دقہ و دود محمد شہر
 دجا را در وود و سار مقابف کرد و ہر سکت در آمد و دود دای نوٹ شکست کشا و ماہیل تر اطر فین
 محروح و مطروح کشت اسد قہہ علام کہ می امیر اصلاکوں حال در میدان مردم بیج رحم مکر مات و ہذا کہ
 جو اہر را دہ حاجی داد ایشاں تاحر و ہر شہر سراج الاسلام طاری ہر سکت و قتل کشتہ از حاجت
 ملاحظہ علی مردی کہ شیشی نام داشت و دلیبری و شحات مامور و دیکشیکر کشت آقا تہ محمد و حاجی
 میرا و او اہتسم محمد قوی کرد و دایمیر اصلاکوں شیشی را حکم شہریت قتل ساحت و در و دیگر
 ملاحظہ علی میرا در حاجی سرور و میر صالح سرہر سکت را مردم جو دود و سحر قلعہ علمبرداں حال ساحت و این
 قلعہ در مسان شہر رساں متخی حکم ہو و دیا محمد قوت پور شہر آن قلعہ را مشغول ساختہ از ہر خوشیش سگری سحت
 میرا ہستد و این قلعہ را ہر ہشتاد ہزار قتل ملاحظہ علی مسعلی حال سرہر کہ دوشی اتفاق فوج کرد و دس
 متقی و ہوسب ساحت مع قلعہ اندر قلعہ علمبرداں حال ملاحظہ علی ل قوی کرد و میر صالح سرہر سکت را قراں
 کرد کہ ہم مردم امیر اصلاکوں کہشتہ و اگر کہ تہہ ہر دیکس حاضر سار و او را ملاحظہ علی را اہل حال حکم
 پور شہر داد و لاہرم میر صالح و مردم او ماما دیکشہ ہر سراجا امیر اصلاکوں محمد و دد آسوی محمد قلی خان سرہر
 تو سار و علی قلی خان سیر ہر اڈہ حال و وجد کیاں جمنہ و یو کہ حالی شینگوی مامردم جو دوشانی افراتال
 امیر اصلاکوں ملاحظہ سرتندہ و میرا حکم سرت مات کا عداقہ سکت کجا وری شکست کشا و کلا لائن
 دس میر صالح سرہر سکت قلی کرد و ہر یابی در آمد حاجت مایہ و از قتل و لغزشی نام روی داد و قلی سراجا

در شہر
 در دین
 قلا محمد علی
 امیر اصلاکوں
 حال

نیزه مشفقان را مستند حاجی کاظم قزوینی و مسعودی سیلوان قرار دادند و نایب حیدر هسنه آتش در درون
 اخیر سرحد در کاه شاه شاه افشار در حبس در آن قاسم ملک شکر دار ماسور مسعودی حاکم شد و مشهور ملامت
 سزان سیاه و عوم لشکریان آورد و فتح خان یکسکه یکی مراعات راجحت با قه سماس دار اکلاد و
 شرافت و امیر اصلاک حال ابریس و بر صای سرور و حاجی محمد علی و حاجی محسن حراخ و چند تن دیگر از
 مردم ملامت علی را دست آورده سرطراوان آیینش داشت و ایشان را خود کوچ داد و بعد از ورود در
 اسلام صوابه پذیرد امی خان سرور و حاجی محمد علی و حاجی محسن حراخ و حاجت و در دستند و دیگران
 محبوس گشتند و در پس آن مردم عو حاکم را در تبریز دست آور و امر کی از ویدیکشت را در شور و شکر
 روانی گرفت در یک شرح بنام آورده شهر تبریز بیداری است که آنرا میدان صاحب آلمان گویند و در
 پایان میدان تقدیر است که صاحب الاخره آمد و مردم آن مده پیاسه که در در کار را تقدم گفت
 از در کاران طریقت و روحان و اگر در دیداری آنحضرت داد و آن مقام بکشد شتر مار و کر سینه اند
 و مردم تبریز را صای این فقه که در شتمت آن مقام را بداشتند و آن عرصه را امدا صا صاحب آلمان
 نام کردند و حفر قلیان و سلی که شرح حالتش از پیش از تاریخ دولت قاجاریه مرقوم افشا و در کما
 میان فقه کرده ار کا و داران دولت ایران خادم و متولی گماشته آمد و مردمان بیشتر در لای طریقی
 آن فقه سپردند و اسما صاف حاجت و افرامانی در کشتی گردید پس بو دتا این هنگام حاکم حاکم بکشتی و
 ضنا ب کاوی نهی که در آن میدان کرده احد در در دنا ذبح کرده با ست چون فقه دست کا و گردان
 آن کا و جستی که در پیش از ناید و از آنجا شتاب دده مدبر فقه صاحب الامر در رفت و صحبت
 مرد قصاب بر شتاب گرفت و حواست تا در سال بان دیر فخر کا و بر و چون دست بکا وید پد
 ناکا هار پای در افشا و چند نفره چون از بنی در رفت و حاکم مداد و بچیان کا و از آنجا در کرده کاه
 میرا حس متولی آن فقه در رفت مردمان این حدیث شکست مدان کرد آمدند و فکاره و کرا که از
 بیرونش آن شهر و مد آن مقام حمل داد و در دروی چند گرت همی بودند و تمامت با دار و حرات
 آن شهر را رفت کردند و بجز اعدای تو افروخته و شمشیر و در کاران شهر را مدل دینار و در سهم
 و قربانی کا و در غم خود وادی کردند و در مردیه و فقه و مدان دور و در ویکه رهبر باریات مقام
 زن و مرد را سو که سید جیدان عو حاکم است که عقلای مدان را در حاکم و اتمام عوام در آن مقام
 راجع شد که ماسا در آن حاکم و متور شش فقه حدیث شود که اصلاح آن نوان کرد و محمد صابا
 درانی که این هنگام در ارت آورده بچان داشت در تباری چند تن از علمای شهر مردم داران
 عو حاکم نشاند و عو در بوقت سلام و خان و فقا در دست حکم کا و در داران دولت ایران برای احکام امر
 بر امر محمد غلام رسید جاکه و بجای خود که گویند و اندیشه مردم دیگر که کشت و از طلب

مشیر خیر
و عو حاکم
عادر

فقه دست دارند

سرکرد و در بچان سرور و کل عا که سرور و هر کاشا و شاه منصور و در آن ملک قیامت رود و ولیعهد بود

شرح سلسلہ ۶۷ مکرری ماضی قریب ۱۰۰۰
۵۷۳

[illegible]

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات ماسخ انوار

از رسد حال احوال مراعه چنانی که پیش داشت و در طبع حاقه و فوج بهادران و فوج چهارم را در عرض او
روان و در آنکه داشت و در روز اول حمل سر و شقیل شده سلطنت مقرر گشت
فصل میرد علی محمد باب در بلده تبریز در ست عوالم دولت و شکی علمای شریعت

چون مستطاب محمد علی نیکامی در کاه سلطانی قاجار و میرد اتقی خان میر نظام حاضر حضرت
شاه شاه ایران شده و در سید و مودود داشت که هنوز از اصفهان و در آن درین شیخ طریقه
از آرایش چون جماعت مایه لشکریان است و بسیار لشکریان در آن در مکانها ساکن شدند و این همه
امک در آن حال ملا محمد علی مسته و مکر طراز کرده و خلعت و خوش و دیگر بار آورده و چند اکو میرا
علی محمد باب رده باشد اصحاب و از نایب سواد شست هر روز یکین از مردم او سر و از مدتی
در حاکم کرد و در خوشی و در خواست و ترکان است که ماسخ را معروض بدارد و در کار کشاید و بکار
این مسته را در شاه ملک الملوک محمد فرمود این سخن سپرد و در صف عقل میت لکن بحسب این خطار
حاجی میرد آقا شاهی که حکم داد و تا در آنی که مدار آنکه در آورده و در پیش دیدار کنند و یکدیگر
طریق بران بگریز فرستاد و معوض داشت مردم خانه بکار کرد و در علم و خلافتی یا کر می
و گرامی بود دست پس مردم خانه و در اوصول می سب داشتند و با خواهی جمال سالک شدند
اگر میرد علی محمد باب در آن ساخته و در آنکه مدار آنکه در آورده و در هر جا که خواهد سکون نماید تا مردان و در
خطار نکند و طریق محاوره و ماسخه سپرد و در پیش گفت و می شنید و که او را هیچ معروض
میت و در هیچ علم او را در علم مسته را می نمود و در هیچ علم او را که نمی دید و کرد و آسرم چون یکین از مردم
و در میرد سب که بر تاشی و باغ و ششکه معروض گشت و در جمعی در نیاید و اینجا حاکم
صلح می شد میرد اتقی خان عرض کرد که من حرا نیست که شاه شاه فرماید لکن امر و در قضایای برستان
رو است و کار شدنی شده است برای که او را در معتمد و این مسته را قطع کنیم یا در بدست
مست با بخله معتمد میرد اتقی خان سلمان میسر و کسان و در کچال و بسیار گشت و در آن دست
که حمره میرد ای خسته اند و که این بهنگام حکومت او را کچال داشت ماسخ را از قلعه چیرق آورده و گشت
طریق داد و در داد و در سلمان تبریز حمره میرد کس شتاب فرستاد تا ماسخ را از چیرق بستان
نده کوچ داد و در میرد حسن و در میر نظام سپرد تا مسته مدار و در او را در کچال و در میرد شتاب
و در کسین سید حسین بر دی که کچال و اتفاق ماسخ و در بد آنکه چیرق میرد است و در آیر به تبریز آورده
و آن و دیگر ملا محمد علی دین که مسته علی زوری که در تبریز محسوس بود و در مدت حبس او آقا خدایه
برادرش که یکین از مادر کالان و آنکه گرامی است حیدر را میداد و در آنکه گفت که این عقیده را مظهر را
نکند و در معید صفات و آنکه که ماسخ را با حیدرین حاضر کرد و در اسوقه حیدر آند که در فرمودت علمای ملک
نمود و ماسخ سخن آغاز و در پانچ که مسته بسیار وقت عقیدت ماسخ معید آمد و نفس در آب
اقاد و دیگر حراسی در او مایه کشید و کوشش قریبات و فرار نماید و داشت خسته اند و چون کراست

جلد سیم تاریخ قاجاریه از محمدتقی میرزا

حکومت و استبداد را در این سلسله تیره و تار نمود و آنکه مستبد میرزا محمد قاسم بداد رسیدن محمد حسین خان را آن هنگام که در مجلس مجلس انام جمع میبود سعی کرده بود که احمد میرزا را که در دست و پا محمد حسین خان را در مسافرت و محاشه بیرون شده و چون که در دست داشت بر سر او فرود آورد و او را در حکم قتل او داد و این وقت انام محمد را بیرون دفع و مع کاوند و کشتار او در آمده محمد حسین خان را مانع و شکست رجمی چند زدند و او را در پیش با آنکه میگردیدند راحت را میسران نام محمد برخواست و محمد حسین خان را آنکه میگردیدند و بسیاری بکشتن او برخیزان خود برده پدید او پرداخت و در روز دیگر سپیداکس فرستاد و کارداران آلا ماره آورد و از پس دور و دور حرکت را چنان در برده احمد میرزا که قتل محمد حسین خان را قتل عافی نمود و میرزا احمد آیس و محمد علی خان از آنکه بهیم حال دفع سپیدار را در بهمانی میخواستند و او را که در دست استوار را آنکس کرده اظهار رکب و عصبان نمود و سپیدار حسن آقای سرسبک را با حاکمی از سرماران و گردوی از علما را بر مع او فرستاد احمد میرزا را چون قوت مخالفت بود مادر و فرزند و برادر و پسر و داماد و خود را حمل داد و سپید محمد که خجسته و در آنکایا هم شده کشت و سرماران بسیاری او در دستند و خوار او را با حاکمیت بست کردند اما نام محمد که با احمد میرزا او آنکس از پدر بار خاطر صافی بداشت او را جان داد و لایحه از آنکا بیرون شده و کار میرزا این العابدین سیر مرحوم حاجی سید محمد علی آقا مقام میباشند و کشت در آنکا آنکس خرافات را که همه روز را راه و پیراهن و آوازی میدان ماه قیامت و اگر از بیوستان سپیدار کسی داد دست میگردید و شکوه میباحت سپیدار فرمود و مادران و توپخانه و فغانیال را بپاک آورد کرده و کشتادن توب و شکست او نام و در کشتار او را نامسودار پس برده و این هنگام میرزا احمد آیس و بهیمان میرزا ابو القاسم نیز طبیان خویش آنکس را شسته با احمد میرزا بیوستانه شد و سپیدار چون این مدینه قاصد ساداته سیر حاجی سید محمد آقا فرمود انام محمد و آقا محمد هندی پسر حاجی از آنکه هم کلباسی را که از اقله علما دور گان ملد بود در منزل خویش و حوت کرده با ایشان سخن در آمد و حوت و گفت چنان این ملد از نظم شاهجهاد و یکمیر کس و خبر بد و س ازین ترسام که چون آنی افروخته شود و تر و حاکم با هم سوخته کرد و نشان کشتند و چنانکه زنده گانی دارم شکر بخت باد شاه اسلام را شوالیم که داشت و اینجا حوت شزار را محاربه و احاطه قتل نشانیم و خلی را با حوت ایشان کاشته قاصد فرزند و بدست سپیدار داده مراحت بماسک خویش بودند و آقا سید اسد الله بعد از مراحت جدا نموده و فرود آمد و درین العابدین را از حله و حر است از شرار مع فرمود و دید بر قمار کشت لاجرم سر حوش گرفت و اما اطلاع خود از ششهر اصفهان بیرون شده راه عقبات برداشت و از آنطرف سپیدار خشکی صر قویه و مارین و در و در را احصار فرمود حاجی کلعلی خان لسنامی و علی اگر خان و میرزا نادوی و آقا محمد رحیم و حاجی محمد رضا و آقا غلام مشهور و صرف نیر ماروم خود حاضر شد و محمد علی خان نیز در کت میرزا احمد آیس که حوت و او بهیم خان گرفتار شد و آنکه سپیدار مردم خود را دفع مخالفین بر کاشته از آنسوی میرزا احمد آیس و احمد میرزا بهر یک آما دی و زین العابدین و حاجی محسن و جمعی دیگر از سرماران شزار را اما اتفاق مردم خود که قریب

شرح سبخت و همایونی حضرت شاه قاجار

شاه به عاری نام خود امیر و سیم هم که در هیچ شرح اس کلمات طایفه ای از آنکه می باشد از آنکه در کتب
 کتب و در آن اصلی بود و در آن برآمد و در میان مردم سنی بدید مد که صاحب جبر است
 السید حسن بن علی علیه السلام در کار و سجد است بعد از سالی مراست بعد از ادع کرد وانی چون این بدست
 او را طلب کرد و کعبه می خواند و در اسلام و کرد و از تو نباشد و ام و ما و ما که بدست سیم و کعبه
 که بدست و به خود دارم کس با بدست می کاری و سپاری که اگر از سس آلوده کنایه شوی بدست خوانان می باشد
 سوسی و دایه ناشی که از سس پس عسلان و آتای سس ان محوس و علاموس با چارچیس سسلی هم که دو عالم بر
 و بعد از این و دایه چیدس را در کار کانایاری در از اصلی و دسته بر دیک سا کور کانیکه از مردم و سس
 مگری و کشت و کار آن کانیکه به قصد پیر پا ل که معادل هزار و دویست تومان چیری بر ما دیکست
 مس و در هزار مس که بهر برادر و به قصد خوانان است محل مد او در روز و بهر و بهر سسلی
 و دارد و سوار بر پیشان با خم و دوس عراق راجی ساخته سوار بر چرخ خوانان کرد و از مردم و
 سس عریان بود و آن روز و مال را بر کرد و شد و رفتند چون اس قضا و دعا ک دوسته بر و یکم خند
 اس با دای بود و دست و فرود میشد کار و از آن دولت و سوار عتاسلی جان وانی که سید و بهی
 شد و از آن ساری فرادان و دهن اس امر بهر سس که سس از سوسی دور و دم شهر و مصالح
 اس خبر وانی آورد و دای و حوالی شش شهر و عس را و در کار کان خد را حاضر کرده و در بهانی مواضع
 که هر کس درین سهر در بیج و شری در مسابیح و جدا را با خود که سس بر دیک مس حاضر ساید
 از عس و در بهر سس با سارک سس را با مساب و سس ساخته بر داد و در دای سس مردم سس و ان
 بود که دای سالی اس پیش را سس فراد کرد و در چسپ کس که بر تل نام داشت شان سس را یان بود
 و در سس معلوم شد که چ سوار اشان سس وانی و سس و دسته بود و اد و بهر سس را فیکه با دای و
 از اسد سس جانی بر سس و اس سس و دای و سس و کس سس را سس فرستاد و سس ایالی را
 محل داد و شش هزار مساب از مساب سس بر آید آرا عتلا آقا خان محمده ملک تاجار و دای که دایا هر
 صاحبان معاد و سس و در سس و اس حاسه سس که سس و دایان روز و دای که سس
 ساخت و از سس روی فراد و حاکم فراع و دیکو ان و دیگر صاحبان مساب و سس سس روز و سس و دای
 می کاسه سس که دای که دای آن سس که در سس جان بود و سس پیر مالی و در بر حاسه و سس که سس
 در شب چند قطره در دایر شوش و دایان سس و در فراد کرد و دای سسلی جان وانی بر دایان را
 کفر کما بداد و شاه یک حال شاه سس اما که در چسپ سس و ان با سس و دایا سس و از سس و دای
 طر شش و دای و دس را و سس که بود و در و دای سس سس و دای آن و دای سس سس و دای سس
 با دای آن سس سس باشد و سس و دای سس و دای سس و دای سس و دای سس و دای سس
 عرض را و دای سس را و دای سس و دای سس و دای سس و دای سس و دای سس و دای سس
 مرد و یک آقا و دای سسلی جان و دای سس و دای سس و دای سس و دای سس و دای سس و دای سس

مجلس سیم تاریخ قاجاریه و تحولات تاریخ ایران

که میرزا بود حکم داد و طاعی بگردان داد و شاه کشید و بعد از آن حاج آقا را هم شاعست و در آنجا آمد
 و با دزدان نجس خانه او را بدیل فرستاد و بعد از آن قایم جان را وضعی قزاق و در دوران و قاطعاً طریق
 برادر شاه شد که اموال سر و قد تحید سال را با رقیس سیاهی خود حمل میداد و در بعضا حاکم را تسلیم میکرد و بدین
 دو سال چیکو را می داد و آن را همی حکومت بود و کار و داران دولت را از خود راضی میداشت و هم در سال
 چون مالی دولت رو هم سلطان حسن خان سالار و حصان حاجت مایه کار و داران دولت ایران را
 آتشه خاطر میداشتند و در پیش پادشاه بگنجینه آمد و وضعی قزو را که حرد و حاکم ایران است تحت فرمان
 آورده و حافظ و حاکم بگنجینه و هم در میان امیر اطور و حاکم روستیه بکولای بصحت خزان ملک است
 با مراد و ترجیح و بیست کار داده و حضرت شاه شاه ایران فرستاد و لوگو بیکت نیز اقبال کیسار
 داد و سوف با شین قنقار و عرصه بیست ملک و شهر را و نامدار را بر ساید و در تقسیم شد و سلطنت
 و وصیت را بخت رحمت فرمان کار و داران دولت حواس نام امیر اطور و دار و در هر و خداوند نام
 زود بدین و در تاریخ حرفه حاکمیت قنقار نیز کار داده و حرات ملک و لوگو بیک ملک و بیس را
 با صاحبان مصالح که همراه ایشان رسیده بود و در کمال کراهت و شایعی که ماکون شاد کام و خوشید
 ساخته و در حاجت داده و هم در امسال نیز در آنجا علیان نام ملک ملک نام و در هر فارس و قنقار
 عدالت شاهزاده هرام میرزا آمد و فصل او و در شهر شیراز و در صفحان را که در آنجا و در
 شاهزاده هرام میرزا او و در هر حکومت و شهر متین داشت و بچه استاری و در امیر پیش و در
 رخصت بیرون شدن فرمود و او همی با همتی بزرگ شناخته رده و شهر بزرگت بعد از او و در
 محمد علیان و مصای بدی اندر و در کاسبی صفحان را از قنقار سال دیوان و ادای دیو میرزا محمد علیان
 قنقار در دید حیدر که میرزا محمد علیان خواست او را بیکر ماره حاضر سنیرا که در مرد نیاد و در
 با چار صورت حال را کار داده و حضرت و انخلا و در ستاد و حواس شده و در حرات
 حکومت سدر و شهر را و در بعضی بابت بیس برادر و میرزا محمد علیان را متان بابت حکومت و شهر
 داشت و جمعی را بر بکشتگی با و همراه کرده که در سفر شدند و در هیچ صفحان را نام خود دارد و قنقار و شهر
 مشیج سار و در هیچ صفحان چون این قصد است اموال و اطفال خود را بخریده و عارک حمل داد و اگر ملک
 شود دست دشمن خود کرده و خود راحت کرده و به شهر آمد و در خط و حرات و حاکمیت و در دست
 و بعد عاده و توب و در خرابی استنباطی که حکم حاجی میرزا آقا سی کرده و در خصوص داشت و در دست
 از بیوی چون میرزا محمد علیان را در حال رسید و او را که در حواس سر را صفحان خود و حاکمیت و در دست
 و نامده و حاکمیت که میرزا محمد علیان در آنجا حاکم است و او را در هیچ و شهر و در هیچ صفحان
 از هر حیثیت و ادب در دست خود کرده و اعطایه همی داشت چنانکه به هر از کس را در جمع
 آنچه و در هر که در شهر که میرزا محمد علیان حمله کنند و در باریدن کلوله و ترکست و در و در بکست
 مسلکی را مال لشکریان را عمارت را و در و در وقت محمد علیان و در دست استانی رسید و این را

[illegible]

آنجا که راقوت و رنگ مادر و پشت خاک که در دوای خنده بهادر و آسوی چون شام و در
 میر و او در شوارست و لیجان سیلا حوری را و او می که در وقت فراوان و در دوشک بیرون فرستاد و کفن قتل
 رسیدن و لیجان چون سید بچی و عادت عمل حشیش را میباید کرد و قوری که در قفا و اصحاب راه کرده بود
 در است سر ماه و دهانه پتیس و اشت و عطشی قلیان برادر است و سبیل فراز کرد و حیدر که سید
 بچی محبت و در سلامت و بیکر و است و اصحاب خود و معدودی که اسیر زخمای خود پذیرا کنند
 ساحت و آسوده خاطر عمر را دست یافت و عطشی قلیان نیر و یار و او و یار و دروغای او یک کار ساحت
 که است آنجا و گفت شمارا که در بر برار ملک خوشتر است چه است صواب است که شب در سر است
 حشیش شود و آسوده شود تا مردان چون این پسند یکبار و در حکمت حشیش میشد و در کس که در خوش
 در آید و در این فتنه ساساید سید بچی طو حاد و کرنا که در او اندیز بر شمار شد و شامگاه با یک تن طلام و طر
 سرای و حشیش که است در عرض راه میرای علی عسکران و حشیشی که در آنجا و حشیش که در آنجا و حشیش
 بچی و رفته رفته بود و در سر او تا حشیش و او را عرض و حشیش و حشیش و حشیش و حشیش و حشیش
 و عطشی قلیان و در سر او تا حشیش و او را عرض و حشیش و حشیش و حشیش و حشیش و حشیش
 و سرای و حشیش که است در عرض راه میرای علی عسکران و حشیشی که در آنجا و حشیش که در آنجا و حشیش
 که در آنجا و حشیش که است در عرض راه میرای علی عسکران و حشیشی که در آنجا و حشیش که در آنجا و حشیش

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مختصرات تاریخ آذربایجان

ای حاکم چنانکه حال حارزم رعیت خود را کاردی نام نهاده گماشته اند اگر ای قوم سکاری مران برادران سید
 الله رضا قلیان متوقف جیوق گشت و اسیران ایران و آن عده بسیار بودند و جس جوشانی که پیکار
 اسیران و سید محمود و نور و رضا قلیان داشت و نام خود را بر دیر میرزا احمد و خوشی شیر شاه
 تا حدار مقلی شاه میبرد رضا قلیان چون انجیر بیست سید برای خط حشمت دولتش برده و او را حاکم و دو
 کذب و او را پرده پیروان داشت با نحمدت چون مقرر است که در روز هر عید تا امت اسیران را رخصت نمودند
 تا شهر جیوق و آن ده یکدیگر را دید و گریه کردند و پیری و مادری دارند و ریاضت چون روز عید صیام
 پیش از آمد اسیران شهر را آمد و در روز و سیر و دولت ایران آگاهی یافتند بسیار کس سردیکه رضا قلی
 خان شامند و ارتق و رحمت پیری سالی بد خان شد که پیم آن میرفت که اسیران را مردم خوش
 مشور و چو ایشان مدد و هدایت فرود تراد مردم جیوق میباشند تا مختار صورت این حال را مکتوب
 کرده بحال جیوق فرستاد و در جاسب دیگر مسووع داشت که محمد و لیحان و ولوی قاجار و حضرت قلیان
 میرجع قراعه و حاجی سحاب کرکان و سفر کرده آمد و این حدیث حال جیوق را آشفته خاطر کرد و آهسته آرام
 طریق مراجعت کرد و در روز و سیر شوال و در جیوق گشت و در روز و اسب خود را بگردان سلطین
 زیور کرده چون پادشاه ایران قاجار در سر رود و عاصم بگیر این سعادت لشکرمانان سر را با تاج
 و در بار اخلاقی فصل داده و در قدم ملک الملوک عجم آمد آشنند خان که در عای خود که ریت و مالک رودی چند
 رضا قلیان را اما تا با محمد عظم بود و او را هر دو صحن که دو او عدت ساه ایران پس بدل گرفت
 رضا قلیان گفت ای یک کلمه و پست هزار سیاه نظام و صد هزار سوار و کهنه او و دست عراوه و نو
 حکم را ساخته و پرده اش داشت و همواره و دوازده هزار تن سوار و در میدان پیش میرای سلطانی نظام است
 و هر سه ماه اجماعت را مساکین خویشین صحت مرا حب و همد و در پیش شمار و از لشکرمانان سحابی ایشان
 بر کمان و همچنین و عظمت بلدان ایران قرا و نمائنها بنای کرده اند که همیشه گردوی اسراران
 در مرکب اقامت کرده گران میباشند تا در هیچ شهری و دوس با هم مناقشه و مناظره نتواند سخن کرد تا
 نکاح وحت و شالخت برسد و همچنان در ملکات شاه شاه ایران و معارف آنحضرت نمی براد و این
 وقت حال حارزم گفت من با نیا ز محرم را و در صدق و مصداق حضرت شاه شاه رسول فرستادم
 و از آسوی پرو بچاس سعادت رسیده و ناچار به لشکر ایران کرکان تا قس و از طرفی حکم بر حسن
 حست برود طریق هر دو حاکم و نور رضا قلیان گفت مردم حارزم با آنکه شمت سلطانی دارد
 با سلیمانان طریق محاسن بسیار مدتها و در هر مدتی بنون و کافرمانی رئیس کد و در شهر شمس
 سلیمانان را اسیر کرد حال حارزم در مانج کعب مردم ایران را و کر و عمر را که عایقه رسول خدا و انیم
 است که سد و دشنام گوید لاجرم عتق ایشان را که فرود استند و در اسیر و قتل ایشان موی را نداده
 رضا قلیان گفت اس لم و دست و در روز و کلاطین صفویه بود اکو را که با دانی جیسین سخن
 که شاه شاه ایران پیش گیر فرماید و علمای ایران سرود و مع جیسین کس را و احب شمارد ما اس همه

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجدالدین سید ابوالفتح

ستاد ترکمان
عنوان شاه
اعمال

تشریف یافت و دست مایل نموده سنان که متعلقه ششماه و نیم در ایصال محمد و بجان حاکم استرآباد
رسید در آن شاهزاده که در آن ایام و چند ماه در وی مراد و در کار داشت تا در پسر
و ششم شهر جوان آن سبیل را با سبیل برده سندی سیدی بگریختند و خود را سته هزار تن سواره و بیاد ده در کنار قلعه
سلطان آباد که هم نام داشت و بنا کرده بودند لشکرگاه کردند و ترکمانان لشکر آوردند و در آنجا و یکم شهر وقیفه
اطراف لشکرگاه را دراز کردند و در جهای صعب و دامن در پی شکست شدند و در آن راست لشکرگاه باز
بیش شدند و بزوقت حواله نمود و آذوقه در لشکرگاه اندک بود و حصر قلیان سرچ با حاکم قلیان لشکر بآنجا
آتی قلعه کوچ داد و ترکمانان چون این را شنیدند بر سر راه او آمدند و از آنجا که در آنجا یک کشتی و کشتی
نود و داریس آنکه دو بیست مرد و اسب از ترکمانان تاه شدند آنجا که هر قبیله فرار بودند و یکبار دیگر
در کت آنکس که در عرصه و بخیر بر سر لشکرگاه آمد و بختی لشکر سپاه با لایه و شش مرد و مرد و سستگر
پای سخت کرده و مراد کوشیدند و حاکم قلیان در لشکرگاه برید و رسید و در آنجا ترکمانان در پی گیر و در
گرفتار شدند و دیگر مرد و طرفی فرار گرفتند و لشکر از قشای برین سبیلان متحرک گردید و اسیر مردان
و لشکر با شدند و از این اسیران در تهم و نیمه و معال و حصر قلیان اسیران از لشکر و در عرصه و توبه
و در حال غایل ترکمانان بشتا شدند و کشت و کیر و کجاست با جارت سده و محکمت در آمدند و در آن
حاکم گشت در دروگان آن قوم که در دواتون نام داشت مقتول گشت ترکمانان چون این بدیدند و آذوقه
مکده هستند هر بیت شدند و از سگاه ایصال حملات و حومات فرادان دست لشکر بآن افتاد و آنجا
محمد و بجان مراجعت نمود و در کنار هر که در آن در راه سانس خایه بیعت و جسد های بر جهای یکم نهادند
حمی و فرادان را بیک گشت تا اگر از مردم بیعت بجای استرآباد و آهنگ کند و بکشد و شکست
شوند و هم در ایصال و در توده و هم شهر رمضان میرزا محمد علیان با سبیل اولی و در درویش و در آنجا
دول عارض یافت و شاهزاده احمد میرزا حاکم کلان بجان و حواسنا گشت و هم در ایصال با میرزا بجان بجان
بیش توانی قلعه جیس با قلعه قودنده حال که دو قلعه مستیس و حسن حبیب است آقا رطبان و جیس با
التفلی حال حاکم سیش و در سربار صلح و آنکه عارضین را که آن قلعه موجود نامود و گرفتار شدند و قتلهای بسیار
فرود کردند و چهار پسر امیر و دی حال را دست کردند و سینه نیشا و در و در و دیگر حال افتاد و که
سماحتی از ایران را متعهد مقدس مراحت کرده و بجا سحر خاق سحر کردند و در عرصه راه افتاد و سوار
ترکمان مراشان تا قتل کردند و محمد باقر بیگت شاهسون علام چا پاد که در ایصال و در راه و اسب خود را بخت
داد و بیکوی شد و آنجا کشته سنان سواران حمله کردند و اگر در راه سواران ترکمان را رحم
کلوله شکست از اسب و داند احت ترکمانان چون که فراد و اگر بستاند و در آنجا و در آنجا و در آنجا
و در اسب چند کس دست اسیر بود و مقتول و حاد شدند و اقا قیت شیخ گراما شد و در آنجا و در آنجا
مادر استند و قتی با ریس شد و در قضا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
ترکمانان در آنستند که هر دو سیر گیر و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا

مجلس سیم تاریخ قاجاریه محمد شاه قاجار

سدها پس آن نوبه آندول سرحد و در مسرت داشت در دوکان طبع با سید محمد تقی خان صاقله مسرور
 شهید دست خان سرگرد و مامدی و عظیم خان صاقله قیج و سید آندیس خان ضابط کس و رشید خان
 صاقله سرحد و سالار محمد جان صاقله پشته و تنوچ و خضر شاه و ششانه سرطاعت و اشیا و بش و کشته
 و عقلت و عقلت و افتد از سن ابو قاج جبد آند خان صاقله آندول که طالع مدست مؤبد آندول و
 رح فرما را احب نظران بود و ارشاد شاه ایران بود و الطاف و اشفاق کشته قیج خداوند کبرتر
 فرما او در آمد و هم در مسالی حقایق را مردم لا آفا ندها بهت کرد و مدور قلعه بند و که در قلعه حمل خیابان
 شد و کشته در اوج ارتقا و انقض شد و در بریزای صر و آندول که این به کام حکومت فارس
 داشت و معنی ارشاد کسان را در کلمات نماند آفا شد و افتد را احصا داد و آند با اسکه در میان شکر ملک
 و آند و خیابان تنکیا بود که مردم ارج کیا و توت میگردند بای مصارت استوار بود و بدام که در دستقیم
 و بیج الهانی و بیج سیلا خوری قوت و کرس قلعه و اسفوح و کشته و قلعه کسان را کثیر کرد و در آن پس کسان
 قلعه شهراری را در خور داشت و حاکم است کرد و آکا و فیرو و سرزاد و آهنگ که میر کاس بود و فصل آند
 خان بیخ و در خور قیج بکت یا در اول کوسار و آند عراد و قوب و پا و صد تن سدها و در سواران ازین
 سرستاد و خود و در بیج هم بیج آکس را است عراد و قوب و دودیت تر سدها و و جبار و صد سوار
 و ببال کوچ داد و قلعه سعید را سفود داشت و کار آن را اسی را اسطام کرد و در احتشیر از فرمود و هم
 در مسال فرارفت و در چند مازل و مسالک و محاکم و در آن سیرت را هر جا پادان مرلی و اس
 و مار و سدی قیج بسته بود و چار و چاهای کسان کشد از هر آنکه طاربان و دلب فی کلفت حاضر در طنی
 مسافت مسافت تواند کرد و در برباد است و اس که مردم و حیت را کار می افند و در آفا امر سرعت
 سیر لارم شد و در چار و عارب گبری بگرد و آفت چار و طنی طرفی با سدها و چاهان در اصصهان طایل
 خانهها بجا شد و قراول چند بجا استند و آنفکی شهر و بریتان کاس را می استوار را
 دفع و هم

مقرر کردن ماهیت ایران در بعضی از طاه و حراق شهر اصصهان و در جهت از بلاد و طایل

حول و در وقت سلطت مقرر است که سلاطین با دار و بر آنکه طاربان و کاس را بیج سر و در وقت
 و طاربان و کاس را اعداد و کوچ داد و آن بمانند اگر چه و احب بیاستد کاسی سر احتیاج را میاید
 اس و دوی مشا به شاه ایران سر اصصهان و تقسیم عزم او و در عر و شهر حرات و در و کلا و جیج
 و در و میرد اتقی خان که در بر عظیم بود و اتفاق میرد آفا خان و افتاد و در طرم و کاس کشت و همچنان برادر
 کتر شاه شاه و عاقل میرد و آند نقلی سر قای و در سرحد علیا و آند و شاهیت و در سار و محمد رضا میرد
 و یکو مرث میرد ای طایفی قاجار و در شاهرا و بیج بریزای بهاء آندول و اما مقبل میرد و محسن میرد
 و صاحبان میرد کوچ داد و در دیگر و در شراف چاکران سر و اسف مشرفی محاکم و سر و اشع
 صاحب و بوال و محمد حسن خان سر و در حسینعلی خان میرد محاکم و میرد از اس العاقل محاکم

جلد سیم تاریخ قاجاریه از محمدتاج آقاخان

واقف شود و بکثرت متجدد است از پیش روی و دلیل جوهر بود و در شکوئی را با سطر ابشیکت آقاخان
 مانی و سر ایداراشما و ایدیر و خواستد و از آنجا ابشیکت آقاخان مانی و سر مخصوص را با مترسم
 وزارت دول مار حکمت امیرطور جوهر بود و سیادین و دیر دول ماره سیر حضور جوهر
 داشت از هر آنکه مانده شایسته در از دست امیرطور جوهر بود و در دستدار احکام امر سیر مخصوص
 ابشیکت آقاخان مانی متجدد ساریت و ابشیکت و در دیر امیرطور شمشاد جوهر داشت از آنجا مانده امیرطور
 رحمت مراحت یافته همان قانون تقدیم خدمت و امیرطور سیر که خاقان امیرطور اس
 خواستد و در آنجا خبر و لهند دولت رویت و خواستد و ساریت ساریت و در از اول
 و لهند و در ایدار کرده مراحت و خواستد و مع انقضا ماین شرح که مرقوم شد سیر مخصوص
 بخدمت امیرطور رسیده و در شید اتحاد و دوشتن و مصافات حائش محال و لیسیر
 عصر رساید و کلمات همراهم اصنام و در حکام مراحت مایران غراف سیر و
 در بر اعظم را از کتول خاطر انگی داد و جل و دیو وقت امیرطور در بر جوف های داشت
 و در بر اعظم صورت حال را به سیر رساید و امیرطور سیر مخصوص را در و بکشته است و
 نهم شخصه نوی نقد و طلب داشت و او با اتفاق حوال و تیسرا و دهماد و میرادر رک
 و داد و حال ترسم اول دولت عیسی شایسته بخدمت امیرطور ششادت و مدار
 مارباش مورد الظاف ستانمانه کشت و خواستد و ایدار را که شتون یشید بیاید
 حجت و نهید و اعدا موقوف بود و داد و سیر مخصوص و سید ساریت را در دست انظراف
 فرمود و هر کس را از شری لایق مرسماد بیک قطعه نشان مرتضی الماس و بیک رشته جابل
 حاصل را به سیر مخصوص از شری امیرطور عراف سیر و وزیر اعظم مرستاد و یک توپلی امید
 مرصع الماس سیادین و دیر دول مار جوهر از برای محسود و ماین اول سفارت اعدا و
 داشت و دو قطعه سال مرصع از برای داد و حال و بجای حال عطا کرده و یک حلقه کشتی
 رمر که الماس جرشیح یافته و میرادر رک را داد و ده دستکار ساخت قاب طلا و قمره
 با کبیر در عطای متجدد ساریت شد و سیر مخصوص عزه دی تجه از لیر جوف مراحت نظر بویج
 کرد و پانزدهم دی تجه از آنجا مراحت ایدار از شیم مرسم داد و همان قانون قلی مساف
 کرده و دارد و از آنجا که کت خیا که در کور جوهر شد و هم در امسال ششادت ایدار جماعتی
 از و بجهان را در کت و توپ محسوس است و است در یک دقیقه و یکتوب و ده کلاه کما
 داد و دهم در این سال مصطفی قلی میرای حکومت ارومی یافت و محمدتعالی و کبیر سیر لاسح حال
 داد و جمال کرد

نصف خانه ستره و اول تاریخ قاجاریه از محمدتاج
 قاجاریه از محمدتاج کس تاریخ آقاخان

جلد سیم تاریخ قاجارہ اور تحولات ماسخ اتواج

۲۸

و علم و معارف را بر سرش مصطلات مسائل و حل مشکلات حکم تحصیل علوم و تحقیق معارف یکما شب و آرد آ
تثویق و ترمش شعرا و ادما کا ہی رہد چہ تری متا کرد و شعری است و فرمود و این مدعا و دیوان شمار
ساکتش پس چہ شعرا نے جلد اول تاریخ دولت ناصر را از کاس سیم تاریخ قاجارہ بشکایت تمام حاکم
لے در قائلہ

دل پیری در روی ہماں مسکینی چرا	خود بکشی مرا و جان مسکینی چرا
کرد و گشت عشاق تبتی	تیر کر تہمہ را بجان مسکینی چرا
گرد و حال مرہم و لہاجی تہ	آں مار طرہ مشکاں مسکینی چرا
ایں تہ عمرہ را دل میں بل اسٹس	ایں تیر را در بیج رہاں مسکینی چرا

دوسرے فرماید

ما یکے جو جس نو و دیکھاں کا لائے	جو عد و رود است خود مالائے
دست در لہے سای تو کسی اہدزد	کہ سر ستن را ہند را سر ہر دوائے

و تیسرے فرماید

ای روی ہ ترا صد سیدہ پہنچویرے	دردش تو رسد جلت حکمت دیرے
سید روی ترا ہر کہ عہد محسوس	رہا کہ در نظر ہم سیکو ترا عمرے
ہر شہد بر مکی سلطان ہر کسی	تا شہد کھی رہندہ کمرے
بیس تو بدہ شدں تہر رہا دہشی	بای بو تہہ ردں جو تہر رہا دہشی

دوسرے فرماید

وہ دلہ از ہر صیت عاشق مشوق	عاشق مشوق نہ کہد نہ مانسہ
ماکلہ جو سنست روی جو تہہ دیلا	دہدں دوست خوشناتہ کلہ یاسہ

دو تیسرے فرماید

رفع از روی را اما از کہ تا خلق چاں	سکی روز دوزخو رستہد رستہد عیال
------------------------------------	--------------------------------

و چہ فرماید

ہی دارم ارماہ کردوں کو تر	دو نفش سبب جو حوں کو تر
و تہ ہمیشہ جادہ کی ثنائں مردم	دوار و شش قنائں جو بر کو تر
روحی و دہنائی و دل سیدہ کے	نہ مخجل و برب وہ محتاج رہور

دوسرے فرماید

دل مارا رہد روزار و حریں ماید کرد	عاشقی کمر نہا تہہ جس ماید کرد
ماکہ اما را در در کہ دود و رکس	کہ تر حرم کدایاں را زیں ماید کرد
مر کہ جس سوار است تہہ تہدی گزرد	معدا دین بر گشت تہہ تہہ دین ماید کرد

جلد ستم تاریخ و جغرافیہ از محمد اسحاق آملوی
۱۹۷۱ء

219

[illegible]

مجلس صاحبزادہ در محل ہمارے
 ہمارے چھوٹے کمرے میں ہمارے
 حرم اسانی و سہولت کی مادہ ہمارے
 مادہ چھوٹے کمرے میں ہمارے
 ہمارے ہمارے

جو سچو دین و تصور سچو آپس
 خطِ علانی و آفتابِ کرم
 سچ کی خبر نہ لانا سچ ہی اس
 محمد سلوا الملوک حسن علی علیہ السلام فرم

عبدود امرالمؤمنین شد عالم بالادب من حسن بن سعد
 از برای مرده اسعد حسد حسرتی از آسمان ابرو من سعد
 دو العیار کج حسن گوید عالم را سار و سواد من سعد
 - اعظم هرگاه حسن اسرار من باشد

عالم در کمال حیرت و استعجاب

میں کی سے سلطان رابع ناصر اور محمد اب و اربع کا عہد میں مجاہد
ماسح اتواربع سامان وب و دورکا جاز حرکاح
والنار حمد التمار والاسرار

اور اہم جاسوس مشہور

کے ارد گرد

۷۷

1546

9244